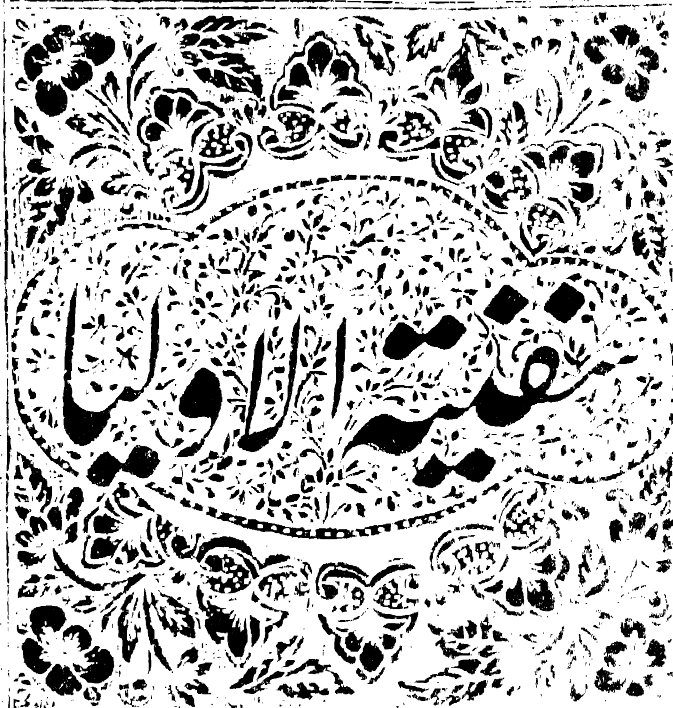
بعون صانع بیچون و فضل خلاق ذو المنن

کتاب فیض مآب [illegible] ائمہ و اصحاب کرام و اولیای عظام صلوات اللہ علیہم



سفینۃ الاولیا

من تصنیف [illegible] شاهزاده محمد دارا شکوه طاب اللہ ثراه و جعل الجنۃ مثواه

در مطبع منشی نولکشور [illegible]

بعون صانع مکین و مکان و فضل خالق زمین و زمان

کتاب سفینة الاولیا متضمن حالات و معجزات و کرامات و تاریخ تولد و وفات حضرت رسول انام و صحابهٔ کرام و اولیای عظام صلوات الله علیهم



من تصنیف از شاهزادگان عالی تبار رشید فضل و کمال افسر دانشوران روزگار شاهزاده محمد دارا شکوه طاب الله ثراه جعل الجنة مثواه

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مطبوع شد

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لئے موجود ہے جسکی فہرست علحدہ
ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے خصائص اعلیٰ حالات کتب کے معلوم ہونگے
قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادہ ہین اُنمین بعض کتب متفرقات دینیہ
اُردو کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانون کو
کا ذریعہ حاصل کیا ہے

کتب متفرقات دینیہ فارسی

تذکرۃ المعاد - معاد کے بیان مین ہے مصنفہ جناب قاضی ثناءاللہ پانی پتی -

فتوح الحرمین - منظوم مع نقشجات حرمین شریفین اور اُنکی مقامات متبرکہ مولفہ حضرت عبدالقادر جیلانی قدس سرہٗ

تفسیر القلندر فی تحریر الانور - سلسلہ خانوادہ قادریہ کا بیان مصنفہ شاہ محمود حیدر -

ظہیر الاسلام - معروف بہ ظہیر الدارین اُسمین فوائدات دینیہ کا بیان اِلبموان اہل تصوف مصنفہ منشی ظہیر الدین صاحب -

بتیان فی احکام الدخان - مسائل منع تلیان کشی اور ناس سونگھنے کا بیان از ابوالخیر مولوی معین الدین

مدار الحق فی رد معیار الحق تصنیف ملا شاہ محمد حنفی ذکر مباحث تقلید -

روضۃ الشہدا - تصنیف ملا حسین واعظ -

شرح اوراد فتحیہ - مع شرح دعای رجاب و خلاصۃ الاوراد نادر مجموعہ شارح ملا محمد جعفر بلی اور خلاصۃ الاوراد مین وظائف ماہواری اور ہفتہ و سالانہ کی دعائین جنکی فضلیت مفصل اس مین مذکور ہین

رسالۂ دخیرہ و تفویض - از ملا محمد باقر مجلسی مذہب امامیہ کی کتاب ہے -

انوار العارفین - دراذکار تذکرہ صوفین مصنفہ مولوی محمد حسین مرادآبادی -

حج الحج - مسمی غایۃ الشعور تصنیف مولوی محمد شاہ

ادعیۂ زیارت - مدینہ منورہ مولفہ مولوی محمد احسن

میزان الفرقان - دراحوال قرآن مصنفہ محمد عثمان قیسی

نقوش معظم - دفع ہر درد و غم جملہ نقوش مجرب و نقشہ کعبہ شریف و مدینہ منورہ ایک مسطح تختہ پر تعویذ بناکر بچوں کے گلے مین واسطے حفاظت کے ڈالا جاتا ہے +

نقش نعلین - شریفین رسول مقبول بطور زیارت ہے

دعای گنج عرش - مع نقش قفل اور اور دعائین نادر حفاظت کے لئے تعویذ کر کے گلے مین ڈالنا سودمند

رسالہ وظائف - ادعیۂ ماثورہ بروایات صحیح الدرجہ جسمین مفصلہ ذیل دعائین ہین بنابر مذہب امامیہ

۱- مجیبورہ - ۲- دعای ماثورہ - ۳- اعمال عاشورہ

مجموعۂ اوراد - وظائف شامل دعاہاے ذیل

۱- درود اکبر - ۲- حزب البحر مترجم - ۳- درود مستغاث

۴- درود تنجینا - ۵- درود ماہی -

فہرست کتاب سفینۃ الاولیا

مضمون	صفحہ

مضمون	صفحہ

تمت

کہ علم ظاہری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیدہ و احوال ایشان انچہ از کتب معتبرہ بنظر درآمدہ بود
بیرون آوردہ سلسلہ سلسلہ قلمی نماید و جماعتی کہ ترتیب سلسلۂ ایشان معلوم نشد ذکر آنہا را در فصل
علحدہ مندرج سازد تا طالبان آن بآسانی بر مطلب خویش فائز گردد و نیز چون این فقیر را کمال
اخلاص و بندگی با این طائفہ علیہ بودہ روز و شب بجز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و
معتقدان ایشان میدانست و ازین جہت بہ تحریر شمۂ از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول شد
زیراکہ اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر را بسبب وجود گفتگوی او خوش میدارد و سید انام علیہ الصلوٰۃ
والسلام فرمودہ اند اگر کسی مائدہ نہد کہ بران مائدہ رحمت بارد تواند بود کہ او را ازان مائدہ بیفائدہ
نگردانند و نیز آنسرور صلعم فرمودہ من احبّ قوماً فھو منھم یعنی کسیکہ دوست جماعتے را پس او
ازانہاست و الحمد للہ و المنۃ کہ توفیق جمع ساختن این کتاب فت و موسوم بہ سفینۃ الاولیا
گردانید تمہید بدانکہ مخلوقات الٰہی بعد از انبیا علیہم السلام اولیا اند قدس اللہ ارواحہم کہ ایشان بموجب
آیۂ کریمہ یحبّہم و یحبّونہ عاشقان معشوقان خدای محبان و محبوبان وی اند و این طائفہ علیہ ہمیشہ بودند
و ہستند و خواہند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قائم و مستقیم ست پس چنانچہ حضرت
پیر علی ہجویری در کشف المحجوب نوشتہ اند کہ خداوند ہرگز زمین را بی حجت ندارد و ہرگز این امت
را بی ولی ندارد و سند از رسول صلعم آوردہ اند کہ پیغمبر فرمودہ اند ہرگز امت من خالی نباشد
از طائفہ کہ بر خیر باشند و ہمہ چہل تن از امت من بر خوی ابراہیم علیہ السلام باشند پس بعد از
انبیا ہیچکس نزدیک تر از ایشان نیست بخدای عزوجل و ہیچکس بزرگ تر از ایشان نیست
و ہیچکس محرم تر از ایشان نیست و ہیچکس کریم تر از ایشان نیست ہیچکس عالی ہمت تر از ایشان
نیست و ہیچکس بے نیاز تر از ایشان نیست و ہیچکس فاضل تر و کامل تر از ایشان نیست و ہیچکس
عالم تر و عامل تر از ایشان نیست و ہیچکس حلیم تر و خلیق تر از ایشان نیست و ہیچکس شجاع تر و
سخی تر از ایشان نیست چنانچہ از شیخ ابو عبداللہ سالمی رحمہ اللہ پرسیدند کہ اولیاء اللہ را
بچہ چیز شناسند در میان خلق گفتند بہ لطافت زبان و حسن خلق و تازہ روئی و سخاوت نفس و
قلت اعتراض و پذیرفتن عذر و شفقت تام بر ہمہ خلق پس دوستی ایشان دوستی خدا است
و نزدیکی ایشان نزدیکی او و جستن ایشان جستن او ست و پیوستن با ایشان پیوستن با دوست



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی محمد سید المرسلین وعلی آلہ واصحابہ اجمعین الطیبین الطاہرین
اما بعد اگرچہ احوال ومعجزات حضرت سید انام ومناقب اصحاب دوازدہ امام ومقامات
اولیای عظام اظہر من الشمس است ومتقدمین ومتاخرین در اکثر کتب معتبرہ عربی وفارسی مثبت
گردانیدہ اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقہ مندرج است وبعد از تجسس وتفحص
بسیار یافتہ ودانستہ میشود وخالی از اشکالی نبود بنابران این فقیر حقیر محمد دارا شکوہ حنفی
قادری خواست کہ اسامی وتاریخ تولد ووفات ومحل قبور حضرت سرور کائنات بہترین موجودات
صلی اللہ علیہ وسلم وچہار یار بزرگوار کہ چہار رکن رکین دین قویم وچہار برج حصن حصین ملت
مستقیم اند دوستی ودشمنی ایشان دوستی ودشمنی خدا ورسول است با یازدہ امام دیگر کہ
ہر یک ثمرۂ شجرۂ اصطفا وقرۂ باصرۂ اجتبا ووارثان علم حضرت سید الانبیا اند وائمۂ اربعہ
کہ چہار دیوار خانۂ اسلام ومقتدای فرقۂ انام وبعضی از اولیای کرام کہ حدیث صحیح نبوی
باب ایشان وارد است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل وانجا مراد علمای اولیا است

شرع باشد بلکه چنانچه حضرت سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس اللہ سرہ بعد ازانکه بکمال رسیده اند و مشهور آفاق گشتند از سفری به بسطام آمدند اکابر و اشراف و اهالی آنجا بجهت استقبال ایشان برآمده و ملازمت نموده باعتقاد تمام به شهر آوردند و سلطان العارفین چون هجوم عام دیدند و آفت را دانستند برای اینکه خلق پراگنده شوند و منکر گردند با آنکه ماه رمضان بود نانی از بازار برداشته خوردند چون همینی را مشاهده کردند منکر گشته متفرق شدند تا در بسطام بودند با ایشان رجوع نکردند اگرچه ظاهر که مثل ایشان بزرگی با وجود رمضان روزه برخوان خوردا اما خلاف شرع نکردند چراکه مسافر بودند و در سفر افطار روا است و رجوع خلق را نخواستند کسی را که رجوع باحق باشد رجوع غیر را نخواهد و طریقهٔ ملامتیه آنست که این قسم ملامتی که مخالف شرع نباشد قباب خود سازند پس اعتراض بر کار این طائفه نباید کرد که بحقیقت کار ایشان کسی مطلع نیست حضرت شیخ ذوالنون مصری و ابوتراب نخشبی رحمهما اللہ فرموده اند که اللہ تعالی از بنده که اعراض فرماید زبان او بطعن و ردّ و انکار اولیاء اللہ دراز شود و حمدون قصار گفته اند که ملامت ترک سلامت است و ابراهیم قصار گفته اند که بسنده است ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری و خدمت دوستی از دوستان خدا و ابوالعباس عطا گفته اند که اگر نتوانی که دست در روزنی در دوستان او زنی اگر در درجه با ایشان نرسی ترا شفیع باشند و محمد بن سماک قدس سرہ در وقت رحلت مناجات میکردند که بار خدایا بر تو ظاهر ست که در وقت معصیت کردن اهل طاعت ترا دوست میداشتم اکنون دوستی ایشان کفارت گناهان من گردان و رسیدن باین جماعه و ملازمت ایشانرا از جملهٔ واجبات وحصول سعادات باید دانست و در هرجا که باشند ملازمت ایشان باید کرد که شیخ الاسلام فرموده اند دیدار مشایخ را غنیمت باید شمرد اگرچه دیدار پیران نه بر عرفات بشود که آنرا در نتوان یافت آن همیشه نبود عرفات همیشه باشد و دیدار ایشان را مغتنم دان که ترک شدن آنرا تدارک نباشد و ابوعبد اللہ سنجری گفته اند سودمندترین چیزی مردانرا صحبت صالحان ست و اقتدا بایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبرهای دوستان خدا و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد

و ادب ایشان ادب دست چنانچه شیخ الاسلام حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره
فرموده اند الٰهی این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشان را جست ترا یافت و تا ترا ندید ایشان را
نشناخت و شیخ ابوالخیر حبشی رحمه الله گفته اند جوانمرد باید که تا جوانمرد ببیند هر که جوانمرد را دید نا ورا دیده که
حق را دیده و طریقهٔ این طائفه شریفه هر یک شیخ نیست هر یکی را مشربی است جدا بعضی پنهانند و بعضی آشکارا
بعضی با مر الٰهی کرامات ظاهر کنند و برین تقدیر ظاهر ساختن کرامات لازم باشد و گرنه مطلب ایشان عالی تر
از کرامات است و بعضی از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نکنند و در اخفای آن کوشند و بعضی مامور
هستند باین معنی هر چه از ایشان صادر شود با لهام ایزدیست نکنند تا مامور نشوند و نگویند تا نگویانند
نخورند تا نخورانند و نپوشند تا نپوشانند و طریقهٔ بعضی ترک و تجرید کمال است چنانچه گفته اند
بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست + ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن +
و بموجب آیهٔ کریمه قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ عمل میکنند و میگویند تا ترک بکمال نیست
خاطر فارغ از ملال نیست و بعضی با سباب ظاهری دنیا می پردازند و طریقهٔ ایشان خلوت در
انجمن است و گویند بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن + نی لباس و نقره و فرزند و زن +
و بموجب آیهٔ کریمه رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللّٰهِ وَإِقَامِ الصَّلٰوةِ عمل نمایند پس
اعتراض و انکار ایشان هر ظاهر کار و گفتار بر اسرار این گروه والا شکوه نباید کرد شیخ الاسلام
فرمودند سوال سائل از انکار است برین کار آنکس که ازین کار بوی ارد اورا با سوال
چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کند ازین کار محروم است قومی مشغول اند
ازین کار و قومی برین کار با انکار و قومی خود در سر این کار آنکه بدین کار با انکار است مزدور است
و آنکه بر سر این کار است غرقهٔ نور و حضرت ممشاد دینوری فرمودند هر که بر دوستی از دوستان
حق انکار کند کمتر عقوبت او آنست که او را داخل دوستان خود نگردانند زیرا که حق تعالے
فرموده است اَوْلِيَائِي تَحْتَ قِبَائِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي اولیاء من نهانند که نمی شناسند ایشان را
غیر از من مگر تا ئید من پس در کس بنظر حقارت نباید نگریست که دوستان خدا از چشم غیر پوشیده
باشند و تا بصیرت و فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بر خود ستم کردن است
و بعضی در زمرهٔ ملامتیه خود را منسلک ساختند تا کسی ایشان را نشناسد اما نه بروشی که مخالف

وصدیقیت باشد و این فقیر نیز امیدوار است که الله تعالی برکت این طائفه در دنیا و آخرت توفیق عمل نیک و نجات و رستگاری بخشد و از کمترین دوستان خود شمارد و در زمرهٔ ایشان برانگیزد و از توجه ایشان ایمان نصیب گرداند بیت از عمل خویش ندارم امید + بر کرم تست مرا اعتماد +

بیان نسب طهر و تاریخ ولادت باسعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و هجرت از مکه و وصول بمدینه و وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم بهترین ما سوی الله از اعیان و اشراف قبیلهٔ قریش اند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ابن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است و از عدنان تا اسمٰعیل و از اسمٰعیل تا آدم علیهما السلام اختلاف بسیار است ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه اسمٰعیل و ابراهیم و نوح و شیث علیه السلام از اجداد کرام آنحضرت اند اما از جانب مادر آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب الی آخر نسبه صلی الله علیه وسلم و اسماء گرامی آنحضرت بسیار است و از انجمله نود و نه مشهور است و نام نامی آنسرور علیه الصلوٰة والسلام در توریت احمد و ضحوک و قتال و در انجیل حامد بروایتی فارق لیطا و در آسمان احمد و محمود است ولادت باسعادت آنحضرت علیه افضل الصلوٰة باتفاق علما و اهل سیر بعد از طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بوده لیکن در تعیین سال و ماه و تاریخ آن اختلاف است عامهٔ اهل سیر و تاریخ برانند که آنسرور صلی الله علیه وسلم در سال فیل متولد شده بعد از پنجاه و پنج یا چهل روز و قولی آنکه هر دو قضیه در یک روز واقع شده و بزعم بعضی ولادت آنحضرت بعد از سی سال از واقعه فیل و بگمان جمعی بعد از چهل سال روی داده و قول اول صحیح است و عقیدهٔ جمهور علما آنست که تولد آنسرور علیه الصلوٰة والسلام در ماه ربیع الاول بوده و بزعم طائفه آنکه در ماه رمضان واقع شده و مشهور آنست که دوازدهم ماه ربیع الاول واقع شده و دوم و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول دوشنبه که از ماه مذکور بوده گویند

و در واقدی مسطور است ... [illegible marginal note]
بابی ... ابن بنی ... عین ... جد ... عبدالمطلب ... بن عبدمناف بود ... مطلع الانوار ... رسول ... بن عبدمناف ... وهب بن عبدمناف ... است ... [illegible]

حضرت سلطان ابراہیم ادہم فرمودہ اند شبی درخواب دیدم کہ فرشتہ طوماری بدست داشت و چیزی می نوشت پرسیدم چہ مینویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم من از ایشانم لیکن دوست دوستان اویم ایشانرا دوست دارم درین بودم کہ در رسید و گفت طومار را از سر گیر و نام ابراہیم را مقدم بر ہمہ نویس کہ دوست دوستان ما ست و سید الطائفہ حضرت شیخ جنید بغدادی فرمودہ اند کہ اگر کسی را بینید کہ ایمان دارد باین طائفہ و سخنان ایشانرا بپذیرد البتہ او را بگوئید تا مرا بدعا یاد آرد و ہم سید الطائفہ شیخ را ہنفر مودند کہ اگر از ہمہ عالم کسے را بیابی کہ از انچہ میگوئی دریک کلمہ موافق تو بود دامنش را بگیر حسین بن منصور حلاج رحمہ اللہ گفتہ اند ہر کہ بسخنان اولیا ایمان آرد و از ان چاشنی دارد او را از من سلام گوئید و شیخ شروانی گفتہ اند کہ اگر پای دارید بجز اسان روید بزیارت شخصے کہ ما را دوست دارد و نیز باصحاب خود گفتہ اند کہ وصیت میکنم شما را بہ نیکوئی باکسی کہ این طائفہ را دوست دارد و ملازمت ایشانرا نہ بجہت آزمایش یا سوال یا طلب کرامت باید کرد با عتقاد و اخلاص باید آمد کہ سہیل ابن عبد اللہ تستری رحمہ اللہ گفتہ اند از نشانہای بدبختی ست کہ دیدار و صحبت اولیا دست دہد و توفیق قبول نیابد و در دل انکار آرد و ابو عبد اللہ مغربی قدس سرہ گفتہ اند کہ درویشان امینان خدا اند بر بندگان و ببرکت ایشان بلا از خلق منقطع شود و او ستاد اولیا محبوب سبحانی حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ فرمودند این جماعہ بادشاہان دنیا و آخرت اند و شیخ ابو الحسن غزنوی گفتہ اند اولیا را اللہ والیان عالم اند از آسمان باران برکت اقدام ایشان می بارد و از زمین نباتات بصفاے احوال ایشان میروید و از کتب مشائخ تحقیق شود و شدکہ چہار ہزار اولیا اللہ اند کہ ایشانرا مکتومان گویند و ایشان مریکدیگر را نشناسند و جمال حال خود را ندانند و سی صد تن دیگر از سرہنگان درگاہ حق اند کہ ایشانرا اخیار گویند و چہل تن دیگر را رجبیون نامند و چہل تن دیگر را ابدال خوانند و ہفت تن دیگر را ابرار گویند و چہار تن دیگر را اوتاد نامند و سہ دیگر را نقبا خوانند و دو تن دیگر را امامان گویند و امامان در میمین و یسار قطب باشند و یکی را ازین طائفہ قطب و غوث نامند و این جملہ یکدیگر را بشناسند و با ہم محتاج باشند و جماعۂ دیگر را مفردان گویند کہ ایشان از ہمہ ممتاز و بی نیاز و عدد ایشان بر طاق باشد و مرتبۂ ایشان ما بین نبوت

واقعه هائله وفات آنحضرت صلعم

نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت بقولی دوم ماه مذکور واقع شده و شب چارشنبه یا سحر و بقول بعضی روز سه شنبه در مدینهٔ معظمه در حجرهٔ حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها دران مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دفن کردند و سن شریف شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج و بقولی شصت و بقولی شصت و دو نیم سال بوده و بعضی علما در وجه جمع میان این اقوال گفته اند که قول اول بنابر آنست که سال ولادت و سال وفات نه شمرده اند و قول دوم بنابر اعتبار سال ولادت و وفات است و آنکس که شصت گفته مافوق عشرات را نه شمرده و قول چهارم مبنی بران حدیث که عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است که پیش از و بوده و عمر عیسی علیه السلام یکصد و بست و پنج سال بوده و این حدیث خالی از ضعفی نیست والله اعلم بالصواب

حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است و لقب ایشان صدیق اکبر و عتیق و نام شریف ایشان عبدالله و هو ابن ابی قحافه بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب حضرت صدیق از جانب پدر و مادر که پسر عم و دختر یکدیگر بودند در مره که جد هفتم سرور کائنات است و جد ششم ایشان است به نسبت آنسرور میرسد و ولادت صدیق اکبر بعد از واقعهٔ فیل به دو سال و چهار ماه بوده و اول کسیکه از پیران بی طلب معجزهٔ پیغمبر صلعم ایمان آورد ایشان بودند و در روز وفات حضرت رسالت پناه بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دو سال و سه ماه بوده و وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه و بروایت اصح شب سه شنبه و بقولی جمعه بست و دوم یا بست و سوم جمادی الآخر است و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال بوده و بقولی شصت و پنج سال و نقش نگین ایشان نعم القادر الله بود و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلعم است چنانچه گویند صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که تابوت مرا بدر روضهٔ رسول علیه السلام برید و بگوئید که السلام علیک یا رسول الله این ابوبکر است

که آنسرور در عهد نوشیروان تولد نموده اند بعد از انکه چهل و دو سال از حکومت او گذشته بود و
صاحب جامع الاصول وغیره آورده هشت صد و هفتاد و دو سال از وفات سکندر رومی گذشته
بروایتی ابن عباس از زمان حضرت عیسی تا ولادت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ششصد سال بود
وابتدای نزول وحی بر آنسرور علیه الصلوٰة والسلام بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر روز دوشنبه
سوم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از ولادت آنسرور صلعم بود نزد جمعی کثیر از ائمه سیر و تواریخ
در ماه مبارک رمضان بوده **ومعجزاتی** که آنسرور صلعم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر و
سخن کردن طفل از اهل یمامه که همانروز متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار
بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت و آمدن درخت و شاخ خرما پیش
آنحضرت و روان شدن سنگ بر پی آب بطلب آنسرور و اثر نه کردن آتش بر رومالی که دست
مبارک بآن رسیده بود و روان شدن آب از انگشتان مبارک و رستن درخت خرما از کوهان شتر
و بارور شدن آن و سخن کردن بزغاله بریان زهر آلوده و سوای این بسیار است و یک هزار
و جمعی نقل کرده اند که از آنسرور سه هزار معجزه بظهور آمده آنقدر معجزاتی که از آنحضرت شده اند کی
از ان هیچ پیغمبری روی نموده **معراج آنحضرت صلعم** بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول سال
دوازده نبوت و گویند در شوال سال یازدهم و بقولی شب بیست و هفتم ماه رجب و این قول
مشهور است و بقولی در بیست و هشتم ماه ربیع الآخر و بعضی در هفدهم ماه رمضان سال دوازدهم
از بعثت واقع شده و جماعتی بر انند که بعد از بعثت به پنج سال آن صورت رو نموده و گویند در شب
دوشنبه بود هجرت آنسرور علیه الصلوٰة والسلام با صدیق رضی الله عنه در شب بیست و هفتم
صفر یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر اهل سیر بر انند که
بیرون رفتن ایشان از مکه دوشنبه بود و بعضی بر انند که پنجشنبه بوده است و وجه جمع آنست که خروج
از خانه ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا عکس بوده باشد
والله اعلم و باتفاق اهل سیر آنروز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منوره شدند روز دوشنبه بوده
از ماه ربیع الاول و در انکه چندم ماه بود اختلاف است بعضی بر انند که اول ماه و بقولی دوم
و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

[illegible]

قضیۂ وفات روداد و مدت عمر شریف ایشان نزد جمہور شصت و سہ سال و بقولے پنجاہ و ہشت سال و بقولی پنجاہ و چہار سال و بقولی پنجاہ و پنج سال بودہ و نقش نگین ایشان کفی بالموت و اعظا یا عمر بودہ و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر ہست رضی اللہ عنہ چنانچہ حکیم خاقانی گفتہ است نظم بینی حرم محمدی را + بولانگہ شہر سرمدی را + جوزا بکنار شمس خفتہ + پیشش دو خلیفہ رخ نہفتہ + چون یک الف و دو لام اللہ + ہر سہ شدہ ہم نہاد و ہمراہ + و گویند کہ عیسیٰ علیہ السلام متصل قبر فاروق اعظم دفن خواہند کرد و این دو یار بزرگوار درمیان دو پیغمبر نامدار مبعوث خواہند شد قال رسول اللہ صلعم لو کان بعدی نبیا لکان عمر بن الخطاب مشکوٰۃ یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری می بود عمر بن الخطاب رض و قال رسول اللہ صلعم عمر سراج اہل الجنۃ صواعق یعنی گفت رسول اللہ صلعم عمر رض چراغ اہل بہشت است

حضرت امیر المومنین عثمان ذوالنورین رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو عمرو یا ابو لیلی یا ابو عبد اللہ ہست و لقب ذوالنورین بجہت آن گویند کہ دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بودہ گفتہ اند کہ ہیچکس از آدم تا این دولت دست ندادہ است کہ دو دختر پیغمبرے در نکاح وی در آمدہ باشد مگر ایشان و آنسرور فرمودہ کہ اگر چہل دختر میداشتم یکے را بعد از دیگرے بعثمان رض میدادم و نام شریف عثمان رض و ہو ابن عفان بن ابی العاص بن امیہ بن عبد الشمس بن عبد مناف و نام مادر ایشان بیضا عمۂ آنسرور است صلعم کہ با عبد اللہ توامان بودہ و نسب ایشان از جانب پدر و مادر بہ نسب پیغمبر صلعم در عبد مناف کہ جد چہارم آنحضرت و جد پنجم ایشان بودہ میرسد و ولادت ایشان بعد از گذشتن شش سال از عام فیل واقع شدہ و در سال اول بعثت بدلالت صدیق اکبر رض ایمان آوردہ اند و غرۂ محرم سال بست و چہارم ہجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دوازدہ سال بودہ دوازدہ روز کم و یازدہ سال و یازدہ ماہ و بست و دو روز نیز گفتہ اند و مدت عمر شریف ایشان ہشتاد و ہشت سال بودہ و بعضے گویند نود سال و ہفتاد و پنج سال و ہشتاد و دو و ہشتاد و شش نیز گفتہ اند و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از ہجرت روز جمعہ ہیژدہم یا ہیژدہم ذی حجہ در مدینۂ منورہ شربت شہادت چشیدہ اند و نقش نگین ایشان

عمر ایشان شصت سال بیعت بہ اسلام... نزد جمہور عمر شریف ایشان ہشتاد و ہشت... بودہ در بیان وفات بیماری نزد اشنیدہ و کراری قاتلان بر ایشان... در سال اول بعثت بدلالت صدیق اکبر ایمان آوردہ بودند

۱۲

باستانهٔ تو آمده اگرچه اجازت شود در کشاده گردد در آئید والا به بقیع برید راوی میگوید که چون بموجب وصیت
ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات تمام نشده بود که پرده در شد و آواز در برآمد و ندائی بگوشها
رسید که درآرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث صحیحه بسیار وارد شده لیکن
بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس ولا غربت
علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب غروب نکرده است بر هیچ یکی
بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبری وعن عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه ادعی
لی ابابکر اباک واخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن ویقول قائل انا اولی ویابی الله والمومنون
رواه مسلم مرویست از عائشه که گفت مرا رسول الله صلعم در مرض موت خود بطلب ابابکر رض پدر خود را
وعبدالرحمن برادر خود را تا بنویسیم مکتوبی را بجهت آنکه میترسم که دیگری آرزوی خلافت نکند و بگوید
که مستحق خلافت منم نه دیگر حال آنکه ابا میکند خدای تعالی و مومنان خلافت غیر ابابکر را

امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوحفص است و لقب فاروق اعظم و نام شریف عمر وهو ابن الخطاب بن نفیل بن
عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام
مادر ایشان حنتمه بنت هاشم بن مغیره وقیل بنت هشام بن المغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است
بنابر قول اول دختر عم ابوجهل و بقول ثانی خواهر ابوجهل میشود و نسب فاروق اعظم
از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب که جد هشتم آنحضرت و جد نهم ایشان است میرسد
ولادت ایشان بعد از واقعهٔ فیل به سیزدهم سال بوده و در ششم سال از بعثت
آنسرور صلعم ایمان آورده اند چهل کس اند از جماعه که به شرف اسلام مشرف گشته بودند و همان
روز این آیهٔ کریمه در شان ایشان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المومنین
و روز سه شنبه بست و سیوم جمادی الاخری سال سیزدهم هجری بر مسند خلافت
نشستند و مدت خلافت ایشان ده سال و هشت ماه بوده نفائس الفنون و شهادت
ایشان سال بست و سوم هجری شب یکشنبه غرهٔ ماه محرم بوده و بروایتی روز چهارشنبه
بست و هفتم ذی حجه سنه بست و سه زخم رسیده و روز پنجشنبه بست و هشتم ماه مذکور

گفت رسول اللہ صلعم مر علیؓ را کہ نسبت تو بمن ہمچو نسبت ہارون است بموسیٰ غیر انکہ نیست بعد از
من پیغمبری و قال رسول اللہ صلعم من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللہم وال من والاہ وعاد من عاداہ
تواعق یعنی گفت رسول صلعم روز غدیر خم ہر کس ام ہستم من مولای او پس علی مولای اوست
خدایا دوست دار کسی را کہ دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را کہ دشمن دارد او را حضرت امیر امام
اول اند از ائمہ اثنا عشر رضی اللہ عنہم و سلسلہ ہای جمیع اولیا بایشان منتہی میشود و ترتیب فضیلت
چہار یار حضرت سید ابرار بہ ترتیب خلافت است چنانچہ در کلام اللہ در آخر سورۂ فتح اشارہ بآن
شدہ محمد رسول اللہ والذین معہ اشداء علی الکفار رحماء بینہم تراہم رکعا سجدا یبتغون فضلا من
اللہ ورضوانا باید دانست و ہر چہار یار را بہترین جمیع خلق خدا بعد از انبیا باید شناخت کہ علماء
اسلام برین متفق اند و این حقیر در خواب بسعادت ملازمت خلفای راشدین رضی اللہ عنہم اجمعین
مشرف گشتہ چنانچہ شبی در خواب می بیند کہ چہار کس بلباس سفید بزرگانہ متعاقب یکدیگر میروند
فقیر از شخصی پرسید کہ اینہا چہ کسانند گفت چہار یار پیغمبر صلعم فقیر از عقب ایشان دوان گشت
ایشان از دریا گذشت بر کوہی کہ بسیار بلند بود بر آمدند و برابر ہم ایستادند فقیر پیشتر رفتہ اول
بخدمت صدیق اکبرؓ رسیدہ گفت السلام علیکم یا صدیق اکبرؓ در جواب فرمودند علیکم السلام
گفتم التماس فاتحہ دارم فاتحہ خواندند و بعد از ان ہمین روش بخدمت حضرت فاروق اعظمؓ رفتم و
سلام گفتہ فاتحہ التماس نمودم ایشان نیز خواندند و باز ہمین طور بخدمت عثمانؓ ذوالنورین و
حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہم سلام گفتہ و جواب شنیدہ التماس فاتحہ کردم ایشان
نیز در بارۂ این فقیر جدا جدا فاتحہ خواندند و فرمودند بجہت یادگاری مامور شدہ ایم و فقیر را
باعنایت خاصی رخصت فرمودند و این خواب از بیداری بخت و سعادتمندی کونین
خود میداند کہ بچنین عطیۂ عظمی مشرف گشتہ الحمد للہ علی ذلک

حضرت امیر المومنین حسن رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب نقی و سید نام حسن ہو بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہما و ایشان
امام دوم از ائمہ اثنا عشر اند ولادت ایشان بمدینۂ منورہ است در نیمۂ رمضان سال سوم از
ہجرت و جبرئیل علیہ السلام نام ایشان را بہدیہ پیش رسول صلعم بر قطعۂ حریر نوشتہ آوردہ

در شواہد النبوۃ است کہ مشہور آنست کہ زہر را
خاتون شہر جعدہ زہر داد و ہست بلقمن
یزید بن معاویہ ۱۲

منتصرین اللہ بودہ و قبر ایشان در بقیع است قال رسول اللہ صلعم لکل نبی رفیق و رفیقی فی الجنۃ عثمان رض یعنی گفت پیغمبر صلعم ہر پیغمبر را رفیقی است و رفیق من در بہشت عثمان است و قال رسول اللہ صلعم لید خلن بشفاعۃ عثمان سبعون الفا ... قد استوجبت النار یعنی گفت رسول اللہ صلعم ہر آئینہ داخل میشوند از شفاعت عثمان رض ہفتاد ہزار کس کہ ہمہ مستحق عذاب و دوزخ شدہ باشند در بہشت

حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ

کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب ست و لقب مرتضیٰ و اسد اللہ و نام شریف ایشان علی رض است و ہو ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمہ رض بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف است **و ولادت ایشان** در مکہ معظمہ بودہ است در درون خانۂ مبارک روز جمعہ سیزدہم رجب بعد از واقعۂ فیل بہ سی سال و بعضی گفتہ اند کہ ولادت ایشان در خانۂ کعبہ بودہ در سال بعثت رسالت پناہ صلعم یازدہ سالہ بودہ اند بعضے سیزدہ گفتہ اند و اول کسیکہ از صبیان ایمان آوردہ ایشان بودند و در سال سی و پنجم یا سی و ششم از ہجرت بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان پنج سال و سہ ماہ بودہ و بقولے چہار و نہ ماہ بودہ **شہادت ایشان** شب دوشنبہ بست و یکم ماہ رمضان سال چہلم ہجری و بقولی روز جمعہ ہفدہم ماہ مذکور روی نمودہ و بعضے بست و سوم گفتہ اند و **مدت عمر شریف ایشان** شصت و سہ سال یا شصت و پنج سال بودہ و نقش نگین حضرت امیر الملک للہ بودہ گویند کہ حق سبحانہ تعالیٰ برای حضرت امیر کرم اللہ وجہہ دو بار رد شمس کرد و آفتاب از مغرب باز گردانید یکی در عہد رسول اللہ صلعم و یکبار بعد از وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچہ در شواہد النبوت مسطور است کہ امیر المومنین علی امام حسن و حسین را رضی اللہ عنہما وصیت کردہ بودند کہ چون بمیرم مرا بر سریرے نہید و بیرون برید و تعزیتین کہ الحال بہ نجف شہرت دارد برسانید و آنجا سنگے سفید خواہید یافت کہ از ان نور درخشان است آنرا بکنید در آنجا کشادگی خواہید یافت مرا در انجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری رحمہ اللہ آوردہ اند کہ قبر حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ در بلخ است موضعی کہ بآستانۂ امیر مشہور است و در این باب حجتہا آوردہ اند و اللہ اعلم

قال رسول اللہ صلعم انت منی بمنزلۃ ہارون من موسیٰ الا انہ لا نبی بعدی متفق علیہ مشکوٰۃ

سال نود و چهار هجری یا نود و پنج هجری رو نموده گفته اند که هرگاه ایشان وضو میساختند لون مبارک ایشان زرد میشد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد چون ایشان را ازان پرسیدند فرمودند پیش که خواهیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک به قبر حضرت امام حسن است رضی اللہ عنہ

امیر المومنین امام محمد باقر رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوجعفر است و لقب باقر و نام محمد و ہو ابن علی بن حسین رضی اللہ عنہم و ایشان امام پنجم اند و لادت ایشان در مدینۂ مطہرہ پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ به سه سال بود روز جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود دختر امیر المومنین حسن بن علی المرتضی رضی اللہ عنہم و پیغمبر صلعم با ایشان سلام رسانیده اند چنانچه گویند جابر رضی اللہ عنہ گفت روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود که ای جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت که ملاقات کنی با یکے از فرزندان من که وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدای تعالی وی را نور حکمت خواہد داد و برا از من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال و بقولی شصت و سه و بقول واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق منقول است که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال بود و وفات ایشان در سال یک صد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن معین در سال یکصد و هیژده و بقول مدائنی یک صد و هفده بود و قبر ایشان در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی اللہ عنہ

امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوعبد اللہ است یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام و ہو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی اللہ عنہم ایشان امام ششم اند و نام مادر ایشان فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم و مادر ام فروه اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق است رضی اللہ عنہ و نسبت خرقه حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ میرسد و دیگر از پدر والدۂ خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ایشان را از سلمان فارسی ایشان را از صدیق اکبر رضی اللہ عنہ ولادت ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف ایشان شصت و هشت سال و بقولے شصت

گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند رسول صلعم از سینه تا به فرق سر و مدت عمر شریف ایشان
چهل و هشت سال بوده و مدت خلافت شش ماه و شهادت ایشان روز دهم ربیع الاول سال
پنجاه هجری بود مشهور آنست که ایشان را خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع است

امیر المومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبدالله و لقب شهید و سید و نام حسین و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و
ایشان امام سوم و ابو الائمه اند ولادت ایشان در مدینه بود روز سه شنبه چهارم شعبان سال چهارم از
هجرت و گویند مدت حمل ایشان شش ماه بوده است و هیچ فرزندی شش ماهه نمانده است مگر ایشان و
حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام و میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه
زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشان را حسین نام
نهاده اند و ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین مبین و درخشنده رخسار
بر ایشان راه می بردند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم کشتی میگرفتند رسول صلعم حسن را
فرمودند که بگیر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ را میگوئی که خرد را بگیر
رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل حسین را میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان
پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشوره وقت نماز پیشین و
بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری رو داده آورده اند که روز شهادت امام
حسین رضی الله عنه در بیت المقدس هیچ سنگی را نه برداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و
بعضی گویند در آن روز خون از آسمان باریده و قبر ایشان در کربلا است

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو الحسن و ابوبکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و نام علی و هو
ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند ولادت ایشان بمدینه منوره بوده
است در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانو است
دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود با چار سه عزا نام و مدت عمر شریف ایشان شصت و
یک سال یا شصت و دو سال و بقولی پنجاه و شش سال و وفات ایشان در شب هیجدهم محرم

ونجمہ وشمانہ وام البنین نیز گفتہ اند والشیان کنیزک حضرت حمیدہ مادر امام موسی کاظم بودہ ا
رضی اللہ عنہ وآوردہ اند کہ شبی حمیدہ حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید کہ فرمودند نجمہ را
بہ موسی پسر خود بہ بخش وزود باشد پسرے بوجود آید کہ بہترین اہل زمین باشد واز امام
رضا رضی اللہ عنہا روایت کند کہ گفت چون برضا حاملہ شدم ہرگز در خود ثقل حمل نیافتم ودر خواب
از شکم خود آواز تسبیح وتہلیل می شنیدم در زمانی کہ بوجود آمد دستہا بر زمین نہاد ورو ے
بر آسمان کرد ولبہاے مبارک می جنبانید چنانکہ کسی سخن گوید ومناجات کند ومدت عمر شریف
الشیان چہل ونہ سال بودہ وبقولے چہل وچہار وبقولی چہل وپنج وبقولی پنجاہ سال است
وفات الشیان در ولایت طوس واقع شدہ در قریہ سناہ باد از روستاق نوقان روز جمعہ
بست ویکم یا نہم ماہ رمضان سال دوصد وہشت ہجری گویند مامون ولد ہارون جزاہ اللہ
الشیان را طلب داشت وپیش وی طبقہای میوہ نہادہ بودند وخوشۂ انگور در دست داشت
ومیخورد چون الشیان را بدید از جای برجست وبالشیان معانقہ کرد والشیان رانبشاند و
آن خوشۂ انگور را بالشیان داد وگفت یا ابن رسول اللہ ازین انگور خوبتر دیدۂ الشیان
فرمودند کہ انگور نیکو از بہشت باشد پس مامون گفت ازین انگور بخور امام رضا رضی اللہ عنہ
فرمودند مرا معاف دار مامون مبالغہ کرد وگفت مانع چیست مگر مارا متہم میداری واز دست امام
آن خوشہ راگرفت وبعضی را ازان انگور بخورد ودیگر بار بہ امام رضا رضی اللہ عنہ داد والشیان
دو سہ دانہ بخوردند وبنیداختند وبرخاستند مامون گفت بکجا میروی گفت بدانجا کہ فرمودے
وچیزی بر سر مبارک خود پوشیدہ بیرون آمدند وبفرمودند تا در سرا ے بہ بندند وبر فراش خود
بخفتند ودر انوقت امام محمد تقی رضی اللہ عنہ فرزند الشیان از مدینہ بطریق طی ارض در یک ساعت
نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی اللہ عنہ الشیان را بسینۂ مبارک خود کشیدہ میان دوچشم
الشیان رابوسیدند وبر بستر خود بردند والشیان نیز روے برروے پدر خود نہادند وبالشیان
سخنان پنہان گفتند وہمانوقت رحلت فرمودند وقبر الشیان در قبۂ قبر ہارون الرشید است
بہ قبہ کہ در سراے حمید بن القحطبۃ الطائی است وآن قریہ امروز معمورہ کلانی است
وبمشہد اشتہار داد

پنج سال بوده وفات ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدہم رجب سال یکصد
وچہل ہشت ہجری وقبر ایشان در بقیع است وآن گنبدیست که دران امام محمد باقر و امام
زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند رضی اللہ عنہم ودر کشف المحجوب آورده اند که امام
جعفر صادق رضی اللہ عنہ روزے با موالی خویش نشسته بودند ومیگفتند بیائید تا بیعت کنیم و عہد
گیریم که ہرکه ازمیان ما رستگاری یابد اندر قیامت ہمه را شفاعت کند گفتند یا ابن رسول اللہ
صلعم ترا بشفاعت ما چه حاجت است که جد تو شفیع جمله خلایق است ایشان فرمودند که باین
افعال خود شرم میدارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوالحسن است وابوابراہیم ولقب کاظم نام موسی وہوابن جعفر الصادق رضی اللہ
عنہما وایشان امام ہفتم اند از ائمه اثنا عشر وولادت ایشان به ابوا بوده میان مکه و مدینه
روز یکشنبه ہفتم صفر در سال یکصد وبست وہفت ہجری ومادر ایشان ام ولد بوده حمیده
بربریه نام که امام محمد باقر رضی اللہ عنہ ویرا خریده با امام جعفر صادق اورا داده بودند وازوے
خیر اہل الارض امام موسی بن امام جعفر رضی اللہ عنہما متولد شدند ومدت عمر شریف ایشان
پنجاه وچہار سال وبقولی پنجاه وپنج سال بوده وفات ایشان روز جمعه ششم وبقولی ہفتم و
بقولے در نصف رجب سال یکصد وہشتاد وسه ہجری در حبس ہارون الرشید جزاء اللہ واقع
شد وقبر ایشان در بغداد است در مقبره که مشہور است بمقبرهٔ قریش

امام موسی علی رضا رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوالحسن است چون کنیت پدر ودادا امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ آرند که فرموده اند
ویرا عطا کردم کنیت خود ولقب رضاست ونام علی وہوابن موسی بن جعفر رضی اللہ عنہم
وایشان امام ہشتم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدہم ربیع الآخر
در سال یکصد وپنجاه وسه ہجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
به پنج سال وبقولے ہشتم شوال وبقولے ہفتم وبقولی ششم در سال مذکوره نزد بعضے در
سال یکصد وپنجاه وشش ہجری بوده ومادر ایشان ام ولد بوده اند نکتم نام واردی

اختلاف آواز ہا شور آنہا نہ سخن کسی را توانستی شنود و نہ سخن وی ہر وقت نہ ہادی رضی اللہ عنہ بآنخانہ در آمدے ہمہ مرغان خاموش گشتندی وچون بیرون شدی آواز وشور آغاز کردندے

امام حسن عسکری رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو محمد است ولقب زکی وخاص وسراج وعسکری مشہور اند ونام حسن وہو بن علی بن محمد بن علی رضا رضی اللہ عنہ وایشان امام یازدہم از ائمہ اثنا عشر ولادت ایشان بمدینہ بود در سال دو صد وسی ویک بقولی دو صد وسی دو ہجری ومادر ایشان ام ولد بودہ سوسن نامے ولقب ہادی رضی اللہ عنہ ویرا حدیث نام نہادند ومدت عمر شریف ایشان بست ونہ سال وبقولی بست وشش سال بودہ وفات ایشان روز جمعہ ششم یا ہشتم ربیع الاول سال دو صد وشصت در سرمن رائے اتفاق افتادہ وقبر ایشان متصل قبر پدر ایشان ہست در سرمن رای شخصی گفتہ کہ در زندان بودم از تنگی زندان وگرانی قید بزکی رضی اللہ عنہ شکایتی نوشتم ومیخواستم کہ از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم ونتوشتم در جواب من نوشت کہ امروز نماز پیشین را در خانہ خود خواہی گذارد ونماز پیشین مرا از زندان بیرون آوردند نماز در خانہ خود گذاردم ناگاہ دیدم کہ قاصدی آمد وبرای من صد دینار آوردہ ہمراہ آن کتابتی ودران نوشتہ کہ ہر وقت ترا حاجتی باشد آنرا طلب شرم مدار کہ انچہ طلب کنی بآن خواہی رسید

حضرت امام محمد رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو القاسم ہست ونام محمد وہو ابن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا رضی اللہ عنہم وایشان دوازدہم از ائمہ اثنا عشر بقول اہل سنت وجماعت ولادت ایشان در سرمن رائے بودہ است در بست وسوم رمضان سال دو صد وپنجاہ وہشت ہجری ومادر ایشان ام ولد بودہ صقیل وبقولی سوسن وبقولی نرگس وروایت کردہ اند کہ چون ایشان متولد شدند بہ دو زانو در آمدہ انگشت سبابہ بجانب آسمان برداشتند پس عطسہ زدہ گفتند الحمد للہ رب العالمین سال دو صد وشصت وپنج وبقولی دو صد وشصت وشش کہ این را امامیہ تاریخ اختفاے ایشان میدانند واہل سنت وجماعت ہمین را تاریخ وفات بشیارند ومیگویند کہ امام مہدی آخر الزمان بعد ازین نزدیک بنزول حضرت عیسیٰ علیہ السلام متولد خواہند شد ومذہب اہل حق این ست واللہ اعلم بالصواب بدانکہ اگرچہ کرامات وفضیلت وخوارق عادات ائمہ اثنا عشر رضی اللہ عنہم

حضرت امام محمد تقی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوجعفر است ایشان را ابوجعفر ثانی نیز گفته اند و لقب تقی و جواد و نام محمد و هو ابن
علی بن موسی بن جعفر صادق رضی اللہ عنہ ایشان امام نہم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز جمعه
دہم رجب در سال یکصد و نود و پنج ہجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانه و ام ولد بوده و
بعضے گویند که از اہل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف بست و پنج سال بوده و وفات ایشان روز سه شنبه
ششم ذیحجه سال دو صد و بست ہجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان در بغداد است
در قفای قبر جد ایشان امام موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضے
از کوچہای بغداد با جمعی از کودکان استاده بودند اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون رفت گذر وے
برانجا افتاد ہمه کودکان از سر راه بگریختند و جواد رضی اللہ عنہ برجای استاده بود ندچون مامون
نزدیک رسید ایشانرا دید و ایشانرا خدای تعالی در دلها قبولی عظیم داده بود اسپ خود را
نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه نرفتی فی الفور جواب دادند که اے
امیرالمومنین راه تنگ نیست که برفتن آن راه بر تو کشاده گردانم و مرا جرمیه نبود که از ترس بگریزم و حسن
ظن تو آنست که بی جرمیه آزار بہیچکس نرسانی مامون از تکلم و صورت ایشان نہایت خوش آمد پرسید که نام تو
چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمودند رضا رضی اللہ عنہ پس ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان درآورد

حضرت امام محمد نقی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوالحسن است و ایشان را ابی الحسن ثالث گفتندی و لقب ہادی و زکی و عسکری
و به نقی مشہور اند و نام علی ابن محمد بن موسیٰ بن جعفر صادق رضی اللہ عنہ و ایشان امام دہم اند ولادت
ایشان در مدینه بوده سیزدہم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال دو صد و چهار ہجری و بقولے دو صد
و سیزده و مادر ایشان ام ولد بوده شمانه نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف
ایشان چہل یا چہل و یک سال بوده است وفات ایشان در سر من رای که از نواحی بغداد و بسامره
مشہور است روی داده روز دوشنبه آخر ماه جمادی الاول و بقولی سیزدہم جمادی الآخر دو صد
و پنجاه و چهار ہجری در زمان خلافت مستنصر باللہ واقع شده و قبر ایشان ہم در سر رای ایشان است
که در سر من رای داشتند گویند که متوکل را خانه بود در وی خانه مرغان بسیار که ہر کس آنجا در آمدے

که در عرب هیچ قبیلۂ القدر گوسفندان نداشت انتامست پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات الشیان در شواهد النبوۃ چنین مسطور است که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند که قبر بکنند بسنگی رسیدند که قبر وی از سنگ کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند که کفن سازند در جامه دان وی جامها یافتند که دست بافت بنی آدم نبود و دیبا ازان کفن ساخته دران قبر دفن کردند و صاحب کشف المحجوب و تذکرۃ الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد بموافقت الشیان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات الشیان بقول اول سوم رجب سال بست و دو هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت هجری بود و امام عبد الله یافعی رحمه الله در روضۃ الریاحین هر دو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

کنیت الشیان ابو سعید است الشیان نو بهر فروش بودند ازین جهت حسن لولوی نیز میگفتند و از کبار تابعین اند امیر المومنین عمر را با صد و سی کس از صحابه رضی الله دیده اند گویند مادر الشیان از موالی ام سلمه بوده رضی الله عنها نقل است که از الشیان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند مسلمانی در کتاب است و مسلمانان در زیر خاک دیگر رسیدند که ای شیخ دلهای ما خفته است که سخن تو در آنها اثر نمیکند چه کنیم فرمودند کاشکه خفته بودی که چون خفته را بجنبانے بیدار شود و دلهای شما مرده است که هر چند بجنبانید بیدار نمیشود ولادت الشیان در سال بست و یک هجری بوده و مدت عمر شریف الشیان هشتاد و نه سال وفات در پنجم رجب سال یکصد و ده هجری و قبر الشیان در بصره که سابق آباد بود نزدیک به بصره که الحال آباد است واقع شده

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله

از کبار تابعین اند و یکے از فقهاے سبعه مدینه و در خانۂ عمۂ خویش حضرت عائشه صدیقه رض تربیت یافته اند یحیی بن معاذ فرموده اند که در مدینه هیچ یکے را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکے را عالم تر از وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقول است که اگر معامله خلافت باختیار من می بود بقاسم می گذاشتم وفات الشیان در سال یکصد و هفت هجری بوده و بقولے یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند

زیادہ ازان است کہ بتحریر درآید بہر بیت الا شیان را حالات و مقامات عالیہ بودہ چنانچہ
تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسلہ اکثر مشایخ کبار بہ بعضے از ایشان میرسد لیکن
بجہت اختصار مجملی ازان مثبت گردانید و از ائمہ اثنا عشر رضی اللہ عنہم پس بزرگ و فرزندان
خلف رسول اللہ صلعم باید دانست و رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش را در دوستی و
محبت اہل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت و کرامت اہل بیت را منحصر درین دوازدہ
تن نہ دانی اگرچہ ایشان بمزید فضیلت و کمال اختصاص اشتہار یافتہ اند زیراکہ اہل فضیلت و کمال
از اہل بیت بسیار بودہ اند چہ در طبقات ائمہ اثنا عشر و چہ متاخر از ایشان

حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو عبداللہ است و ایشانرا سلمان بن اسلام میگفتند از کبار صحابہ اند و پیغمبر صلعم در
شان ایشان فرمودند کہ سلمان رجل منا اہل البیت یعنی اسلمان از اہل بیت ماست و انتساب ایشان
در علم باطن بصدیق اکبر است رضی اللہ عنہ وفات ایشان بمداین بودہ در سال سی و سہ ہجرے
و مدت عمر شریف ایشان بقولی یک ہزار پانصد و بقولے سہ صد و پنجاہ و بقولے دو صد
و پنجاہ سال ہست و این قول صحیح است

حضرت اویس قرنی رضی اللہ عنہ

نام شریف ایشان اویس است از اہل نجد بودہ اند قرن قبیلہ الیست کہ ایشان منسوب اند
بدان آنحضرت رسول صلعم ایشان را خیر التابعین ستایش فرمودند و ایشان در زمان پیغمبر
علیہ السلام بودہ اند لیکن از دو سبب ملازمت آنسرور صلعم میسر نشد یکے بسبب خدمت مادر
پیری کہ داشتند و دیگر از کمال غلبہ حال و ایشان شتربانی کردہ مزد آنرا بنفقات خود و والدہ
صرف مینمودند بجہت موافقت آنسرور صلعم کہ در جنگ دندان مبارک شہید شدہ بود چون معلوم
نبود کہ کدام دندان شہید شدہ دندانہای خود را تمام شکستہ بودند چون پیغمبر صلعم وصیت
کردہ بودند کہ خرقہ مرا با ویس رسانیدہ بگوئید کہ امت مرا دعا کند امیر المومنین عمر در ایام
خلافت یا امیر المومنین علی رضی اللہ عنہما خرقہ مبارک را نزد اویس بردہ در خواست
دعا بجہت امت نمودند گویند کہ بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان قبیلہ ربیعہ و لفز

حضرت امام اعظم اند رضی اللہ عنہ وعلم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابویوسف
و ایشانرا صاحبین و امامین میگویند صاحب تصانیف معتبرہ بودند امام شافعی رحمہ اللہ شاگرد
ایشانند سلطان المشائخ در ملفوظ حضرت گنج شکر مینویسند کہ امام شافعی در کتاب امام محمد میرفتند
ومیگفتند کہ اگر بگویم قرآن بلغت محمد بن حسن نازل شدہ است روا است ہر آئینہ می توانم گفت
بواسطہ فصاحت وی وفات ایشان چہاردہم جمادی الآخری در سال یکصد وہشتاد ونہ ہجری
بودہ وقبر در ری است چون ذکر ائمہ اربعہ رضی اللہ عنہم کہ بمنزلہ چہار عنصر دین اند واستقامت
مذہب حق اہل سنت وجماعت بسبب وجود شریف ایشان ہست وذکر امامین تمام شد شروع
در ذکر اولیای کبار کردہ اگرچہ در نفحات الانس وکشف المحجوب وتذکرۃ الاولیا ودیگر کتب احوال
ایشان بتفصیل مذکور است لیکن سلسلہ سلسلہ ظاہر نمی شد بنابرآن این فقیر ہر سلسلہ را
جدا جدا بیان می نماید وبعضی از مشائخ متقدمین کہ سلسلہ ایشان مسموع نہ شد در فصل علیحدہ ذکر
خواہد نمود وانتساب مریدان بمشائخ بسہ طریق ست یکی بخرقہ دوم بتعالیم سوم بصحبت و
خدمت وتادب بآن وخرقہ دو ست خرقہ ارادت وآنرا جز یک شیخ روا نباشد دوم خرقہ
تبرک وآن از مشائخ بسیار بجہت برکت گرفتن روا باشد

بیان سلسلہ متبرکہ علیہ عالیہ قادریہ کہ منسوب است بحضرت غوث الثقلین شاہ عبدالقادر رضی

این سلسلہ علیہ را بعد از آنحضرت قادریہ می نامند وبالاتر ایشان تا حضرت سید الطائفہ جنیدیہ می خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو محفوظ ست ونام پدر ایشان فیروز وبقولے فیروزان وبعضے گفتہ اند معروف
بن علی الکرخی وبا والدین در دین ترسا بودند بر دست امام علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ
مسلمان شدند در مذہب امام اعظم بودہ اند وحضرت امام علی بن موسی را با ایشان کمال
عنایت ومحبت بودہ وانچہ یافتہ اند از تربیت وبرکت خدمت امام رضی اللہ عنہ بودہ دربانے
امام میکردہ اند صاحب تذکرۃ الاولیا گوید اگر عارف نبودے معروف نبودی وبا داؤد طائی
در علم شاگرد ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ ودر طریقت مرید حبیب راعی ست صحبت داشتہ اند
حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی اللہ عنہم نقل است کہ یک روز طہارت ایشان شکست

در بغداد معتزله غلبه نمودند و امام را کنار شط تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس بسرای خلیفه بردند و سرهنگے بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من دزدی کردم هزار چوبم زدند اقرار نه نمودم تا عاقبت رهائی یافتم منکه در باطل چنین صبر کردم تو که بر حقے اولی تر باشی امام احمد فرمودند که این سخن یاری بود مرا و ایشان را با وجود کبر سن بعقابین کشیدند و هزار تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوئی نگفتند و دران میان تهبند از ایشان کشاده شد و دستهای ایشان بسته شده بودند و دو دست از غیب پدید آمد معتزله چون این برهان بدیدند رها کردند و هم ازان آزار برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست اشاره میکردند و بزبان میگفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدر اینچه حالت است فرمودند وقتی با خطر است چه جای سوال است بدعا مدد کن که از حاضرانی که بر بالین اند یکی ابلیس است که در برابر ایستاده و خاک او بار بر سر میزند و میگوید که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یک نفس مارا است جای خطر است نه جای امن و چون وفات کردند جنازهٔ ایشان را برگرفتند مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان شدند و زنار می انداختند و نعره میزدند و لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس اللہ سرہ

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین حضرت ابو حنیفه کوفی اند رضی اللہ عنه و حضرت امام اعظم ایشان را ستائش میفرمودند اول ایشان را قاضی القضاة خواندند با وجود آنکه تقضا اشتغال داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است که در وقت رحلت میفرمودند که هر چه فتوی دادم برگشتم الا اینچه موافق کتاب و سنت رسول خداست صلی اللہ علیه وسلم وفات ایشان در بیست و هفتم رجب سال یک صد و هشتاد و دو هجری و مدت عمر هفتاد و سال و . در بغداد است

حضرت امام محمد شیبانی قدس سرہ

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسطه متوطن گشتند و در انجا امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان از امرا بود و حضرت امام محمد شاگرد رشید

حضرت شاہ سید الطائفہ شیخ جنید بغدادی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوالقاسم است ولقب سید الطائفہ و طاؤس العلماء و قواریری و زجاج و خزاز و قواریری و زجاج ازان گویند کہ پدر ایشان محمد بن جنید باشد آبگینہ فروختی والد سید الطائفہ از نہاوند بودہ اند و مولد و منشاء سید الطائفہ بہ بغداد بودہ مذہب سفیان ثوری داشتند مرید کامل و خواہرزادہ شیخ سری سقطی اند مرجع مشائخ کبار مطلع سعادات و انوار بحر حقائق و اسرار سلطان طریقت پیشوای اہل حقیقت مقتدای زمان اوتاد جہان و از ائمہ و سادات این قوم بودہ اند و با حارث محاسبی محمد قصاب صحبت داشتند و رویم و ابوالحسن نوری و شبلی و خراز و غیرہ و مشائخ جمع سلسلہا نسبت با ایشان درست کنند و منسوبان ایشان را جنیدیہ خوانند و ازین جہت ایشان را سید الطائفہ امام ائمہ گویند سخن ایشان در طریقت حجت و ہیچکس از مشائخ متقدمین و متاخرین بر ظاہر و باطن ایشان انگشت نتوالنست نہاد مقبول ہمہ بود و بنای طریقہ ایشان بر صحو است و معنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل بیان کردہ اند روزی از سری سقطی پرسیدند کہ ہیچ مرید را درجہ بلندتر از پیر باشد گفتند بلی بر ہان این ظاہر است جنید را درجہ فوق درجہ من است خلیفہ بغداد در رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب نباشم کہ نیم روز با جنید صحبت داشتہ باشد از دبی ادبی نیاید و شیخ ابوجعفر حداد گفتہ اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند کہ حضرت جنید سی سال نماز خفتن گذاردہ بر پای باستادی و تا صبح اللہ گفتی پس ہم بدان وضو نماز بامداد بگذاردی میفرمودند خدای تعالی سی سال بزبان جنید با جنید سخن گفت و جنید درمیان نہ و خلق را خبر نہ و نیز میفرمودہ اند کہ یک روز دلم شدہ بود گفتم الٰہی دلم باز دہ ندای شنیدم کہ یا جنید ما دل بدان ربودہ ایم تا با یابانی تو باز میخواہی تا با غیر ما بمانی نقل است کہ یکی از بزرگان رسول صلعم را بخواب دید نشستہ و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی در آورد رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی دہ گفت یا رسول اللہ تو حاضری فتوی بدیگری چون بدہم فرمودند کہ چندانکہ انبیا را بہمہ امت خود مباہات بود مرا با جنید مباہات است حضرت شیخ منع سماع و وجد ہرگز نمی فرمودند و بظاہر و باطن بہ شرع شریف آراستہ بودند نقل است کہ روزی سخن میگفتند مریدی نعرہ بزد او را ازان منع کردند

در حال تیمم کردند گفتند اینک دجلہ تیمم چرا میکنند فرمودند کہ تواند بود کہ تا آنجا برسم بے وضو بمیرم گویند بر در امام رضا رضی اللہ عنہ روزے مردم ازدحام کردند وپہلوے معروف قدس سرہ شکستند بیمار شد ند سری سقطی گفت مرا وصیتے کن گفتند پیش ازانکہ بمیرم پیراہن مرا الصدقہ دہ کہ میخواہم از دنیا بیرون روم برہنہ چنانکہ آمدہ بودم لاجرم در تجرید ہمتا نداشتند صاحب کشف المحجوب گفتہ اند کہ معروف مناقب وفضائل بسیار است واندر فنون علم مقتداے قوم بودہ است وحضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوانمردان سہ چیز بود یکے وفاے بخلاف دیگر ستایش بیجود دیگر عطاے بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دو صد ہجری بودہ وقبر در بغداد است بدعا کردن وزیارت بدانجا روند مجرب است ہر کہ دعا کند مستجاب شود

حضرت شیخ سری بن المفلس السقطی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو الحسن است ومرید حضرت شیخ معروف کرخی ومقتداے زمان وشیخ وقت وامام اہل تصرف ودر اصناف علم کامل بودہ اند ایشان فرمودند مرد آنست کہ درمیان بازار بحق مشغول باشد وخرید وفروخت نماید ویک لحظہ از اللہ تعالی غافل نباشد ونیز فرمودند قوی ترین تو تنہا آنست کہ برنفس خود غالب آئی وفرمودند ادب ترجمان دل ہست وفرمودند ہر کہ عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز تر بود وفرمودند کہ ہیچ چیز است کہ قرار نگیرد در دل اگر دران چیز دیگر بود خوف خداے ورجا بخداے ودوستی بخداے وحیا از خداے وانس بخدا می وفرمودہ اند کہ خلق آنست کہ خلق را نرنجانی ومی فرمودند کہ ہر روز چند بار در آئینہ می نگرم از بیم آنکہ مبادا از شومی گناہ رویم سیاہ شدہ باشد سید الطائفہ شیخ جنید فرمودند کہ ہیچکس را در عبادت کامل تر از سری سقطی ندیدم کہ نود وہشت سال بگذشت کہ پہلو بر زمین نہ نہاد مگر در بیماری مرگ وہم فرمودہ اند کہ وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خداے تعالی گفتم این سخن اگر پیشتر میگفتی با تو صحبت نمیداشتم وفات ایشان بامداد سہ شنبہ سوم ماہ رمضان سال دو صد وپنجاہ ہجری بودہ وقبر در شونیزیہ بغداد است۔

سال دو صد و نود و ہفت ہجری بودہ و در تاریخ یافعی دو صد و نود و ہفت نوشتہ و بقولے دو صد و نود و نہ بودہ و قول اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید تسبیح میگفتند و بانگشت عقد میگرفتند با چہار انگشت عقد بستند و انگشت سبحہ را واگذاشتند و گفتند بسم اللہ الرحمن الرحیم و چشم پوشیدہ برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست کہ آب بچشم ایشان رساند ہاتفے آواز داد کہ دست از دیدہ دوست ما بدار کہ چشمے کہ بنام ما بستہ شود جز بلقاے ما نکشاید پس خواست کہ انگشت کہ عقد کردہ بودند بکشاید آواز آمد کہ انگشتے کہ بنام ما بستہ شدہ است جز بفرمان ما کشادہ نگردد چون جنازہ برگرفتند کبوترے سفید بر جنازہ نشست ہر چند کہ آنرا میراندند نمیرفت تا آواز داد کہ خود را مرا رنجانید کہ چنگ من بمسمار عشق بر گوشہ این جنازہ دوختہ اند و امروز قالب جنید نصیب کروبیان اوست کہ اگر غوغاے شما نبودی کالبد او چون باز سفید در ہوا پا پریدے و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس اللہ سرہ

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و ہو ابن یونس و بقولے ولف بن جحدر مرید خاص شیخ جنید اند و خرقہ از ایشان دارند چنانچہ شیخ سیفر مودند کہ ہر قومے را تاجے است تاج این قوم شبلی است و مالکی المذہب بودند بقولے اصل ایشان از موضع شبلیہ خراسان است و در طبقات سلمی مذکور است کہ خراسانی الاصل بغدادی المولد والمنشاء اند و بقولی مولد ایشان سامرہ و اصل از سروشنہ کہ از توابع فرغانہ است بودہ و در ابتدا حاجب الحجاب خلیفہ بودہ اند وفات ایشان در شب جمعہ بست و ہفتم ماہ ذی حجہ سال سہ صد و سی چہار ہجری بودہ و مدت عمر ایشان ہشتاد و ہشت سال و قبر در بغداد است و بران نوشتہ اند جعفر بن یونس آوردہ اند در اواخر سال حضرت شیخ شبلی متصل اللہ گفتندی کلمہ لا الہ الا اللہ بر زبان نیاوردندی بنا بر آن مشائخ وقت را در شان ایشان گمانہا شد عوام بطعن برخاستند اما از انجا کہ ہیبت و جلالت شان داشتند ہیچکس جرأت از سوال موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داد

و بر نجانیدند و فرمودند اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان با سبر سخن شدند و آن جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجای رسید که طاقتش نماند هلاک شد چون رفته او را دیدند در میان خلق خاکستر شده بود نقل است که در بغداد روزی وزدی را آویخته بودند دیدند و برفتند و پای وزد را بوسیدند مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقل است که در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش بود فرمودند آنوقت که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند که مرد بسیرت مرد آید نه بصورت و هم فرموده اند که هر که نشناخت خدا را هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز نتوان یافت هیچ چیز عزیز تر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست که بار خویش بر خلق ننهی و هر چه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت شفقت آنست که بطوع ایشان دهی و آنچه طلب میکنند و منت بر ایشان ننهی که ایشان طاقت آن ندارد و سخنی نگوئی که ایشان ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند با کسی که هر نیکوئی که با تو کرده باشد بروی فراموش بود پرسیدند هیچ چیز هست فاضل تر از زیستن فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بنده کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد بود پرسیدند راه بخدا چگونه است فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاف کردی بجوی هیوستی نقل است که فرمودند شبی به نماز مشغول بودم هر چند جهد کردم نفس من مرا در یک سجده موافقت نمیکرد و هیچ تفکر دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم از خانه بیرون آیم چون در بکشادم جوانے دیدم خود را در گلیم پیچیده و بر در سرای سر در کشیده چون مرا بدید گفت تا ازین زمان در انتظار تو بودم گفتم تو بودی که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله مرا جواب ده چگونه درد نفس که هرگز درد او را دوا نگردد او گفتم آری چون مخالف هوای خود کند درد او دوای او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برخاست و برفت من ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت وفات ایشان روز شنبه بست و هفتم رجب

مدعیان از مشاهدهٔ این حال شبلی و عوی خون نمودند شیخ شبلی گفت روح کشتش کرد
با لیه و مشتاق شد فریاد کرد و خوانده شد پس اجابت کرد پس چیست گناه من مدعیان از
دعوی گذشتند دانشیان را معذور داشتند نقل است که حضرت شیخ پرسیدند که اکرم الاکرمین کی
بود فرمودند آن بود که وقتی گناه کسی را آمرزیده باشد هرگز کسی را بآن گناه عذاب نکند که گناهیست
که من فلان دوست و بندهٔ خود را بیامرزیدم

شیخ عبد الواحد تمیمی قدس اللہ سرہ

کنیت ایشان ابوالفضل است و نام پدر ایشان عبدالعزیز بن حرث بن اسد از بزرگان این
طائفه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند قدس اللہ تعالی سره وفات ایشان در جمادی الاخری
سال چهارصد و بیست و پنج ہجری بوده و قبر ایشان در مقبرهٔ حضرت امام حنبل است رحمه اللہ

شیخ ابوالفرح طرسوسی قدس اللہ سرہ

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبدالواحد تمیمی اند و قدوهٔ اولیاے زمان و زبدهٔ
مشائخ جہان و صاحب مقامات بلند و ...ات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابوالحسن ہنکاری قدس سرہ

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الہنکاری است مرید شیخ ابوالفرح طرسوسی اند و از بزرگان
مشائخ وقت و مقتدای اہل زمان و صاحب خوارق و کرامات بوده اند وفات ایشان در محرم
سال چهارصد و ہشتاد و شش واقع شد

حضرت شیخ ابوسعید مبارک قدس سرہ

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیا و برہان الاتقیا و قدوهٔ
عرفان و قبلهٔ سالکان پیر طریقت واقف اسرار حقیقت جامع علوم ظاہر و باطن و صحبت دار
خضر علیه السلام و حنبلی المذہب و مرید شیخ ابوالحسن ہنکاری و پیر خرقه حضرت قطب ربانی محبوب
سبحانی شاه محی الدین عبدالقادر جیلانی اند رضی اللہ عنه از حضرت غوث الثقلین منقول
است که در ابتدای حال با خدای تعالی عہد کرده بودم که نخورم تا نخورانند و نیاشامم
تا نیاشامانند چون چہل روز بگذشت شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود که نفس

گفت ای پیر طریقت وحقیقت این معانی الفرانا موجب ہدایت جمیع گردد فرمودند این طائفہ را
لازم است کہ ہر نفس را نفس آخر شمارند و باتفاق در نفس آخر مشغول بلفظ اللہ افضل است
تلفظ بکلمہ لا الہ الا اللہ چرا کہ تواند بود کہ در نفی و پیش از تلفظ لفظ اللہ نفس منقطع شود جوان گفت
ارید اعلیٰ من ہذا العینی وجہی ازین بہتر میخواہم فرمودند کہ لا زبرای نفی غیر است و من غیر
نے بینم تا نفی کنم جوان گفت ارید اعلیٰ من ہذا فرمودند کہ درین طریق متابعت صدیق
اکبر کردہ ام رضی اللہ عنہ چنانچہ گویند کہ رسول صلعم بجہت غزا سہ مرتبہ اصحاب را بدادن موال
امر فرمودند و صدیق رضی اللہ عنہ در ہر مرتبہ جمیع اموال خود را در راہ حق داد و رسول صلعم
در ہر بار می پرسیدند کہ چہ گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی اللہ عنہ در مرتبہ
اول گفت اولاد من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالیٰ بندہای
صالح را ضایع نخواہد گذاشت واگر طالح اند مرا با ایشان چہ کار در مرتبہ دوم گفت گذاشتم
برای ایشان سورۂ واقعہ را کہ بعد از مغرب بخوانند و در مرتبہ سوم گفت عمر رضی اللہ
عنہ اگر روزے بر ابوبکر سبقت توانم کرد امروز خواہد بود و دران روز عمر بالدار بود
و ابوبکر رضی اللہ عنہ فقیر عمر رضی اللہ عنہ نصف اموال خود را داد و صدیق رضی اللہ عنہ
تمام را چنانچہ گویند کہ آنحضرت صلعم دران روز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند کہ لیف خرما
پوشیدہ بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول اللہ صلعم امروز جمیع ملائکہ بمتابعت
ابوبکر صدیق لیف خرما پوشیدند ناگہان دیدند کہ ابوبکر رضی اللہ عنہ پیدا شد جامۂ لیف
خرما پوشیدہ بوریای کہنہ و دستاری و پیراہنے کہ در برش بود برسر برداشتہ می آید و دران روز
غیر ازین در بساط صدیق چیزے نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابوبکر برای عیال چہ گذاشتی
درین بار کہ مرتبہ آخر بود گفت اللہ جوان گفت ارید اعلیٰ من ہذا حضرت شیخ شبلی
گفتند ای جوان وجہای خوب گفتم امامت تو بس عالی است بہتر ازین بگویم فرمود
کہ اختیار این طریق بموجب امر الٰہی است کہ در قرآن مجید آمدہ قل اللہ ثم ذرہم فی
خوضہم یلعبون یعنے بگو ای محمد اللہ بس بگذار آنہارا در شغل آنہا کہ بازی میکردہ
باشند جوان گفت حسبی حسبی یعنے بس است بس است بمن و نعرہ بزد و جان بداد

روزی بادب تمام در مجلس شیخ نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود هر آئینه مامور شود بآنکه بگوید
قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ هر آئینه آنرا بگوید و همه اولیا گردن بنهند وفات شیخ حماد
درماه رمضان پانصد و بست و پنج هجری واقع شده

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبدالقادر الحسنی الحسینی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان بادشاه مشائخ اندر طریقت و امام ائمه اندر شریعت و محبوب ربانی ابومحمد است و ملقب شرف
آن پیر زمانه سرور عارفان یگانه شرف زهاد فخر عباد قطب صمدانی عبدالقادر و هو ابن ابی صالح
سنوسی جنبلی دوست بن ابی عبداللہ بن یحیی زاہد بن محمد بن داؤد بن موسیٰ الجون بن عبداللہ
محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہم و حسنی و حسینی ازان جهت گویند که پدر عبداللہ
محض حسن مثنی ابن حسن بن علی مرتضیٰ است رضی اللہ عنہم و مادر عبداللہ محض فاطمه بنت حسین
بن علی مرتضیٰ است رضی اللہ عنہم دیگر آنکه والده ماجد آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب
محی الدین است سبب تلقب آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات
به بغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت السلام علیک یا عبدالقادر
جواب سلام بازدادم گفت نزدیک من آئی نزدیک او رفتم گفت مرا به نشان او را بنشاندم جسد او
تازه شد و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از و ترسیدم گفت مرا می شناسی گفتم نه
گفت من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه دیدی مرا خدای تعالیٰ بتو زنده گردانید انت
محی الدین او را بگذاشتم و بمسجد جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون
نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا می بوسیدند و می گفتند یا محی الدین
و لقب آنحضرت در آسمان باز اشهب است چنانکه فرموده اند شعر انا بلبل الافراح املاء + دو خاطرنا
ذفی العلیا باز اشهب + و غوث الثقلین میگویند که تصرف آنحضرت بر جن و انس بوده چنانچه
آدمیان در مجلس آن غوث اعظم حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تائب می گشتند و افاده میگرفتند
جنیان نیز صف صف در مجلس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند و فائده ها حاصل می نمودند
و آنحضرت میفرمودند که مر انس را مشائخ است و مر جن را مشائخ است و مر ملک را و من شیخ کل ام شیخ ابوسعید

از گرسنگی بالای طعام افتد گفتم واللہ از عہدی کہ با خدای خود بستم بر نگردم ناگاہ از باطن خود آوازی شنیدم کہ کسی بہ آواز بلند میگفت الجوع الجوع حضرت شیخ ابوسعید مخزومی بر من بگذشت آن آواز بشنیدہ گفت عبدالقادر این چیست گفتم این اضطراب نفس است اما روح بر قرار خود است و در مشاہدہ خداوند خود گفت بخانہ ما بیا و برفت من گفتم بیرون نخواہم رفت ناگاہ ابوالعباس خضر علیہ السلام درآمد گفت برخیز و پیش ابوسعید رو رفتم و دیدم کہ ابوسعید بر در خانہ ایستادہ انتظار من میکشید گفت ای شاہ عبدالقادر انچہ من ترا گفتم بس نبود کہ خضر را نیز بایستی گفت پس مرا انجا نہ درآورد و طعامی کہ مہیا کردہ بود لقمہ لقمہ در دہان من می نہاد تا سیر شدم و بعد از ان مرا خرقہ پوشانید و صحبت او را لازم گرفتم بنای مدرسہ باب الازج کہ بحضرت غوث الثقلین است ایشان کردہ اند و در حیات بحضرت غوث اعظم دادہ بودند چنانچہ قبر مبارک حضرت غوث اعظم در ہمان مدرسہ است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخزومی در سنہ پانصد و سیزدہ ہجری واقع شد

حضرت شیخ حماد دباس قدس سرہ

کنیت ایشان ابوعبداللہ است و نام حماد بن مسلم و دباس و شاب فروش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ از مشائخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت و صاحب کرامات عالیہ بودہ اند و با وجود آنکہ امی اند حق تعالی علم لدنی را با ایشان کرامت فرمودہ بود و دوازدہ ہزار مرید کامل داشتند بہتر و مہتر ہمہ مرید شیخ عبدالقادر جیلی اند رضی اللہ عنہ نقل است کہ روزی شیخ حماد میفرمودند مرا دوازدہ ہزار مرید است و ہر شب ایشانرا یاد میکنم و حاجات ایشانرا از خدای تعالی میخواہم و ہر کہ از ایشان بگناہی مبتلا ست درخواست میکنم یا دران ماہ توفیق توبہ دہد یا از جہان بیرون برد تا دیرے در گناہ نماند حضرت شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ درانجا حاضر بودہ گفتند اگر حق سبحانہ تعالی مرا منزلتی دہد از و درخواست کنم کہ مریدان من تا قیام قیامت بی توبہ نمیرند و من بدین ضمان ایشان باشم شیخ حماد گفتند کہ حق سبحانہ تعالی مرا مشاہدہ نمود انچہ او از خداوند خود است حق تعالے قبول کرد نقل است کہ حضرت غوث اعظم جوان بودند و صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند

نسبت ارادت آنحضرت بدانکہ ترتیب حضرت غوث الثقلین بواسطہ از روحانیت حضرت رسالت
پناہ محمدی صلعم است و پیر خرقۂ آنحضرت شیخ ابوسعید مخزومی و از شیخ ابوسعید اسامی کہ بالا بترتیب
مذکور شدہ نسبت خرقہ بشیخ معروف کرخی رسیدہ بحضرت امام رضا رضی اللہ عنہ میرسد و از انجا
از آبای کرام حضرت گذشتہ بہ سید انام صلعم میرسد و پیر صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند
رحمہ اللہ و با خضر علیہ السلام بسیار صحبت داشتہ اند و حنبلی مذہب بودہ اند و فتوی بر مذہب
امام شافعی و امام احمد حنبل میداد ند شیخ بقای بن بطو گفتہ اند روزے حضرت غوث اعظم
بزیارت قبر امام احمد حنبل رفتند پس دیدم کہ امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را در کنار
گرفت و گفت ای شیخ عبد القادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت
کنیت والدۂ مکرمۂ معظمۂ آنحضرت ام الخیر و لقب و نام آمنۃ الجبار فاطمہ بنت شیخ عبد اللہ
صومعی است کہ از کبار مشائخ گیلان و مقتداے اولیای زمان و مستجاب الدعوات بودہ اند
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی نوشتہ اند کہ شیخ عبد اللہ صومعی از روسای زہاد بودہ و مراورا
احوال عالی و کرامات ظاہر بودہ وقتیکہ در غضب شدی حق سبحانہ و تعالے از براے
وی زود انتقام کشیدی و ہر چہ خواستی خدای تعالی چنان کردی و ہر چیز کہ پیش از وقوع
آن خبر کردی چنان واقع شدی و والدۂ ماجدۂ حضرت غوث الثقلین را بہرۂ وافر بود از خیر و
صلاح شیخ عبد الرزاق ولد حضرت غوث اعظم فرمودند وقتی کہ غوث صمدانی از صلب شریف
پدر بر رحم لطیف مادر حلول نمودند والدۂ مکرمۂ معظمۂ الیشان در سن شصت سالگی کہ زمان یاس
بودہ اند و این کرامات آنحضرت است والدۂ آنحضرت از کبار نساء عارفات صالحات و
اصلات و صاحب مکاشفات بودہ اند و ولادت باسعادت غوث اعظم در جیلان اول شب
ماہ رمضان سال چہار صد و ہفتاد و بقولی ہفتاد و یک ہجری بودہ والدہ آنحضرت فرمودہ اند
کہ چون فرزندم عبد القادر متولد شد ہرگز در ماہ رمضان روز لبستان نگرفتی و شیر نخوردے
یکبار ہلال رمضان بجہت ابر پوشیدہ شدہ بود مردم از من پرسیدند گفتم فرزندم امروز
شیر نخوردہ است آخر معلوم شد کہ آن روز از ماہ رمضان بودہ است و آنحضرت فرمودند
کہ در اوائل جوانی چون چشم من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم کہ ای عبد القادر ترا برای

عبد اللہ بغدادی رحمہ اللہ گفته اند که عاجزه داشتم فاطمه نام شانزده ساله بالای بام برآمد و بود
غائب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین رفتم و آن قضیه را گفتم فرمودند امشب در خرابه کرخ
که محله ایست از بغداد برو و بر زمین دائره بکش و وقت کشیدن دائره بگوی بسم اللہ و علی نیت عبد القادر
و دران بنشین چون شب تاریک شود طوائف جن بر تو خواهند گذشت بطور مختلفه هیچ خوف نکنی و
وقت سحر پادشاه ایشان با لشکر بیاید و از تو پرسد بگوئی شیخ عبد القادر مرا بر تو فرستاده است
و قضیه دختر باو بگوئی راوی گوید چنان کردم جنیان صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ
یکی نمیتوانست که نزدیک دائره آید تا آنکه پادشاه ایشان براسپی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد
و مقابل دائره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا بر تو فرستاده است در حال
از اسپ فرود آمد زمین بوسید و بیرون دائره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غائب
شدن دختر باو گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن دیو را با دختر
حاضر کردند گفتند از دیوان چین است آن دیو را گفت ترا چه باعث شد که این دختر را از رکاب
غوث ربودی گفت مرا خوش آمد و در دل جای کرد فرمود آنرا گردن زنند دختر را بمن داد
گفتم مثل تو فرمان بردار مر شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه
اقصای عالم نظر میکند از هیبت او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطب میکند
او را متمکن میگرداند بر جن و انس و جیلی آنحضرت را بجبت آن گویند که اصل آن غوث آفاق
از ولایت جیل است و ولادت باسعادت آن نیز در انجا واقع شده و آن ملکی است
ورای طبرستان که آنرا جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضے گفته اند جیل موضعی است
بر کنار دجله یکروزه راه از بغداد بطرف واسطه و نیز موضعی است جیل نام نزدیک مدائن
بحسب نسبت این دو موضع هم گیلے و گیلانی و جیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت
باین دو موضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از اکابر وقت بودند و قول ایشان
سند است نوشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند میتواند بود که آنحضرت درین موضع
چندروز اقامت نموده باشند چنانچه در بهجه نجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلانست
و صاحب معجم البلدان آنحضرت را بموضع بشتیر که از مضافات ولایت گیلان است نسبت کرده

بیهوش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت اتصال او به پیغمبر صلعم نبودی می‌کشتم که آن خون
تا خانه او برفتی و حضرت غوث اعظم هرگز بخانه هیچ یکی از خلفا و صاحب حشمتی نه رفته اند
و بر بساط آنها نه نشسته اند و بحیثیت الشان تعظیم نفرمودند و چون خلیفه بخانه آنحضرت آمدی
اندرون میرفتند و باز می آمدند تا قیام از برای او نباشد در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند
و خلیفه دست می بوسید و با آداب می نشست و می گفت هرچه شیخ فرمایند بسر و چشم اما چون رقم
می نوشتند باین طریق که عبدالقادر تو چنین میفرماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او مر ترا
سودمند و بر تو حجت چون رقم بر خلیفه رسیدی بوسیدی و بر سر گذاشتی گویند که هیچکس
خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر از آنحضرت نبوده چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت
گمان بردی که از و نزد آنحضرت عزیزتری نیست و هیچگاه جواب سائل را رد نفرمودی و هر بیماری
که اطبا از علاج او عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست مبارک
شفا می یافت نقل است که دزدی بخانه آنحضرت در آمد نابینا شد و هیچ نتوانست برد در این اثنا
خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله یکی از ابدال فوت شده هر که حکم فرمائید بجای او
نصب کرده شود فرمودند که در خانه ما شخصی بشکستگی افتاده است برو او را بیرون آر و بجای
آن ابدال نصب کن خضر علیه السلام او را از آن خانه پیش آن یگانه عصر آورد و بیک نظر
کیمیا اثر آنحضرت بینا گردیده بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن بقعه شریف بغیر از معرفت
و محبت الهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت آن شخص که بدزدی این متاع آمده بود از این بود
که آنحضرت او را بمطلب رسانیده اند و محروم و ساخته اند و بمرتبه ابدالیت فائز گردانیده
گویند که عزل و نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود
هر کرا میخواستند عزل نموده بجای او دیگری را نصب میفرمودند چنانچه یکی از ابدال وفات
یافته بود کافری را از قسطنطنیه آورده موی بروت او را گرفته محمد نام گذاشتند و طاق
مبارک خود را بر سر او نهاده داخل آن جماعه نمودند و روزی یکی از مردان غیب در هوا میرفت
چون بر سمت الراس بغداد رسید و در دل گذرانید که در شهر بغداد هیچ مردی نیست
حضرت غوث اعظم دریافته حال او را از و سلب نمودند و آن جوان از هوا بدرگاه آنحضرت افتاد

خواب نیافریدم و چون بمکتب میرسیدم آواز ملائکه می شنیدم که می گفتند برخیزید و جای و هید ولی خدای را و آنحضرت هیژده ساله بودند که از جیلان ببغداد آمدند و در سال چهار صد و هشتاد و هشت به بغداد رسیده به تحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرأت قرآن بعد ازین بفقه و حدیث و دیگر علوم دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فائق شدند و از همه ممتاز گشتند و در همین سفر اول شصت کس از قطاع الطریق بر دست آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال پانصد و بست و یک بفرمودهٔ پیغمبر صلعم و حضرت علی کرم اللہ وجہہ که آب دهن مبارک در دهن آنحضرت انداختند بر منبر بر آمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم میفرمودند وقت وعظ می فرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیائید و بشنوید سخن مرا از من چیزی بیاموزند که نائب و وارث پیغمبرم صلعم در زمین و درین مجلس خلعتها عطا میشود حق تعالی بر دل من تجلی میکند و قریب هفتاد هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهار صد نفر کلام آنحضرت را می نوشتند و هر گاه مجلس می شد از اثر آن کلام حقیقت انتظام وجد و ذوق دو سه کس می مردند و شیخ ابو سعید قیلوی رحمہ اللہ گفته اند که در مجلس شیخ عبد القادر بارها پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات اللہ علیهم و ملائکه و اجنه را صف صف مشاهده میکردم کتاب غنیة الطالبین و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده پیشانی گندم گون پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس بطریق علما می پوشیدند گاهی طیلسان و گاهی جامه در میکردند که قیمت یک گز آن بیک دینار بودند یک حبه زیاده و گاهی فرمودند که نمی پوشم تا نمی پوشانند و نمیخورم تا نمی خورانند و نمیگویم تا نمی گویانید و اگر کسی هدیه بخدمت آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین و همان لحظه بحاضران مجلس قسمت میفرمودند روزی امام المستنجد باللہ خلیفه بغداد بخدمت آنحضرت آمد و ده بدره زر پیش نهاد فرمودند حاجت نیست الحاح بسیار نمود آنحضرت یک بدره بدست راست و یکی را بدست چپ بر داشته باهم بفشلیدند از آن خون روان شد فرمودند ای ابو المظفر از خدای شرم نداری که خونهای مردم میخوری و بر خود گرد میکنی و بدان با من برابر می شوی در حال خلیفه

و شیخ مبارک بن علی الحلی و شیخ ابو البرکات بن معدان العراقی و شیخ عبد القادر بن حسن
بغدادی و شیخ ابو السعود احمد بن ابی بکر عطار و شیخ ابو عبد اللہ محمد الاوانی و شیخ ابو یعلی
و شیخ شہاب الدین سہروردی و شیخ ابو القاسم عمر بن مسعود البزاز و شیخ ابو المناقب محمود
بن عثمان البقال و شیخ عباد البواب و شیخ عبد الرحیم قناوی مغربی و شیخ ابو عمرو
و عثمان بن مرزوق و شیخ مکارم نہر خالصی و شیخ خلیفہ بن موسی نہر ملکی و شیخ ابو الحسن جوسقی
و شیخ عبد اللہ قریشی و شیخ ابو البرکات بن صحراوی و شیخ ابو اسحق ابراہیم بن علی اعلب
و شیخ غوث رضی اللہ عنہم اجمعین و غیر الیشان نیز جمعے از مشائخ کبار درانجا بودند و آنحضرت
بالاے منبر سخن میگفت در اثناے سخن فرمودند قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ شیخ علی ہیتی
بر منبر بر آمدہ و قدم مبارک آنحضرت را گرفتہ بر گردن نہاد و بزیر دامن آنحضرت در آمد و
سائر اولیا گردنہا در پیش داشتند شیخ ابو سعید قیلوی گفتہ اند کہ چون حضرت شیخ عبد القادر
فرمود کہ قدمے ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ حضرت حق سبحانہ و تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول
صلعم بر دست طائفہ از ملائکہ مقربین بحضر اولیای متقدمین و متاخرین کہ درانجا حاضر بودند احیا
باجساد خود و اموات بارواح خود خلعتی مد آنحضرت پوشانیدند و ملائکہ در جال الغیب مجلس
آنحضرت را درمیان گرفتہ بودند و صفہا در ہوا ایستادہ و بر روے زمین ہیچ ولی نماند
مگر کہ گردن خود را پست کرد و گویند کہ یک کس از عجم تواضع نکرد حالی و یرا سلب نمودند
و ظاہر است کہ این قسم دعوی از کمال عنایت بی نہایت الہ و فرزندے و حمایت حضرت
رسالت پناہ صلعم بود کہ ہمہ اولیاء اللہ تواضع نمودند و فرمان الیشان را قبول کردند و
ہیچ ولی بانتقام نرسیدہ ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم ۵
و در اوائل حال آن غوث اعظم بعضے از مشائخ گفتہ اند کہ این جوان عجمی را قدمی است کہ
بر گردن جمیع اولیاء اللہ خواہد بود و از مشائخ کبار اکثری صد سال پیشتر نیز از احوال آنحضرت
خبر دادہ بودند چنانچہ شیخ ابوبکر بن ہوار البطائحی قدس اللہ سرہ کہ از کبار متقدمان مشائخ
عراق اند و صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات فاخرہ بودہ اند و در خواب مرید حضرت
صدیق اکبر شدہ بیواسطہ خرقہ از حضرت صدیق رضی اللہ عنہ گرفتہ و فرمودند کہ

وبالتماس شیخ علی ہیتی از تقصیر او در گذشتند تو بہ کرد باز در ہوا پرواز نمودہ برفت وطریقہ آنحضرت
تمام شرع بودہ واگر کسے را میدیدند کہ برخلاف شرع شریف عمل میکند حال اورا سلب میکردند
ومیفرمودند کہ ای محروم اگر ادب شریعت نمی بود ہر آئینہ خبر میکردم شمار انچہ میخورید وذخیرہ
میکنید شما پیش من ہمچو شیشہ اید می بینم انچہ در ظاہر وباطن شماست یکی از اکابر بحضر علیہ السلام
درباب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود کہ حق تعالی ہیچ ولی را بمقامے نہ رسانید مگر آنکہ
شیخ را مقامی برتر از ان داد وکاس محبت خود بخشاند ہیچکس را مگر آنکہ شیخ را بہتر وگوارا تر
ازان داد وعطا فرمود وگفت شیخ عبد القادر فرد احباب است وغوث وقطب اولیای زمان
خویش وگویند کہ آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرمودہ بودند وعام مشائخ
قریب صد تن حاضر بودند از انجملہ شیخ علی ہیتی بود وشیخ بقا ی بن بطو وشیخ ابو سعید قیلوی
وشیخ ابو النجیب سہروردی عم شیخ شہاب الدین سہروردے وشیخ جاگیر وقصب البان
موصلی وشیخ ابو المسعود وشیخ غراز بطائحی وشیخ منصور بطائحی وشیخ حماد بن مسلم ودباس
وخواجہ یوسف بن ایوب ہمدانی کہ میر سلسلۂ خواجگان نقشبند اند وشیخ عقیل بن مسنجی
وشیخ ابو نبراز مغربی وشیخ عدی بن مسافر وشیخ علی بن وہب سنجاری وشیخ موسی بن بامین زولی
وشیخ احمد بن ابو الحسن رفاعی وشیخ عبد الرحمن طفسونجی وشیخ علی مطرباد وشیخ ماجد کردی
وشیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری وشیخ ابو عمرو عثمان بن مرزوق وشیخ سوید سنجاری
وشیخ حیات بن قیس حرانی وشیخ مرسلان دمشقی وشیخ عبد الکریم الاکبر العمر وشیخ ابو العباس
الجوسقی الصرصری وشیخ ابو حکیم ابراہیم بن دینار وشیخ مکارم اکبری وشیخ صدقہ بغدادی
وشیخ یحیی دوری مرتعش وشیخ ضیاء الدین ابراہیم بن ابی عبد اللہ بن علی جوینی وشیخ ابو عبد اللہ
وشیخ ابو بکر الحمامی المزین وشیخ جمیل وشیخ ابو محمد عبد الحق حریمی وشیخ ابو عمر الکمامی وشیخ ابو حفص
عمر بن ابی النصر الغزال وشیخ مظفر الحمال محمد بن درمانی القزوینی وشیخ ابو العباس احمد
یمانی وشیخ ابو العباس احمد بن العربی وشیخ ابو عبد اللہ محمد المعروف الخاص وشیخ ابو عمر
وعثمان بن احمد شوکی کہ از رجال الغیب بودند سیارہ وشیخ سلطان بن احمد المزین وشیخ
ابو بکر بن عبد الحمید شیبانی وشیخ ابو العباس احمد بن الاستاذ وشیخ ابو محمد بن علیسی المعروف بالکونج

وچون الشیان را بہ بینید سلام من برسانید وبگوئید کہ مرا فراموش نکنند گویند کہ آنحضرت فرمودہ اند
کہ بیست وپنج سال در بیابانہاے بقدم تجرید درسیاحت بودم وچہل سال بوضوے عشا
نماز بامداد گذاردہ ام وپانزدہ سال بعد ازاداے نماز عشا بیک پاے ایستادہ ختم قرآن
میکردم تا سحر شبے نفس من آرزوے خواب کرد وگفت چہ شود اگر یک ساعتے بخسپی
گفتہ او شنیدم وہمانجا بیکپای ایستادہ ختم قرآن کردم وخواب بصورتے پیش من
متشکل شدہ می آمد ومن بغضب بانگ بردی میزدم وقتے می شد وی فرمودند چہل چہل
روز روزہ مید اشتم در بیابان عراق یازدہ سال در برج عجمی اقامت میکردم وبسبب اقامت
من آنرا برج عجمی مے گویند نقل است از شیخ عبدالرزاق فرزند آنحضرت کہ غوث اعظم
میفرمودہ اند کہ مرا بدست کاغذے دادہ شد بمقدار درازے انتہا نظر دیدم کہ نام اصحاب
ومریدان من کہ تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواہند کرد در انجا ثبت نمودہ اند
وحکم شد کہ این ہمہ را تبو بخشیدم نقل است کہ آنحضرت میفرمودند کہ قسم بعزت وجلالت
او کہ قدم برندارم از پیش پروردگار خود تا روان نکند مریدان مرا با من بسوے بہشت
وآنحضرت فرمودہ اند کہ اگر مرید من در مشرق باشد ومن در مغرب باشم و
برہنہ شود عورت اورا ہر آئینہ بپوشم از مغرب در مشرق اورا نقل است از شیخ
عمران کہ وقتے با آنحضرت عرض کردم کہ اگر شخصے خود را مرید حضرت بگویاند ودست بیعت
بشما نداد باشد وخرقہ از شما نپوشیدہ باشد ما ورا از اصحاب حضرت شماریم
یا نہ فرمودند بلے ہر کہ خود را بمن نسبت کند قبول کند اورا حضرت حق سبحانہ وتعالی دبیامرزد
گناہان اورا واو از جملۂ اصحاب من است نقل است از شیخ عمر بزاز کہ آنحضرت می فرمودند
کہ بغزید حسین بن منصور حلاج وکسے نبود در زمان او کہ دستگیری او کند اگر من مے بودم
دستگیری او میکردم ہر کسیکہ از مریدان من باشد ولغزد ومرکب اورا تا قیام قیامت
دستگیری کنم بشارت باد ہر کسانیکہ پیر الشیان شیخ عبدالقادر وامام الشیان ابوحنیفہ
وپیغمبر الشیان محمد رسول اللہ صلعم وخوشحال آن سعادتمندان ونیک بختانی
کہ باین سعادت عظمیٰ مشرف شدہ اند ودرین درگاہ نسبت ارادت وبندگی را درست

از حق سبحانہ وتعالی عہد گرفتم کہ حسدی کہ در روضۂ من در آید آتش آن را نسوزد و قبر الشیان در بطائح است و گوشت یا ماہی کہ از نزدیک قبر الشیان می بردند ہرگز پختہ نمی شد می گفتہ اند کہ اوتاد عراق ہفت کس اند معروف کرخی و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سہیل بن عبداللہ تستری و شیخ عبدالقادر جیلانی قدس اسرارہم از الشیان پرسیدند کہ شیخ عبدالقادر کیست فرمودند عجمی است شریف کہ در بغداد خواہد بود ظہور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد اشتکی کہ مرید شیخ ابوبکر بطائحی و از اعیان مشائخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات ارجمند بودہ اند و قبر الشیان در حد اودیہ است کہ از دیہ ہاے بطائح است می فرمودند کہ شیخ عبدالقادر کسی است کہ اقتدا کردہ شود بافعال او و اقوال او و حق تعالیٰ جمع کثیری را بہ برکت او بمرتبہ ہاے عالی رساند و مباہات کند روز قیامت بامتہاے سابق و حضرت غوث الثقلین میفرمودند کہ ہر ولی بر قدم نبی میباشد و من بر قدم جد خود م صلعم و ہر قدمی کہ جد من برداشت من برانجا نہادم مگر در قدم نبوت کہ راہ نیست دران غیر نبی را و این اشارت بر کمال مرتبہ ولایت و متابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقل است از شیخ شریف بن خضر حسن موصلی کہ گفت شنیدم از پدر خود کہ می گفت سیزدہ سال خدمت حضرت شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ کردم ہرگز ندیدم کہ مگس بر ایشان نشستہ باشد یا خلط و خوے بیرون انداختہ باشند جمیع مشائخ وقت را روے ارادت بآنحضرت بودہ و امام یافعی گفتہ اند کہ اکثری از مشائخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کردہ اند خواجہ معین الدین چشتی و شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہما ملازمت آنحضرت رسیدہ فیض و جمعیت باطن حاصل نمودہ اند نقل است کہ پیش شیخ عقیل ذکر کردند کہ جوان عجمی عبدالقادر نام در بغداد مشہور شدہ است فرمودند او در آسمان مشہور تر است از انکہ در زمین از شیخ ابوالبغرای مغربی کہ از اجلۂ مشائخ مغرب بودہ اند بعضے از اصحاب گفتند بہ بغداد میرویم فرمودند چون باینجا برسید زنہار کہ ترک ملازمت شیخ عبدالقادر نہ نمائید بخدا سوگند کہ در تمام عجم مثل او آفریدہ نہ شدہ و در عراق مثل او دیدہ نہ شدہ و مشرق زمین مباہات میکند باو بر مغرب و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات اولیاے دیگر

رضی اللہ عنہ درآمدم و مدتی درخدمت ایشان ماندم چون عزیمت مراجعت مصر کردم ازآنحضرت دستوری خواستم مرا وصیت کردند کہ از ہیچ کس چیزی نخواہی و انگشت مبارک خود را در دہن من انداختند و فرمودند کہ این رابمک و باز گرد ہمچنان کردم از بغداد تا مصر بآب و طعام احتیاج نہ شد و قوت در زیادتی بود نقل است از شیخ ابوالمظفر اسمعیل کہ وقتی شیخ علی بن ہیتی بیمار شد و حضرت غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و در آن موضع دو درخت خرما خشک شدہ بود و از مدت چہار سال اصلا بار ور نمی شد پس غوث الثقلین در زیر یک درخت وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز گزاردند ہمدران ہفتہ ہر دو درخت سبز شدند و بار گرفتند نقل است کہ وقتی شخصے بخدمت آن قبلۂ حاجات آمد و گفت کہ عورت من حاملہ است و مرا آرزوی پسر است فرمودند خواہد شد چون وضع حمل شد زن آن مرد او دختر بزاد و آنرا بر داشتہ بخدمت آنحضرت آورد و گفت کہ این دختر است فرمودند در خانہ در آئی و این را بہ پیچ و بہ بین کہ چہ میشود چون بموجب فرمودہ عمل کرد ہمان لحظہ آن دختر پسر شد نقل است از شیخ ابوالسعود کہ حضرت غوث صمدانی میفرمودند کہ آفتاب و ماہتاب بر نمی آیند تا بر من سلام نکنند و سال و ماہ و ہفتہ و روز بر من آمدہ سلام میگویند و آنچہ از خیر و شر در ایشان مقدر شدہ خبر میدہند و شیخ سیف الدین عبدالوہاب ولد غوث اعظم فرمودہ اند کہ ہیچ ماہی از ماہہا نبودی مگر کہ پیش از ان کہ نو شدی بیامدی پیش والد من اگر چنانچہ در آن ماہ بدی و سختی مقدر شدہ بودی در صورت ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شدہ بودی بصورت نیکو بیامدی آخر روز جمعہ سلخ جمادی الاخری سال پانصد و شصت جمعے از مشائخ در صحبت آنحضرت نشستہ بودند کہ جوانی خوبرو درآمد و گفت السلام علیک یا ولی اللہ من ماہ رجب ام آمدہ ام تا ترا تہنیت گویم و در من ہیچ بدی و سختی مقدر نہ شدہ است در آن ماہ رجب ہیچ ندیدند مردم مگر خیر و نیکوئی چون یکشنبہ سلخ رجب بود شخصے کریہ المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی اللہ من شہر شعبانم آمدہ ام کہ ترا تہنیت گویم مقدر شدہ است در من موت و فنائے خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماہ شعبان آمد ہر چہ ہر جا گفتہ بود واقع شد و آنحضرت در ماہ رمضان چند روز بیمار شدند

کرده اند امید که این فقیر نیز که از کمترین بندگان و نیازمندان این درگاه است بتوجه
آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل منسوبان آن درگاه والاجاه
باشد نقل است که آنحضرت میفرموده اند هر مسلمانے که بر مدرسه من گذشته است یا روی مرا
دیده است عذاب گور و قیامت ازو تخفیف کرده شود راوی گوید که مردے از همدان بر آنحضرت
آمد و گفت پدر من وفات یافته است او را در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب میکنند
بخدمت شیخ عبدالقادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت او وقتے بمدرسهٔ من گذشته است
گفت آرے شیخ ساکت شدند روز دیگر آن مرد بیامد و گفت پدر خود را در خواب دیدم
بغایت خوش و خرم و خلعت سبزے در بر پوشیده میگفت که عذاب از من برداشتند
و این خلعت ببرکت شیخ عبدالقادر بمن دادند بر تو باد که همیشه در خدمت حضرت شیخ باشی
سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد و دولتمند آن گوش که آن آواز شنیده باشد
و طالع مند شخصے که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ خرقه را بابرکت تر
در هیچ طائفه را سرفراز تر از خرقه و طائفه شیخ عبدالقادر ندیده ام و هیچ روزے را مبارک تر
ازان روز که آن جمال را میدیدم ندیدم یکے از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم و در
خاطر داشتم که پیش بهترین اهل یمن باین سعادت مشرف گردم در خواب دیدم که حضرت
عیسیٰ علیه السلام می فرمودند به بغداد برو و بر دست شیخ عبدالقادر اسلام آر
که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق رح گفته اند شیخ عبدالقادر شیخ و
امام ماست هر که درین زمان براه الٰهی میرود و حالے بر مقامے باو میدهند پس شیخ عبدالقادر
امام اوست و حق تعالےٰ عهد گرفته است از اولیاے وقت که امر او را قبول کنند و هر فیضے
که از رسول صلعم باصحاب میرسید درین زمان از شیخ عبدالقادر باولیاے وقت میرسد
و به مراتب جمیع اولیاء الله اطلاع دارد و هیچکس را بمرتبه شیخ اطلاع نیست درین طریقه
هیچ یکے را بجز خدا و رسولؐ بر دستے نیست و آنحضرت میفرمودند که میخواستم در صحرا اختفا باشم
لیکن حق سبحانه و تعالیٰ نفع خلق را بمن باز بسته است و تا حال صد هزار کس بر دست من
توبه کرده نقل است از شیخ ابو محمد علی که گفته اند روزی در بغداد بزیارت حضرت شیخ عبدالقادر

داده است چنانچه امام عبدالله یافعی رحمه الله گفته اند کسے که صاحب حال باشد در بغداد داخل
شود و زیارت محبوب سبحانی شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه نکند حال او سلب شود
نقل است از شیخ عبدالوهاب و شیخ عبدالرزاق رحمهما الله که روزے حضرت والد بزرگوار
در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر خوردن ترک دادند تا دیرے غائب بودند
بعد از ان فرمودند فتح شد بر دل من هفتاد در از درهای لدنی که وسعت هر دری برابر وسعت
آسمان و زمین است در روزے فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر و جبل مرا تسلیم کردند و هیچ
ولی نماند که در آنوقت بمن تسلیم نکرد و شیخ عمر بزاز رحمه الله گفته اند که غوث اعظم فرمودند
هر که در کربے بمن استعانت کند و در گردانم آن کرب را از وے و هر که در شدتے بنام من
ندا کند خلاصی بخشم او را از ان شدت شیخ ابو عمر و صیریفینی و شیخ ابومحمد عبدالحق گفته اند که
وقتی روز سه شنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث الثقلین در مدرسه بودیم پس آنحضرت
بر خاسته وضو کردند و دو رکعت نماز گزاردند چون از نماز فارغ شدند نعره بلند با هیبت
بر آورده یکے از نعلین چوبی که در پاے مبارک آنحضرت بود در هوا انداختند و آن از
نظر غائب شد و بعد از ان نعلین دیگر در هوا انداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
و آنحضرت بنشستند هیچکس را مجال آن نشد که ازین معنی سوال کند بعد از بست و سه روز
قافله از بلاد عجم بیامد و گفتند مارا نذریست براے حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند
بستانید ایشان یک من حریر و جامها از خز و مقداری زر و نعلین آنحضرت را آورده نهادند
غوث اعظم فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سه شنبه سوم ماه صفر
در راه بودیم ناگاه رهزنان بیرون آمدند و قافله مارا غارت کردند و بعضے را کشتند
و تمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند و قسمت میکردند ما گفتیم حضرت شیخ عبدالقادر
را درینوقت یاد آریم در حال براے حضرت شیخ نذر کردیم و در همین اثنا دو نعرهٔ عظیم
شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را در گرفت و دیدیم راه زنان سخت مضطرب و عاجز بما آمدند
گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راه زنان بر ایشان تاختند مارا گفتند بیائید و مال
خود را گرفته آورید و ببینید برما چه مصیبت رسیده است رفتیم و دیدیم

روز دوشنبه بست ونهم رمضان جمعی از مشائخ پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ نجیب الدین سهروردی وغیرهما شخصی با بها و وقار تمام درآمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که اعتذار کنم از آنچه بر تو مقدر شده بود و من وداع کنم ترا که این آخر اجتماع نیست با تو پس بازگشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند در رمضان دیگر دنیا نگفتند وفات آنحضرت بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد وشصت یک هجری روی داده وبعض یازدهم ربیع الآخر گفته اند وبقولی سیزدهم وبقولی هفدهم ماه مذکور بوده اما اصح قول نهم ماه است ومدت عمر شریف آنحضرت بقول اول سال ولادت نود سال هفت ماه ونه روز است وبقول ثانی هشتاد ونه سال وهفت ماه ونه روز بوده وعرس آنحضرت در هندوستان یازدهم وبعضی هفدهم میکنند اما در بغداد هفدهم است واین فقیر عرس را شب نهم میکند که صحیح ترین اقوال قول نهم است آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشائخ حاضر بودند شیخ عبدالوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که علیک بتقوی الله وطاعته یعنی لازم گیر پرهیزگاری را که خالص از برای خدای تعالی باشد ولازم گیر طاعت او را ولا تخف احدا ولا ترج یعنی بیم وامید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدار وکل الحوائج الی الله واطلبها منه وبسپار همه حاجتها را بحق تعالی وطلب حاجتها را از وی ولا تثق باحد سوی الله واعتماد مکن هیچکس مگر بخدای هذا التوحید التوحید التوحید اجماع الکل یعنی لازم گیر توحید را وتکرار برای تاکید است که بر توحید اجتماع کل است وجمیع مشائخ وسادات این قوم را بر توحید اتفاق است وبعد ازان باولاد امجاد خود که درگرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند برخیزید وجای دهید وادب الشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم درنثار است وجای تنگ مدارید بر الیشان وهی فرمودند علیک علیه السلام ورحمة الله ویک شبانه روز این کلمات بسیار می فرمودند انا لا ابالی لشیئ ولا بملک الموت یعنی من از هیچ چیز باک ندارم واز ملک الموت هم باک ندارم قبر آنحضرت در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است وشیخ ابوسعید مخزومی در حیات خود با آنحضرت داده بودند نیز از وتبرک حق سبحانه وتعالی چنانچه آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود وبعد از وفات در قبر نیز همان تصرف

نقیب اولیاام واین رانشناسم ندائی شنیدم کہ ای ابو العباس تو نقیب اولیا ہستی ولیکن کسانیکہ ایشان مرا دوست میدارند واین ازان طائفہ است کہ من ایشانرا دوست میدارم آن مرد روی بمن کرد وگفت ای ابو العباس شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا میخواہم گفتم چارہ نیست گفت وفرک اللہ نصیبہ منہ گفتم زیادہ کن درحال ازنظر من غائب شد دہیچ ولی ممکن نبود کہ از نظر من غائب شود وازانجا پیش رفتم بر تودہٴ ریگی کہ بغایت بلند بود و بالاے آن نورے دیدم کہ چشم راخیرہ میکرد ودیدم آنجا عورتی گلیمی لو پیچیدہ خفتہ است بمثابہ گلیم آن مرد خواستم کہ بپای میدار سازم ندا شنیدم کہ بادب باش باآن کسانیکہ ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد گفت

الحمد للہ الذی احیانی بعدما اماتنی والیہ النشور والحمد للہ الذی الستنی ردا وحسنی عن خلقہ بعد ازان بمن گفت ابو العباس اگر پیش ازمنع بادب می بودی بہتر می بود گفتم باللہ علیک تو زوجہ آن مرد باشی گفت بلی درانجا عورتی از ابدال نقل کردہ بود حق تعالی بجہت غسل وتکفین او مرا اینجا آوردہ چون ازان فارغ شدم اورا بر داشتند وبسوی آسمان بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس دعا از تست گفتم چارہ نیست گفت وفرک اللہ نصیبک منہ گفتم زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غائب شوم درحال نگاہ کردم اورا ندیدم راوی گوید از خضر علیہ السلام پرسیدم مثل این طائفہ احباب راسر قومی باشد کہ رجوع ایشان بدو بود گفت آری گفتم درعہد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ واو ازافراد است درین باب این فقیر گفتہ بیت عاشق یار خویش حلہ جہان ای خوش آنکس کہ یار عاشق اوست ✤ وصاحب فتوحات میگوید کہ مفردان جماعتی اند کہ از دائرہٴ قطب خارج اند وخضر علیہ السلام از ایشان است ورسول ما صلعم پیش از بعثت از ایشان بودند واین احوال وکرامات حضرت غوث اعظم کہ مرقوم گشتہ از ہزار یکے واز بسیار اندکیست کہ حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ امام عبد اللہ یافعی در نفحات الانس نوشتہ اند کہ کرامات شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ بیرون از حد ونہایت است وخبیر کردہ اند مرا بزرگان ائمہ کہ کرامات حضرت ایشان بتو افرا

نہ نہ نزد
غوث ... بیک
... (marginal notes)

که هر دو سردار ایشان مرده افتاده اند واین نعلین تا به تبریز دیگ ایشا است پس الهامی مارا
با باز دادند وگفتند این واقعه بزرگ است نقل است که شخصی بخدمت حضرت غوث اعظم آمد وگفت مرا
زوجه ایست که او را صرع می آید وجمیع افسون گران در کار او درمانده اند حضرت قطب ربانی فرمودند
اگر بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای حابس شیخ عبدالقادر مقیم است ببغداد و می فرماید
که تو باز نیائی واگر آمدی هلاک کنم راوی گوید بفرمودهٔ حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من
هرگز مصروع نگشت امام عبدالله یافعی گوید که بعد ازان هیچکس در بغداد مصروع نه شد
وبعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد وپسر خود را همراه
آورد وگفت دل فرزند خود را تعلق بسیاری می بینم با آنحضرت ومن ذمهٔ وی را از حق خود بری
گردانیدم از برای خدای تعالی آنحضرت او را قبول کردند وبمجاهده وریاضت امر فرمودند
بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود آمد دید که نان جو میخورد وزرد ولاغر شده از
کم خواری وبیداری ازانجا پیش حضرت غوث اعظم رفت طبقی دید بر آن استخوانهای مرغی
که آنحضرت تناول فرموده بوده بودند نهاده عجوزه با آنحضرت گفت یا سیدی تو گوشت مرغ
میخوری وپسر من نان جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده فرمودند قومی باذن الذی
یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد وبانگ کردن آغاز کرد غوث اعظم با آن عجوزه گفتند
وقتی که فرزند تو همچنین شود هرچه خواهد گو بخور وباید دانست که مرتبهٔ آن آفتاب شریعت ومقتدای
طریقت محبوب سبحانی برتر از انست که در تحریر وتقریر هزار همچو من فقیر عاجز در آید وانچه در اینجا
نوشته شده از هزار یکیست واز بسیار اندکی وبجهت دانستن کمال آنحضرت همین یک سخن
بس است که ایشان سردار طائفه اند که خدای تعالی آنها را دوست میدارد وچنانچه نقل است
از شیخ جمال العارفین ابو محمد بن عبدالله بصری که وقتی با خضر علیه السلام ملاقات نمودم
گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذشتم
وآنجا جای آدمی وغیره نبود ناگاه دیدم مردی گلیم پیچیده خفته است در خاطر من گذشت که
ولی خدا است او را گفتم برخیز وبندگی کن گفت ای ابو العباس برو ونفس خود را مشغول
دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر هستی یا نه آری گو که من کیستم مناجات کردم یارب من

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوعبدالرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند وجمیع علوم را در خدمت والدماجد خود کسب نمودہ بعد ازان حضرت درس حدیث وتفقہ ووعظ میفرمودند وکتاب جواہر الاسرار در علم صوفیہ کہ مشتمل بر حقائق ومعارف است تصنیف ایشان است وحضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب از جہت ایشان تصنیف کردہ اند وفات ایشان در مصر سال پانصد وہفتاد وسہ ہجری بود

شیخ شمس الدین عبدالعزیز رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند وایشان نیز کسب علوم ظاہری وباطنی از والد بزرگوار خود نمودہ اند وبسیاری از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کردہ اند وایشان جانب سنجار عزیمت نمودہ ہمانجا متوطن گشتندؒ

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبدالرزاق قدس سرہ

کنیت ایشان عبدالرحمن وابوالفرج است فرزند غوث اعظم اند وایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نمودہ اند ومفتی عراق بودہ اند وایشان را در علوم قدرت تمام بودہ ورسالہ جلاء الخاطر را کہ ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان این مرید باخلاص دارد ودر آن نوشتہ اند کہ حضرت غوث اعظم میفرمودند کہ طامع خالی است

چون حروف طمع قبر ایشان در بغداد است ؒ

حضرت شیخ ابواسحق ابراہیم قدس اللہ سرہ

فرزند غوث اعظم اند قدوۂ اولیا واتقیا بودہ اند علوم ظاہر وباطن را آنحضرت بر کمال کسب نمودہ وخلق بسیاری از فیض وصحبت ایشان بدرجۂ کمال رسیدہ اند تفکر وسکوت بر ایشان غالب بودہ وزہد وورع را بر مرتبۂ کمال داشتند واز حیاے پروردگار خود سی سال سر بالا نکردند ولادت ایشان در سال پانصد وبست وہشت ہجری وفات در ششم ماہ شوال سال ششصد وبست وسہ بود وقبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است واز ایشان منقول است کہ روزے والد من براے نماز جمعہ بیرون آمدند ومن با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاہ دیدم کہ سہ بار خمر براے

نزد یک بتواتر رسیده و باتفاق ثابت شده که کراماتی که از ایشان بظهور رسیده از دیگر مشائخ ظاهر نه شده و اگر آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود جمع کنم کتاب کلانی میشد ازین جهت بهمین قدر اختصار نمود و خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردیده و میگردد در حقیقت معجزهٔ رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبدالرحمن جامی قدس سره فرموده اند بیت از ولی خارقی که مسموع است + معجزهٔ آن نبی متبوع است + اول شبی که این کمترین مریدان شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه خود را ببغداد یافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت امام موسی کاظم و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول و از سعادت مندی خود باین شرف عظمی مشرف گشت و یقین این فقیر شد که تحریر این کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک ۵

حضرت غوث الثقلین را ده پسر است اول شیخ سیف الدین عبدالوهاب قدس الله سره

ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اند و علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهرهٔ تمام داشتند و بعد از غوث اعظم در مدرسهٔ آنحضرت وعظ میفرمودند و از فیض صحبت ایشان خلق بهره مند میگشتند نقل است از شیخ عبدالوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع علوم و فنون حکم حاصل کرده ببغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن خواستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر برآمده انواع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد و آب از دیده نیامد اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمایند من فرود آمدم و حضرت ایشان به منبر برآمده فرمودند که شجاعت صبر یکساعت است بمجرد استماع این کلمه از اهل مجلس فریاد و فغان برخاست من از نیمعنی پرسیدم فرمودند تو متکلم هستی بخود و من متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد و دوازده بود و وفات شب بست و پنجم ماه شوال سال ششصد و سه هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است و ایشان را دو پسر بوده شیخ ابوالمنصور عبدالسلام و شیخ ابوالفتح سلیمان عالم و عامل و کامل بوده اند رحمهما الله

و فاضل و کامل گشته اند ولادت ایشان در هشتم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبدالوهاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده فقیه محدث و عارف و کامل گشته بودند ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده و به دمشق رفته و متوطن شده و در همانجا شب غره جمادی الاخری سال ششصد و سی و نه هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه غوث اعظم اگرچه مریدان آنحضرت زیاده ازانند که در شمار آیند خصوصاً در ولایت هندوستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسله علیه اند و کافران نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر آنحضرت لیقرابخش می کنند

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشائخ بطائح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن مرار و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله عنه پیوسته در خدمت حضرت غوث اعظم می بودند و فائده ها میگرفتند و قتیکه آنحضرت فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله اول کسی که بالای منبر رفت و قدم آنحضرت را بر گردن خویش نهاد و بزیر دامن مبارک درآمده باین سعادت مشرف شد ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم وعظ میفرمودند و شیخ علی هیتی در برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را خواب گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید از منبر فرود آمده در پیش شیخ بادب ایستادند و جانب وی می نگریستند چون شیخ علی بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب دیدی گفت آرے غوث اعظم فرمودند من برای او بادب ایستاده بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت لیث بعد ازان از شیخ علی پرسیدند از معنی آنچه غوث اعظم فرمودند که من از برای آن بادب ایستاده بودم شیخ گفت آنچه بخواب میدیدم آنحضرت به بیداری میدیدند و حضرت غوث الثقلین

سلطان می برند واز ایشان بوے بدمی آید و سرہنگان ہمراہ اند حضرت غوث اعظم فرمودند
کہ بایستید آنہا ایستادند و دواب را بہ تعجیل می راندند آنحضرت فرمودند کہ بایستید درحال
ہمہ فریاد برآوردند و بر جاے نماندند ہرچند آن سرہنگان میزدند و دواب از جامی حرکت
نمی کردند درحال سرہنگان را قولنج گرفت و برزمین افتادند و می طپیدند پس ہمہ فریاد
برآوردند کہ ما توبہ کردیم فی الحال قولنج برطرف شد و خمر بسرکہ مبدل گشت آنحضرت بمسجد
رفتند واین خبر بہ سلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمدہ از جمیع محرمات توبہ کرد گویند کہ
روزے شیخ عبدالرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد خود در ہوا دیدہ تبرسیدند
حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند مترس کہ تو نیز ازین جماعۂ ایشانی از پنج پسر بودہ
شیخ ابو صالح نصر شیخ ابوالقاسم عبدالرحیم شیخ ابومحمد اسمعیل شیخ ابوالمحاسن فضل اللہ
و شیخ جمال اللہ کہ ایشان در صورت با غوث صمدانی بسیار مشابہ بودند و ہمگی در خدمت
عم بزرگوار خود شیخ عبدالوہاب کسب علوم صوری و معنوی نمودہ ہریک کامل و مکمل گشتہ اند

حضرت شیخ ابوالفضل محمد قدس سرہ

ولد حضرت غوث ا[illegible] اند [illegible] ظاہر و باطن را در خدمت والد بزرگوار خود کسب نمودند و
کامل گشتہ اند وفات ایشان در بغداد بست و پنجم ذیقعدہ سال ششصد ہجری بودہ

حضرت شیخ ابوعبدالرحمن عبداللہ

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار
خود کردہ اند و محدث و فقیہ گشتہ اند وفات ایشان بست و ہفتم ماہ صفر سال پانصد
و ہشتاد و ہفت ہجری بودہ و قبر در بغداد است ایشان را دو پسر بود شیخ
ابومحمد عبدالرحمن و شیخ ابومحمد عبدالقادر کہ کنیت و نام ایشان موافق جد بزرگوار است
جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبدالرزاق کسب نمودہ عالم و کامل
گشتہ بودند

حضرت شیخ ابوبکر [illegible] رحمہ اللہ

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقہ و حدیث از والد بزرگوار خود نمودہ اند

وو قار بپیش آمد و گفت السّلام علیک یا عثمان جواب سلام گفتم و سوگند بوی دادم که تو کیستی که نام مرا
دانستی گفت من خضرم بپیش شیخ عبدالقادر بودم گفت یا ابوالعباس وش مردی را در طرفین جذبہ
رسیدہ و قبولی یافتہ و از بالای ہفت آسمان ندا آمدہ کہ مرحبا بک عبدی با خدای خود عہد کردہ است
کہ خود را تسلیم شخصی کند بر دو برا پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان عبدالقادر سید العارفین و قبلۃ
الواقفین درین وقت ست پس لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر نشدم
مگر خود را در بغداد دیدم و خضر علیہ السّلام غائب شد پیش شیخ عبدالقادر در آمدم گفت مرحبا
ای عثمان نزد و باشد کہ خدای تعالیٰ ترا مریدی دہد نام وی عبدالغنی بن نقطہ کہ مرتبہ وی بلندتر
باشد از اولیای بسیار و خدای تعالیٰ بوی مفاخرت کند بر ملائکہ بعد ازان طاقیہ بر سر من نہاد
خوشی و خنکی آن بدماغ من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم کہ عالم
و انچہ در عالم است تسبیح حق سبحانہ و تعالیٰ میگویند باختلاف لغات نزدیک بود کہ عقل من زائل گردد
و در دست حضرت شیخ پارۂ پنبہ بود بر من زد عقل برقرار ماند بعد ازان چند ماہ در خلوت
نشاندہ و اللہ کہ مرا ہیچ امر ظاہری و باطنی واقع نہ شد پیش ازانکہ من بگویم با من بگفت و مرا از
چنیرہا خبر داد کہ بعد از سی سال واقع شد و میان خرقہ پوشیدن من از وی و خرقہ
پوشیدن ابن نقطہ از من بست و پنج سال شد و ابن نقطہ چنان بود کہ شیخ فرمودہ بودند

حضرت شیخ ابوسعید قیلوی قدس سرہ

از سادات حسنی و کبار مشائخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیہ داشتند و خرقۂ ارادت
از حضرت غوث الثقلین شاہ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ پوشیدہ اند و می فرمودند کہ
شیخ عبدالقادر نزدیکترین اہل زمین است بحق تعالیٰ درین عصر روزی بجہت طہارت میرفتند
و ابریقی پر از آب بدست یکے از مریدان ایشان بود ابریق بفتاد و بشکست شیخ دست خود
را بر آن ابریق کشیدند فی الحال چنانکہ بود درست شد و پر آب شد و از ان آب طہارت کردند
وفات ایشان در سال یکصد و پنجاہ و ہفت ہجرے بودہ و قبر ایشان در قیلویہ است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابوعبداللہ است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات ...

ایشان از بسیار ستایش میکردند و می فرمودند که هر کس از اولیاء الهی از عالم غیب شهادت
داخل بغداد میشود او مهمان نیست و من مهمان شیخ علی بن هیتی و چون شیخ از زریر آن
که محل اقامت ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان خود می گفتند که
غسل بکنید و خود نیز غسل میکرد و آنها میگفتند که خبردار باشید و خاطرهای خود را نگاهدارید
که پیش سلطان میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت میفرمودند
برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراق اید شیخ میگفتند که پادشاه عراق توئی از تو ملاحظه میکنیم
و درگاه امان وهی ایمن میشویم حضرت غوث اعظم میفرمودند لا خوف علیکم منقول است
که روزے شیخ به نهر ملک میرفتند و دیدند که میان اهل دو دیه بر سر مرده نزاع است ایشان
بر سر آن ایستاده گفتند ای بندهٔ خدا آن مرد برخاست و چشم کشاده بشیخ گفت
چنانچه حاضران شنیدند که فلان بن فلان مرا کشته و بیفتاد و بمرد و از کرامات شیخ
علی هیتی نقل کرده اند که اگر شیر روبروے شخصے بیاید و او نام ایشان را بگیرد او
برگردد و وفات ایشان در سال پانصد و شصت هجری بوده و مدت عمر صد و بست سال
و قبر در زریر آن است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفینی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین است گفته اند که بدایت کار من آن بود
که شبے در صریفین روے در آسمان کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در هوا پنج کبوتر
میگذرد یکے میگفت سبحان من عنده خزائن کل شیء و ما ننزله الا بقدر معلوم و دیگرے
میگفت سبحان من اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و دیگرے میگفت سبحان من بعث الانبیاء
حجة علی خلقه و فضل علیهم محمدا صلی الله علیه وسلم و دیگری میگفت کل ما فی الدنیا باطل الا
ما کان الله و رسوله و دیگرے میگفت یا اهل الغفلة عن مولاکم قوموا الی ربکم رب کریم یعطی
الجزیل و یغفر الذنب العظیم + چون آنرا شنیدم بیهوش شدم و وقتیکه بخود آمدم دوستی دنیا و آنچه در
دنیا است از دل من رفته بود چون بامداد شد با خدای تعالی عهد کردم که خود را تسلیم شخصی بکنم که
مرا بخدای تعالی رهنمائی کند روان شدم و نمی دانستم که کجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدار بهیبت

آنحضرت روی بایشان کرده فرمودند یا هذا وی توبہ سکیند از آنکه دیگر در هوا نرود و حاجت او بمن آنست که او را محبت حق سبحانہ وتعالے را ونمایم وفات ایشان در سال پانصد وهفتاد وسہ ۳ ہجری بوده

حضرت شیخ بقای بن بطور رحمہ اللہ

صاحب کرامات ومقامات عالیہ و در زهد و ورع کامل بوده اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا و دائم در مجلس حضرت غوث الثقلین حاضر می بودند و فیض می ربودند ایشان گفتہ اند که روزی در مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنای آنکه در پای اول منبر وعظ می فرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتے خاموش بوده بزمین فرود آمدند وبعد ازان بمنبر بالا رفتند و بر پایہ دوم نشستند پس من مشاهده کردم که پایۂ اول کشاده شد چندانکہ چشم کار میکرد فرش از سندس اخضر انداختند و رسول صلعم با اصحاب بر آنجا نشستند و حضرت حق سبحانہ وتعالی بر دل شیخ عبد القادر تجلی کرد چنانچہ شیخ میل کردند که بیفتند رسول صلعم ایشانرا گرفتند و نگاهداشتند بعد ازان خورد و لاغر شدند چون گنجشکے بعد ازان ببالیدند و بزرگ شدند بر صورتی هائل سهمگین بعد ازان آن همه از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند خدای ایشانرا تائید کرده است بقوتی که ارواح مطهرۂ ایشان متشکل میشود بصور اجساد و صفات اعیان و می بینند ایشان را کسانیکہ خدای تعالی آنها را قوت رویت آن ارواح در صور اجساد وصفات اعیان داده است وبعد ازان از سبب میل کردن و خرد شدن و بزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتے بود که بشر را قوت آن نیست مگر بتائید نبوی ولهذا نزدیک بود که شیخ بیفتد اگر رسول صلعم ایشان را نمی گرفتند و تجلی ثانی بصفت جلال بود ازین جهت بود ازین جهت بود که شیخ نگه داشتند و خرد شدند و تجلی ثالث بصفت جمال بود ازین جهت بود که شیخ ببالیدند و بزرگ شدند ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و وفات ایشان قریب بسال پانصد و پنجاه وسہ ہجری بوده و قبر در باب نوس که از دیہ های نهرملک است واقع شده

از ایشان بسیار ظاہر شدہ قاضی موصل را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دید کہ در یکے
از کوچہای موصل از مقابل وی می آیند با خود گفت این رامی باید گرفت و بحاکم سپرد
تا بسیاست برساند ناگاہ دید کہ بصورت گردی برآمدند چون مقداری پیش آمد بصورت
اعرابی برآمدند چون نزدیکتر شد بصورت یکے از فقہا ظاہر شدند چون بقاضی رسیدند گفتند
ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری و سیاست میکنی قاضی از انکار خود توبہ کرد و مرید شد
پیش حضرت غوث اعظم گفتند کہ قضیب البان نماز نمی گزارد فرمودند مگوئید کہ ہمیشہ
سر او بر در خانہ کعبہ در سجود است وفات ایشان در سال پانصد و ہفتاد ہجری بودہ و
قبر در موصل است

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمہ اللہ

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید محی الدین شاہ
عبدالقادر گیلانی رضی اللہ عنہ دلیل بزرگی ایشان ہمین است کہ سعادت خدمت آنحضرت را
دریافتہ اند گویند چون حضرت غوث اعظم بجہت وعظ بر کرسی جلوس می فرمودند ایشان مرقع
خود را برای آنحضرت بر آن کرسی فرش میکردند وفات ایشان در سال پانصد
و ہفتاد ہجری بودہ است

حضرت شیخ صدقہ بغدادی قدس سرہ

کنیت ایشان ابوالفرج و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بودند ہمیشہ در مجلس
غوث اعظم حاضر میشدند و استفادہ می نمودند روزے شیخ صدقہ بر باط حضرت غوث اعظم
درآمدند و آنحضرت بالاے منبر رفتند و ہیچ سخن نگفتند قاری را ہم نہ فرمودند کہ چیزی
بخواند اما مردم را وجدی عظیم و حالتی قوی فرو گرفت شیخ صدقہ با خود گفتند کہ غوث اعظم
چیزے نگفتند و قاری ہیچ نخواندہ این وجد از چیست حضرت غوث اعظم روی
بشیخ صدقہ کردہ فرمودند یا ہذا یکے از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمدہ است
و بر دست من توبہ کردہ امروز حاضران در ضیافت اویند شیخ صدقہ با خود گفتند کسیکہ
از بیت المقدس بیک گام ببغداد آید دیگر از چہ توبہ باید کرد و بشیخ چہ حاجت دارد

وجامع علوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد بادشاہ مشائخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبدالقادر جیلانی اند رضی اللہ عنہ وفات ایشان در سال ششصد و بست ہ بودہ

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سرہ

مرید شیخ عبداللہ بطائحی اند و شیخ عبداللہ مرید حضرت غوث الثقلین اند و در بہجۃ الاسرار نوشتہ کہ ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی بودند بیت روی خوش خوئے نکو چون دوست سید ارد خداے ✽ حرم کسی کو رابود خوی خوش و روے نکو ✽ وفات ایشان در سال ششصد و پنجاہ و ہشت ہجری بودہ است

حضرت شیخ ابو مدین مغربی قدس سرہ

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو لغیرای مغربی و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشائخ زمین مغرب و صاحب کشف و خوارق بودہ اند روزی شیخ ابو مدین در بعضے از دیار مغرب گردن خود را پست کردند و گفتند اللھم انی اشھدک واشھد ملائکتک انی سمعت واطعت اصحاب ایشان پرسیدند کہ سبب این چہ بود فرمودند حضرت شیخ عبدالقادر در بغداد گفت قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ بعد ازان بعضی از اصحاب اعظم در بغداد آمدند و خبر دادند کہ حضرت غوث الثقلین ہمان وقت آنرا فرمودہ بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود ہجری بودہ

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سرہ

نام ایشان محمد و ہو ابن علی بن عربی است و نسبت خرقہ ایشان بیک واسطہ بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد یونس القصار الہاشمی است و بعضی گفتہ اند کہ بی واسطہ مرید حضرت غوث اعظم اند اما قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقہ بحضرت خضر علیہ السلام میرسد بیک واسطہ و نسبت دیگر بحضرت خضر میرسد بے واسطہ و در اصطلاحات کاشی نوشتہ اند کہ شیخ محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کردہ اند کہ خرقہ تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبداللہ بن جامع پوشیدم و او از خضر علیہ السلام و در نفحات الانس مذکور است کہ تصانیف شیخ از پانصد زیادہ است گفتہ اند کہ شیخ محی الدین را

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القائد قدس سرہ

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاہ عبدالقادر جیلانی اند کرامات ومقامات عالیہ واز بزرگان صوفیہ بودہ اند در فتوحات مکی مذکور است کہ غوث اعظم رضی اللہ عنہ ایشان را سعر بالحضرت می گفتند وسفیر بودند کہ محمد بن قائد از مفرانست ابن قائد فرمودہ اند کہ ہمہ چیز را بازپس گذاشتہ ام ور دی بحضرت آوردم ناگاہ پیش روی خود نشان پاے خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا کہ اعتقاد داشتم کہ ہیچکس برمن سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسکین یافت

حضرت ابو السعود (۲) الشبلی قدس سرہ

از کبار مشائخ ومقتدای زمان وصاحب کرامات جلیہ ومقامات علیہ بودہ اند ومرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اند رضی اللہ عنہ در فصوص مذکور است کہ شیخ ابو السعود با مریدان خود گفت کہ پانزدہ سال است کہ خدائی تعالی مرا در مملکت تصرف دادہ است اما من تصرف نکردم ابن قائد روزی ازوی پرسیدند کہ چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانہ گذاشتہ ام چنانکہ خواہد تصرف کند

حضرت شیخ ابو عمرو (قرشی) قدس سرہ

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامہ است حنبلی المذہب بودہ اند مرید وشاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ واز کبار مشائخ مصر وصاحب خوارق وجامع علوم ظاہر وباطن بودند سالی رود نیل طغیان نمود اہل مصر بخدمت ایشان رفتہ کمی آب التماس کردند شیخ برکنار رود نیل آمدہ از آب آن طہارت نمودند فی الحال آب کم شد ودر سال دیگر کمی کردہ باز بخدمت ایشان آمدہ خواہش زیادتی آب نمودند شیخ آنجا رفتہ باب ابریقی کہ ہمراہ داشتند وضو ساختند در حال آب زیادہ شد وببرکت ایشان زراعتہا بدعا شد وفات شیخ در سال پانصد وشصت وچہار ہجری بودہ وورت ... زیادہ ... سال ... است نزد ہیب قبر امام شافعی رحمۃ اللہ

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمۃ اللہ

نام ایشان عبداللہ بن محمد بن احمد بن قدامۃ الحنبلی است صاحب تصانیف ومقامات ارجمند

کہ شیخ محمد بن سید شاہ میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوہاب بن سید السادات سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ باشند صاحب کرامات و خوارق علیہ و جامع علوم معقول و منقول بودہ اند و از بغداد بخراسان و از انجا بہ ملتان شریف آوردہ متوطن گشتند و سیاحت اکثر معمورۂ عالم را بقدم تجرید نمودہ بودہ قبر ایشان ورا ہمانجاست و شیخ عبد القادر ثانی از اکمل مشائخ ہندوستان بودہ اند و جمع کثیری از کفار و عصات بر دست ایشان بشرف اسلام و توبہ مشرف شدند شیخ عبد الحق دہلوی قادری در اخبار الاخیار نوشتہ اندکہ شیخ عبد القادر در ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین بودند وفات ایشان ہفدہم ربیع الاول سال نہ صد و چہل ہجری بودہ و مدت عمر شریف ہفتاد و ہشت سال و ایشان را دو پسر بود یکے شیخ زمان شیخ عبد الرزاق کہ عارف و کامل بودہ اند وفات ایشان در پنجم جمادی الآخر سال نہ صد و چہل و دو ہجری بودہ و دوم سید زین العابدین کہ در حضور والد ماجد خود از عالم رفتہ بودند و از سید زین العابدین پسری ماند سید محمد نام کہ اولاد ایشان تاحال است و شیخ عبد الرزاق را پسری بود شیخ حامد نام کہ جانشین پدر بزرگوار خود بودند و ایشان را پسرے بود شیخ جمال الدین ابو الحسن کہ باذن والد ماجد خود در حیات ایشان بر سجادہ نشستند وفات شیخ جمال الدین بست و نہم ذیقعدہ سال نہ صد و ہفتاد و ہشت ہجری روی دادہ

حضرت شیخ عبد اللہ بہتی قدس سرہ

نام پدر ایشان سید عمر بن سید حسن جبلی است و بہ دوازدہ واسطہ نسبت ایشان بحضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ میرسد و خرقہ را دست بدست از پدران خود پوشیدہ اند پانزدہ سالہ بودند کہ بطلب الٰہی از بغداد بر آمدہ بہندوستان آمدند و اکثر مشائخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاہری و باطنی بکمال رسیدہ اند و در موضع بہتہ کہ از توابع دہلی است سکونت ورزیدہ اند و جمع کثیری ایشان گشتند گویند کہ ہمیشہ باوضو و مستغرق مراقبہ می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان بظہور رسیدہ چنانچہ گویند

باحضرت شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ اسرارہما اتفاق ملاقات واجتماع افتادہ ہریک از ایشان در دیگری نظر کردہ بے آنکہ درمیان کلامی واقع شود ازیکدیگر مفارقت نمودند ایشان را از حال شیخ شہاب الدین سہروردی پرسیدند فرمودند کہ وی دریای حقائق است ولادت ایشان در مرسیہ از بلاد اندلس شب دوشنبہ ہفدہم رمضان سال پانصد و شصت ہجری وفات در شب جمعہ بست و دوم ربیع الآخر سال ششصد وسی وہشت در دمشق بودہ و قبر ایشان در جبل قاسیون است کہ الحال بصالحیہ شہرت دارد

حضرت شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو المعالی است وبہترین مریدان شیخ محی الدین عربی اند مولانا قطب الدین علامہ در حدیث شاگرد ایشان است ومرتبہ تصنیف وتشریع ہردو بدرجۂ کمال داشتند ومیان مولانا جلال الدین رومی وایشان اختصاص وصحبت ومحبت بسیار بودہ ومولانا جلال الدین پیش از ایشان وفات نمودہ اند وصیت نماز خود با ایشان کردہ اند

حضرت امام عبد اللہ یافعی بن سعد یافعی قدس اللہ سرہ

کنیت ایشان ابو السعادات است ولقب عفیف الدین اصل ایشان از یمن است واکثر در حرمین شریفین بودہ اند شافعی مذہب وصاحب خوارق وتصانیف وجامع علوم ظاہر وباطن واز کبار مشائخ وقت بودہ اند نسبت ارادت ایشان بچند واسطہ بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ میرسد ودر اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی وتکملہ روضۃ الریاحین ونشر المحاسن احوال وخوارق حضرت غوث الثقلین را نوشتہ اند وکمال اخلاص واعتقاد وارادت بخدمت آنحضرت داشتہ اند وفات ایشان در شب یکشنبہ بست ویکم جمادی الاخری سال ہفتصد وشصت ہجری بودہ وقبر ایشان در مزار معلی بمکہ معظمہ در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سرہ

ایشان را شیخ عبد القادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بہفت واسطہ بحضرت غوث آفاق سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ میرسد بایں طریق کہ والد بزرگوار ایشان

ایشان عرض کرد که اگر حضرت شیخ را وقتی خوش شود مراد در دل یاد آورند و دعا کنند فرمودند خاطر
بر آنوقت که غیر او در دل بگذرد همیشه طریق ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز از ایشان
سخنی که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشد و در طریقت جنید وقت خود بودند و مرید کم میگرفتند و هر کسی
را مرید کردند بمراد رسانیدند و خلق بمرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده
می فرمودند یاران ما را الطلبید و فتوح از ابنای ملوک قبول نمی کردند سخنان ایشان همه
نصیحت و وعظ بود و اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند و می فرمودند
تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه اگر کسی جنب تر نشده باشد جنابت باقیست
همچنین اگر خطره از خطرات در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند بیت
شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست + ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن +
و این طریقه خاصه ایشان است که از نماز فجر با مریدان خود از شهر هر روز بجانب صحرا و باغات
سیر رفتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز میرسید همه یکجا شده نماز بجماعت
میگذاردند و باز متفرق میشدند و شب بحجره خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان می ماندند
و اکثر تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند که روزی حضرت
ایشان با ملا خواجه کلان که از اکمل یاران حضرت ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند
و مشغول گشتند ملا خواجه کلان را کشف قبور بود گفت حضرت شیخ بشنوند که صاحب این قبر چه میگوید
فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در اوان جوانی از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم
امسال شما عزیزان بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب قبر
که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید که اگر هفتاد هزار بار کلمه طیبه
لا اله الا الله خوانده ثواب آن را بمن بخشید عذاب رفع شود حضرت ایشان بهر کدام
از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند چون باتمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر
میگوید برکت کلمه طیبه و انفاس شما را عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات
از ایشان و از مریدان ایشان چندان واقع شده که آنرا در تحریر توان آورد خادم آنحضرت
نقل کرد که حضرت شیخ در هوای گرم صبحها بر پشت بام حجره خود می گذرانیده اند شبی مرا فرمودند

ہرگاہ وزدی میخواست درخانۂ ایشان درآید او را بیرون آن موضع نابینا و مردہ می یافتند بلکہ در
دریچہ کہ ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود کہ آنجا درآید وفات ایشان روز جمعہ
دہم ربیع الاول سال سی وہفت ہجری بودہ و مدت عمر از صد سال زیادہ بود قبر در موضع تتہ است

حضرت شیخ محمد المشہور بمیان میر قدس سرہ

نام والد حضرت ایشان قاضی سائیدنہ است از اولاد حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند
رضی اللہ عنہ و حضرت میان میر پیشوای اہل زمان قطب جہان مشرف خواطر مقتدای
طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل و یگانہ در علم ظاہر و باطن بودہ اند
و فضیلت ظاہری و باطنی مرتبہ داشتند کہ ہیچ یکے از فضلا را قدرت آن نبود کہ در حضور
ایشان سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادر زادہ ایشان کہ از خویشان حضرت
شیخ نوبیا یندہ آوردہ بود در شہر سوستان سال نہصد و پنجاہ و ہفت ہجری واقع شدہ
و والدین و ہمشیرۂ ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بودند چنانچہ از والدہ ماجدہ
خود نقل میفرمودند کہ چون برادر کلان من تولد شدہ والدہ از کشف دریافتہ کہ این پسر
عارف نخواہد شد مناجات کردند کہ الٰہی پسرے میخواہم کہ عارف کامل و تارک
و وریاد تو ہمیشہ مستغرق باشد ہاتفی آواز داد کہ پسرے و دختری حق تعالی موصوف
باین صفات عطا خواہد فرمود بعد از آن ایشان متولد شدند و خواہر ایشان نیز کہ درین
ایام در قید حیات اند و صاحب حال و استغراق عظیم تولد نمودہ اند حضرت ایشان زیادہ
از شصت سال در بلدۂ فاخرہ لاہور اقامت ورزیدند و خواص و عوام روی ارادت
بایشان داشتند و در سلسلہ علیہ قادریہ بودند مرید شیخ خضر ند کہ در تفرید و تجرید و ترک
یگانہ و باصل از سوستان بودہ اند و کشف عالم ملکوت را پیش والدہ ماجدہ معظمۂ خود
حاصل کردہ بودند و اویسی نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاہ
محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ گویند ہرگز نام شریف غوث اعظم را بے وضو
بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا توکل و قناعت بر ہمہ اہل زمان خود امتیاز
داشتہ روز و شب مستغرق می بودند و می فرمودند صوفی آن بود کہ نبود دلی از دزد را بخدمت

و میان حامد و حضرت ملا عبد الغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعہ دیگر در قید حیات اند و از اجل مریدان ایشان اند حضرت ملا شاہ است و حضرت ملا خواجہ بہاری و شیخ احمد سنامی و شیخ احمد دہلوی ختم نمودم احوال مشائخ کبار سلسلہ معظمہ متبرکہ قادریہ را بہ بہترین مشائخ متاخرین قدس اللہ اسرارہم و این فقیر ہیچکس مثل ایشان ندیدہ در ہمہ چیز و الحال نیز در واقعہ بملازمت ایشان مشرف میشود ملیت تا ابد این سلسلہ گستہ باد ہ گردن ایام بدین بستہ باد

سلسلہ شریفہ خواجہای بزرگوار قدس اسرارہم حضرت شیخ ابو یزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسیٰ بن آدم بن سروشان است و جد ایشان گبر بودہ بسعادت اسلام مشرف شدہ و اصل ایشان از بسطام است صاحب رشحات نوشتہ کہ ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی اللہ عنہ و صاحب تذکرۃ الاولیا گوید کہ صد و سیزدہ پیر را خدمت کردہ بودند یکی از آنجملہ امام جعفر صادق بودہ اند و ابو حفص و یحیی معاذ و شقیق بلخی را نیز دیدہ بودند و از مادر ایشان نقل کنند کہ چون لقمہ در دہان می انداختم کہ دران شبہ بودی بایزید در شکم من طپیدی تا آن لقمہ دفع کردمی سید الطائفہ حضرت جنید فرمودند کہ بایزید درمیان ما چون جبرئیل است در ملائکہ و از سخنان بلندے کہ از ایشان نقل میکنند شیخ الاسلام دران باب میفرمایند کہ بر بایزید فراوان دروغہا بستہ اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند کہ سنت کدام است و فرض کدام فرمودہ سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزے بدجلہ رسیدند دجلہ ہر دو کنار بہم آوردہ فرمودند بدین غرہ نشوم کہ مرا بہ نیم دانگ بگذرانند و من سی سال عمر خویش بہ نیم دانگ بر باد نیارم مرا کریم باید نہ کرامت فرمودند عارف بہیچ چیز شاد نشود جز بہ وصال و فرمودند صحبت نیکان بہ از کار نیک و صحبت بدان بتر از کار بد نقل است کہ ایشانرا بعد از فوت بخواب دیدند پرسیدند حال تو چیست فرمودند مرا گفتند ای پیر چہ آوردی گفتم درویشی کہ بدرگاہ ملک شود از وے نپرسند کہ چہ آوردی گویند چہ خواہی و طریقۂ طیفوریہ منسوب بایشان است و بنای این طریقہ بر سکر و غلبہ است و فات ایشان پانزدہم شعبان سال دو صد و شصت و یک ہجری و بقولی دو صد و سی و چہار بودہ و این دو قول تاریخ وفات از اکثر کتب معتبرہ

که کوزهٔ آب و مروحه پیش من نهاده بخسپ راوی گوید که مروحه را بخدمت ایشان نهادم
کوزهٔ آب مرا فراموش شد نیم شب بیادم آمد که کوزه نگذاشته ام برخاستم و کوزه را
بالا بردم دیدم که جائهٔ خواب خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته باشند چراغ
روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت نماز فجر شد حضرت ایشان
از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار فی الحال کوزهٔ آب بخدمت ایشان بردم و گفتم
که حضرت امشب کجا بودند اول فرمودند که خواب دیدهٔ گفتم اگر حضرت نفرمایند تا زنده ام
این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگوییم اما این سر را بهیچکس نگوئی اگر گفتی ترا
زیان رساند فرمودند امشب تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست فرمودند
غاریست که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آن غار خدای عز و جل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و ساعتی در آن غار بسر نبرند که اگر کسی را جای دیگر
در دوازده سال کشاکش نشده باشد یک شب نشستن در انغار فتوحات روی دهد
این فقیر دو بار بملازمت ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت
خاص بمن داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری روی داد که اطبا از معالجه او در ماندند
چون بادشاه بخانه ایشان دست مرا گرفته گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج
این مانده اند توجه فرمایند که حق تعالی این را به بخشد ایشان کاسهٔ آب را طلب داشته و دعا
بران خوانده دمیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم دران هفته صحت کامل یافتم
و بالکل آن آثار دفع شد چون پیش ازین رساله مسمی بسکینة الاولیا در احوال و اوضاع آنحضرت و
پیر و مریدان ایشان مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد وفات
ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال یکهزار و چهل و پنج هجری
بمعمورهٔ لاهور در محله خانی پوره واقع شده و جمع کثیری بر جنازهٔ ایشان نماز گذارده اند
عمر شریف هشتاد و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پور که متصل شهر لاهور است
واقع شده بزار و متبرک و از مریدان ایشان که از عارفان کامل واصل و مشهور بودند و برحمت
حق پیوستند حضرت حاجی نعمت الله سرهندی است و شیخ نتها و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان

داشتہ اند و سالہا مجاور مکہ معظمہ بودہ اند شیخ الاسلام گویند کہ وی سہ سال در مکہ معظمہ بود و در حرم بول نکردہ جہت حرمت حرم وفات ایشان در نیشاپور واقع شدہ است در سال سہ صد و ہفتاد و سہ ہجری و قبر ایشان نیز در نیشاپور است پہلوے ابوعثمان حیری و ابوعثمان نصیبے

حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی رحمہ اللہ

نام ایشان علی است و ایشانرا نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی از شیخ عثمان مغربی بدو واسطہ بسید الطائفہ شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر از شیخ حسن خرقانی بیواسطہ شیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب در اوایل بصحبت ایشان رسیدہ و ایشان راقطب و مدار علیہ وقت نوشتہ اند با شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سرہ صحبت داشتہ اند وفات ایشان در سال چہار صد و پنجاہ

شیخ ابوعلی فارندی قدس سرہ

نام ایشان فضیل بن محمد است و فارند قریہ است از مضافات طوس شیخ الشیوخ خراسان بودہ اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابوالقاسم گرگانی اند و با شیخ ابوسعید ابوالخیر ملاقات نمودہ اند وفات ایشان در سال چہار صد و ہفتاد و ہفت ہجری بود و قبر در طوس است

حضرت خواجہ یوسف بن ایوب ہمدانی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابویعقوب و اصل ایشان از ہمدان است و مرید شیخ ابوعلی فارندی اند و از شیخ ابواسحاق شیرازی کردنیز استفادہ نمودہ اند و بشیخ عبداللہ جونی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشتہ اند و چون بنغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را ہم دریافتند و در مجلس حضرت غوث اعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذہب و سر سلسلۂ خواجہای نیز گوائی بودہ اند ولادت ایشان در سال چہار صد و چہل ہجری بودہ وفات در راہ مرو سال پانصد و سی و پنج ہجری روے دادہ و قبر ایشان در مرو است ایشان را چہار خلیفہ بودند خواجہ عبداللہ برقی و خواجہ حسن اندانی و خواجہ احمد یسوی و خواجہ عبدالخالق غجدوانی رحمہم اللہ تعالے

که در زمان قدیم نوشته اند نقل کرده شد و آنچه حضرت مولانا عبدالرحمن جامی دوصد وسی وچهار نوشته اند احتمال دارد از طبقاتیکه این تاریخ را نقل کرده اند خالی از سقمے نباشد و قبر ایشان در شام است

حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره

نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقزوین که ایشان از آنجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف شیخ بایزید بسطامی است و ترتیب ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی است وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهارصد و بست و پنج هجری بوده فرموده اند که هرگز با کسے صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیزے دیگر شیخ شبلی قدس سره فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی باصحاب خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوے فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت ایشان بکسری میرسد و خال ابوعبدالله رودباری اند و مرید بیواسطه سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعلی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشائخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابوعلی رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلے پیش آمد پیغمبر صلعم را بخواب می دیدم و آنرا می پرسیدم و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و شش و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابوالحسن صائغ دینوری مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابوعمرو زجاج صحبت

حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفه خواجه عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگر است و آن ده است از توابع بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود الخیر فغنوی رحمه الله تعالی

ایشان مرید و خلیفه خواجه عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع الخیر فغنون است و آن دهی است از مضافات بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

لقب ایشان در سلسله خواجهای بزرگوار قدست اسرارهم حضرت عزیزان است مرید و خلیفه خواجه محمود الخیر فغنوی اند ایشان را مقامات علیه و کرامات ظاهر بسیار بوده از ایشان منقول است که میفرمودند اگر در روی زمین یکی از فرزندان عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از فرزندان مرید اند ولادت ایشان در رامیتن که قصبه ایست از بخارا وفات در سال هفتصد و بست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفه حضرت عزیزان اند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کرده و باصحاب می گفتند که این مرد یست که بوی این بما رسیده بود زود باشد که مقتدای روزگار شود و پس روی با سید امیر کلال که مرید و خلیفه ایشان بود کردند و فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ نداری و ترا حل نکنم اگر تقصیر کنی و امیر برپای خاستند و دست بر سینه نهاده گفتند که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریه سماسی بوده است که از جمله دیهای رامیتن است و قبر ایشان نیز در آنجاست

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند ولادت ایشان در موضع سوخار است وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاولی سال هفتصد و هفتاد

حضرت خواجہ حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضع است در نواحی بخارا و ولادت ایشان در سال چہار صد و شصت و چند ہجری و وفات در سال پانصد و پنجاہ و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازہ کلاباد در مزار شیخ ابوبکر

حضرت خواجہ احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شہریست مشہور از بلاد ترکستان صاحب آیات و کرامات جلیہ و مقامات رفیعہ بودہ اند در طفلی منظور نظر باب ارسلان شدہ اند کہ از عظمی مشایخ ترک بودہ اند و باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلی اللہ علیہ وسلم باب ارسلان ایشانرا ترتیب نمودہ اند و بعضی ترقیات در خدمت باب ارسلان کردہ اند اما کار را در خدمت خواجہ یوسف ہمدانی با تمام رسانیدہ اند و از کبار خلفای ایشان گشتند و سر حلقہ مشایخ ترک ایشانند منصور اتا کہ پسر باب ارسلان اند و سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند وفات خواجہ احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو ہجری ودو و قبر در یسی است

حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجمیل است و والدہ ایشان از اولاد ملوک روم بودہ و سر حلقہ سلسلہ خواجہای بزرگان بزرگوار ایشانند و انتساب خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس سرہ با ایشان است عالم بودہ اند بعلوم ظاہری و باطنی و طریقہ ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بودہ خضر ایشانرا در جوانی بفرزندی قبول نمودہ فرمودہ بحوض آب در آئی و غوطہ خوردہ بدل بگو لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و ذکر دل را با ایشان آموخت و چون خواجہ یوسف ہمدانی بہ بخارا آمد صحبت ایشان را دریافتند و خرقہ از خواجہ یوسف پوشیدند و مرتبہ ولایت ایشان چنان شد کہ یک وقت نماز بکعبہ میرفتند و می خواندند و می آمدند و ولادت ایشان در غجدوانست و آن قصبہ ایست در شش فرسنگے بخارا و نشو و نمای ایشان و نیز در انجا است و این کلمات از ایشان است ہوش در دم و نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن و وفات ایشان در سال پانصد و ہفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در غجدوانست

ولادت ایشان در محرم سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بوده وفات در شب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخارا است در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند که پیش جنازهٔ ما این بیت بخوانند بیت مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو
حضرت خواجه را اصحاب بسیار اند اهل ماوراء النهر اکثری مرید ایشانند اما اشهر و بهتر و مهتر خواجه محمد پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین محمد دانی رحمه الله

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد ابن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان پارسا و این لقب را خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر خواجهٔ بزرگ در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرمودند مقصود از ظهور ما وجود اوست و او را بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ایم اگر مشغول میشود جهانی از و منور میگردد و چون در محرم سال هفتصد و بست و دو هجری بطواف بیت الحرام بزیارت نبی صلعم سفر کردند همه جا سادات و مشائخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش می آمدند چون بمکه معظمه رسیدند ارکان حج را تمام کردند ایشانرا مرضی عارض شد و از آنجا متوجه مدینه شریفه شدند و روز چهارشنبه بست و سوم ذی الحجه بمدینه رسیدند و روز پنجشنبه بست و چهارم ماه مذکور بجوار رحمت حق پیوستند و شب جمعه ایشان را دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار رقبهٔ امیر المومنین عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد سال بوده

حضرت خواجه ابونصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایهٔ علوم شریعت و رسوم طریقت را بوالد بزرگوار خود رسانیده بودند و در نفی وجود و بذل موجود کار را از ایشان گذرانیده در سفر حجاز با والد خود بودند فرمودند که وقتی که والد من فوت میشدند بر سر بالین ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان را کشادم تا نظری کنم چشم بگشادند

و دو ہجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت بهاء الدین نقشبند قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیهٔ نقشبند در رسالهٔ بهائیه که در مقامات خواجه است
می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدر بصنعت کمخاب بافی و نقشبندی مشغول می بودیم و همین نقل
را بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سر سلسله حضرت خواجهای نقشبندیه
اند ایشان را نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر کلال اند و اویسی
نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره و از خدمت قثم شیخ
و خلیل اتا که از مشائخ ترکستان بوده اند فائده ها گرفتند غوث وقت و قبلهٔ اولیای زمان
خویش بوده اند و خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقهٔ ایشان تمام مطابق شرع شریف
بوده و مذہب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشائخ این سلسله حنفی بوده اند از خواجهٔ بزرگ
پرسیدند که در طریقهٔ شما جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نی باشد پس گفتند که بنای طریقهٔ شما
بر چیست فرمودند که بظاهر با خلق و باطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و
وز برون بیگانه باش ٭ این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭ دائم همه جا و با همه کس در کار
سید ار نهفته چشم و دل جانب یار ٭ گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام ٭ و کنیزک نمی بوده است
ایشان را ازین معنی سوال کردند فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان پرسیدند
که سلسلهٔ شما بکجا میرسد فرمودند که از سلسلهٔ کسی بجای نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع چه میفرمایند
فرمودند که انکار نمی کنم و این کار نمی کنم و خواجهٔ بزرگ را خوارق و کرامات از ان بیشتر است
که شمه ازان بیان توان نمود و از والدهٔ ماجدهٔ ایشان منقول است که می فرمودند فرزندم
خواجهٔ بهاء الدین چهار ساله بود که گفت این گاو ماگوساله سفید پیشانی خواهد آورد و بعد از چند ماه
بهمان صفت گوساله بزائید گویند چون حضرت خواجه بمکهٔ معظمه رفتند دران روز که حجاج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم درویشانی که دران سفر
همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به بخارا رسیدند و تحقیق نمودند پسر خواجه همان روز
فوت شده بود و چنانچه ایشان را در ایام حیات خود تصرف بوده است الحال نیز همان تصرف است

و جد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کامل ترین مریدان مولانا یعقوب
چرخی اند و سر سلسلهٔ خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و رہنمای حقیقت بوده اند و اہل
ما ورالنهر و خراسان ایشان را بجای بزرگ سید انستہ اند و کرامات و خوارق عادات
بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرہ اخلاص
و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه بعضے کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشانرا
بجای پیر خود سید انستہ اند حضرت خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده سه نوبت
حضرت مولانا با ایشان ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبدالرحمن جامی
را دیده نظر فرمودند محاسن سفید گردیده ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت پیرانه سر
کشیدم سر در ره سگانت ✽ موی سفید کردم جاروب آستانت ✽ گویند که حضرت خواجه
احرار را مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الٰهی صرف می نمودند و چون سال
بآخر رسیده انبار ها می ربوده و این از کرامات حضرت خواجه است و درین باب حضرت
مولانا فرموده اند ابیات هزاران مزرعه در زیر کشت است ✽ که زاد رفتن راه بهشت
است ✽ درین مزرعه فشاند تخم دانه ✽ در انعالم بهند انبار خانه ✽ ولادت ایشان در ماه
رمضان سال هشت صد و شش هجری در قریه باغستان که از توابع تاشکند است بوده
وفات ایشان شب شنبه بست و نهم سلخ ربیع الاول سال هشت صد و نود و پنج
واقع شده مدت عمر شریف نود سال است چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رحمه الله

ایشان فاضل تر و کامل ترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند و از علوم
ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جادهٔ شرع و سنت مستقیم بوده اند چون بخراسان
تشریف برده اند به سید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید پورانی و شیخ زید الدین خافی
و شیخ بهاءالدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرہ السامی
در نفحات تذکره ساخته اند که روزے میگفتند بعضے از دوریشان فرق میان خواب
و بیداری خبر آن نمیتوانند که در خود و غفلتی که بعد از خواب می باشد می یابند و الا کیفیت

و تبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را برکف پای ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند و وفات خواجه ابونصر پارسا در سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در خطهٔ بلخ است

حضرت خواجه علاء الدین عطار رحمه الله

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار مریدان خلفاے خواجهٔ بزرگ اند و در ایام حیات خود ترتیب بسیاری از مریدان حواله با ایشان کرده اند و میفرمودند که علاء الدین خیلکی بر ما سبک کرده است و صبیهٔ خواجهٔ بزرگ در خانه خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانای شیخ در جمع خود از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسنؒ داماد حضرت خواجهٔ بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بستم رجب سال هشت صد و دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان است و وفات خواجه حسنؒ عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هشت صد و بست و شش هجری واقع شده و قبر در توجغانیان است

مولانا یعقوب چرخی رحمه الله

اصل ایشان از موضع چرخ است چرخ دیهی است از دیه لهوگر از توابع غزنین واقع شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجا است و ایشان مرید بی واسطه خواجهٔ بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که از خود کاری نکنیم امشب به بینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی فرمودند که هرگز شبی سخت تر از ان بر من نگذشته است که آیا چه شود چون بامداد بخدمت ایشان رفتم فرمودند قبول کردند ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات خواجهٔ بزرگ در صحبت علاء الدین عطار برتبهٔ کمال رسیدند و جامع گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان در موضع ملفتو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبید الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین است

بحری بوده اند مواج بجامعیت ایشان کم کسے گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود اشعار ایشان که بهترین شعرهاست تمام مشتمل بر حقائق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدای حال تا مرتبه کمال کشش عشق و جذبۂ محبت غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت لذت عشق فرو رفته مرا در رگ و پی عشق سنگویم و جان میدهم از لذت وی ✤ و گفته اند ے غم عشق از دل کس کم مبادا ✤ دلی بی عشق در عالم مبادا ✤ متاب از عشق رو گر خود مجازیست ✤ که آن بهر حقیقت کارسازیست ✤ اگرچه بظاهر حال تعلق خاطری می بود اما از طمس این باکی نداشته اند بیت کار جامی عشق خوبانست هم عالمی ✤ در پی انکار او او همچنان در کار خویش ✤ و این بجهت آن بود که میفرمودند هرچند عارف کامل واصل بعد از تحقیق بحب ازلی واتصال بمحبوب لم یزلی در هرچه نگرد جز یک چیز نه بیند و در همه چیز جز یک چیز نجوید اما در او اخر از جمیع تعلقات ترک واجبات نموده میفرمودند که محب آنست که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست او خواست محبوب گردد رباعی با عشق تو ام هوا نماند ا وهوس ✤ با آتش سوزنده چسان ماند خس ✤ خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس ✤ جامی از تو ترا همین خواهد و بس ✤ هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الٰهی نداشتند و میفرمودند بیت هست مراد هر کسے چیز دگر ازین جهان ✤ نیست مراد غیر تو جامی نامراد را ✤ و همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانکه چندنوبت سماع میفرمودند و در اواخر حال که بکمال رسیده اند می گفتند رباعی خوش وقت کسیکه می درین خمخانه ✤ از خم بسبو کشد نه از پیمانه ✤ صد بار اگر نیست شود عالم هست ✤ واقف نشود که هست عالم یا نه ✤ و حضرت مولانا را فهم وطبعی که بود بالا ازان نباشد و بسیار خوش خُلق و تکلم و شگفته بودند و سطایبهای لطیف می فرمودند و تصانیف ایشان چل و چار است بعدد لفظ جام و همه در عالم مشهور و معروف هیچکس رابر آن سخن نیست و شواهد النبوة و نفحات الانس که سخنان لطیف و نکتهای دقیق دران مندرج است دو چشم از تصانیف ایشان است و در مثنوی یوسف زلیخا و در غزلیات دیوان اول که بهترین اشعار است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را مطالعه می نماید و از برکت آن کلام حقیقت انتظام انچه میسر باید و درین کتاب رامی نویسد همه از تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت و رسوز حال حضرت مولانا

مشغولی ایشان در خواب و بیداری بر یک طریقہ است بلکہ در حالت خواب کہ بعضی موانع مرتفع
میشود و مرا گمان چنان ست کہ انچہ سگفتند اشارت بحال خود میگردند وفات ایشان در اثنای
نماز پیشین روز چہارشنبہ ہفتم جمادی الاخری سال ہشت صد وشصت ہجری بودہ وقبر ایشان
در خیابان ہرات است

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سرہ

لقب اصلی ایشان عماد الدین است ولقب مشہور نور الدین وتخلص جامی ونام والد ایشان
احمد بن محمد دشتی بودہ ودشت محلہ ایست از محلات صفاہان حنفی مذہب بودہ اند وانچہ در عوام است
کہ ایشان بمذہب امام شافعی نقل کردہ اند خلاف است چنانچہ شخصے از حضرت مولانا
زین الدین قواس ازین معنی پرسید فرمودند کہ غیر واقع مردم فرا گرفتہ اند کتاب چہار
مذہب حضرت شیخ سعید حرقانی را کہ از مکہ معظمہ ہمراہ آوردہ بودند بمسائل احوط عمل
مینمودہ اند مثل وضو ساختن بعد از مس مراۃ ومس اندام نہانی وغیرہا حضرت مولانا عالم
عامل عارف کامل ودر فنون علم ظاہری وباطنی جامع ومقبول عالم ومقتدی اہل ماوراء النہر
وخراسان وپیشوای زمان بودہ اند وسلطان حسین مرزا را کمال عقیدت ونیازمندی
بخدمت ایشان بودہ واز کمل وافضل مریدان سعد الدین کاشغری اند رحمہ اللہ تعالے
چون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرمودند کہ شاہبازی بچنگ ما افتادہ وبسبب سفر
بخواجہ بزرگ میرسند وخواجہ محمد پارسا را در خراسان ایام طفولیت ملازمت کردہ بودند
وحضرت خواجہ پارہ بناتی با ایشان عنایت مودند وخواجہ احرار قدس اللہ سرہ ایشان را
بکمال تعظیم واحترام می نمود چنانچہ از نہایت محبت در مکاتیب خود لفظ عرضداشت می نوشتند
ومیفرمودند کہ آفتابی در خراسان است مردم چرا بروشنائی چراغ ماوراء النہر می آیند باوجود
این بزرگی حضرت مولانا را حال برین منوال بود کہ ہرگز اظہار درویشی وکرامات نمی فرمودند
ومیگفتند بر کشف وکرامات اعتمادی نیست وخود را گاہ در لباس عالم ظاہری وگاہ در صفت
شعر وشاعری پنہان داشتند ومی فرمودند کہ ستر حال شرط این طریقہ است اما حاشا کہ
اندیشہ وخیال ایشان پیشہ شعر باشد ہرگز در ہیچ نفس از شغل باطنی خالی نمی بودند ودر فضیلت

بخدمت حضرت خواجۂ احرار قدس سره بردند و حضرت خواجه ایشان را در کنار گرفته فرمودند که این
پسر عارف خواهد شد و ببرکت نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده اند
و کرامات و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوستند و بهندوستان تشریف آورده بودند و
اهل هند بکمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقۂ ایشان در سلوک بطریق
حضرت خواجۂ بزرگ بوده و هژده سال در هندوستان بوده در سال نهصد و هشتاد و دو هجری
و فرمودند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده ماموریم با آنکه مشتی استخوان خود را در سمرقند بگورخانه
آبای خود رسانیم و متوجه سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند به دو سه روز رحلت نمودند و قبر

ایشان در جوار حضرت خواجه احرار است

حضرت خواجه باقی رحمه الله

اویسی حضرت خواجۂ بهاء الدین نقشبند و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنگی اند یکی از مریدان خواجه
گفت که وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر ساخته پرسیدند که در باب این کودکان
چه می فرمایند گفتند مصرع فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور و وفات ایشان در سال هزار
و دوازده هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است

هاشم خواجه و صالح خواجه وهبیدی قدس اسرارهم

وهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادر بند و درین زمان مقتدای ماوراء النهر بودند مردم
آنجا ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجۂ برادر کلان و پسر خرد صالح
خواجه بودند و در سمرقندی بوده اند و مرید پدر خود اند و خواجۂ کلان خواجه و ایشان مرید خواجۂ
کلان جویباری و ایشان مرید خواجۂ محمد کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان
مرید حضرت خواجۂ احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول
سال هزار و چهل و شش هجری بوده و قبر در وهبید است و صالح خواجه در بلخ بوده اند
کرامات و خوارق از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار و
چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان در بلخ است و مدت عمر هفتاد و هشت سال تمام شد

احوال مشائخ سلسلۂ متبرکۂ نقشبندیه قدس الله اسرارهم

از کلام ایشان ست وی از علمای این زمان درباب حضرت مولانا طعن وانکار می نمودند و سخنان ناشایسته میگفت فقیر اورا منع میکرد بعد از فوت آن مرد یکی از فضلا که عالم و عاقل است شبی اورا بخواب دید با ضطراب تمام پرسید سبب اضطراب چیست گفت به بهشت رفته بودم و میخواستم درآیم که مولانا عبد الرحمن جامی آمدند و دامن مرا گرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص فقیر را بخدمت ایشان دانسته بود نام فقیر را گرفت که بایشان بگوئید که مولانا عبد الرحمن جامی بگوئید مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند ولادت ایشان در خرجرد جام در بست و دوم شعبان سال هشت صد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و یکسال و وفات ایشان بعد از حضرت خواجه احرار بسه سال است و هشت صد و نود و هشت هجری هیژدهم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان سنت و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبر پیر خود و برداشت جنازه ایشان را سلطان حسین مرزا با جمیع اهالی موالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبد الغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین است و آن ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده از اولاد سید عباده اند رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیله انصار و از قبیلهٔ خزرج است مرید کامل و شاگرد رشید حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اند و حضرت مولانا در باب ایشان فرموده

بیت آنجا که فهم و دانش مرغی بود شکاری ؛ باز یست تیز رفتار عبد الغفور لاری ؛ حضرت مولانا مرید کم میگرفته اند و می فرمودند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا عبد الغفور است که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و لغات آنرا نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پیر خود داشته اند و روز وفات حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند وفات ایشان بعد از طلوع آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است سعادتمند مریدی که بعد از مردن هم در خدمت پیر خود باشد

حضرت خواجه عبد الشهید قدس سره

[illegible] پدر ایشان خواجه کلان خواجه بن حضرت خواجه عبید الله احرار است و چون متولد شد نزد الد خواجه

بیکدل دو دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست دست بر سر زدند کودک را بنید اختند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس که از خدا نترسد از همه چیز ترسد و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را دوست دارد اندوه بسیار دهد و هر چون دشمن دارد دنیا را بروی فراخ گرداند فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند اگر توانید بجای ساکن شوید که کس شما را نه بیند و نه شما کس را که عظیم نیکو بود فرموده اند چنانکه عجب بود که در بهشت گریند عجب تر از آنکه در دنیا خندند و فرموده در دنیا در آمدن آسان است اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار فرموده اند چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گوئی نه کافر گردی و اگر گوئی دارم فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال یکصد و هشتاد هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در مزارات معلے

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله

کنیت ایشان ابواسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است و ایشان از ابنای ملوک اند و در اوائل حال پادشاه بلخ بوده اند و در جوانی توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند نیم شب سقف خانه جنبید گفتند کیستی گفت آشنا شتر گم کرده ام میجویم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت ای غافل تو خدای را در جامهٔ اطلس بر تخت زرین طلبی این از شتر بر بام جستن عجب تر است از این سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر بار عام داد ند و ارکان دولت همه بر جای خود ایستاده ند ناگاه مردی با هیبت از در در آمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای منست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش از وی از که بود گفتند از پدرش گفت از وی از که بود گفتند از فلان همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این رباط نبود که یکی میرود و دیگری می آید ناپدید شد سلطان تنها با ضطراب تمام از عقب او روان شد ند گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و روی بصحرا نهادند شنیدند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از آنکه بمرگت بیدار کنند و این چند نوبت بگفت ناگاه آهوی دیدند و خود را بدو مشغول کردند آهو بسخن آمد و گفت مرا بصید تو فرستاده اند

بیان احوال مشایخ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه قدس الله اسرارهم و سلسلهٔ ایشان از حضرت خواجه حسن بصری بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مرید حسن بصری است و شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنهما و اخبار ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از صحابه رضی الله عنهم مذکور شده ازین جهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل است که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی بر آنها غالب کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی بآسمان کردند و از حق سبحانه و تعالی بجهت آن جماعه درخواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان بارید خواجه فرمود که همان مقدار که بحلوا کفایت کند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا آوردند خواجه از ان تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن این است که چو باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش سازند که خوراک این جماعه از کسب و مشقت ایشان میباشد چنانچه درویشی در بادیه تشنه شد وی را از آسمان قدحی زر فرو گذاشتند پر از آب مرد درویش گفت بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد و گرنه بگذارم تا آب نباید قادری که آب در جوف من پدید آری یعنی کرامات ظاهری این از کرنبود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمه الله

کنیت ایشان ابو علی است و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد و نیز گفته اند که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبد الواحد بن زید و شاگرد امام اعظم اند رضی الله عنه و با براهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر بودند در حقائق و معارف یگانه عصر نقل است که روزی فرزند خرد خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدر آنست کودک گفت ای پدر مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدای را دوست میداری گفتند بلی کودک گفت

حضرت شیخ علوی دینوری رحمہ اللہ

مرید خاص خواجہ ہبیرہ البصری از اجلۂ مشائخ وقت وصاحب علوم ظاہری و باطنی بودند خوارق وکرامات عجیبہ از ایشان سرزدہ چنانچہ گویند از روزیکہ تولد شدہ اند تمام عمر صائم الدہر بودند و در ایام طفولیت روز شیر نمیخوردند آنچہ در تذکرۃ الاصفیا و بعضی رشحات مشائخ چشت نوشتہ اند این است کہ شیخ علی دینوری و شیخ ممشاد دینوری یکی است و شیخ ممشاد علو دینوری می نویسند اما از نفحات الانس و بعضے کتب چنین مفہوم میشود کہ شیخ علو دینورے غیر شیخ ممشاد دینوری اند و ذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسلہ سہروردیہ نوشتہ خواہد شد

حضرت شیخ ابواسحاق شامی قدس اللہ سرہ

از اقطاب وقت بودہ اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمہما اللہ و وفات ایشان چہاردہم شہر ربیع الاخر است وقبہ در عکہ واقع است کہ از توابع شام است

حضرت خواجہ احمد ابدال چشتی رحمہ اللہ

سرحلقۂ سلسلۂ چشتیانند و پسر سلطان فرسانہ اند از شہر فارچشتی است و امیر آن ولایت بودہ اند و مرید شیخ ابواسحاق شامی اند گویند چون شیخ ابواسحاق بقصبۂ چشت رسیدہ اند خواجہ دست ارادت بدامن شیخ زدند نقلست کہ روزی خواجہ ابواحمد در سن بیست سالگی ہمراہ پدر خود سلطان فرسانہ بقصد شکار جانب کوہ رفتند در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتادند بکوہی رسیدند کہ چہل از رجال اللہ برسنگی ایستادہ بودند و شیخ ابواسحاق شامی نیز در میان آن جماعہ بود حال برایشان گشت از اسپ فرود آمدہ در پای شیخ ابواسحاق افتادند اسپ و سلاح ہرچہ داشتند بگذاشتند و پشمینہ پوشیدہ با ایشان روان شدند ہرچند پدر و مردم طلب کردند ایشانرا نیافتند بعد از چند روز خبر آوردند کہ با شیخ ابواسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعی را فرستاد تا بیاوردند ہرچند پند دادند و پندہا دادند باز نتوانستند آورد و سود مند نیفتاد گویند پدر ایشان را خمخانہ بود روزی فرصت یافت بآنجا درآمدند و در ایست خمہا را شکستن گرفت پدر ایشانرا خبر کردند بام بر آمدند و از غایت غضب سنگی بزرگ برداشت کہ از روزنہ بالای بام بر ایشان زند روزنہ فراہم آمد

تو مرا صید توانی کرد حال بر سلطان متغیر گشت و از جامهای داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده و دست در طریقت زدند و بمکه معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف غسولی صحبت داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی اللہ عنہ نمودند و حضرت امام ایشانرا سید نامی فرمودند سید الطائفہ جنید قدس اللہ سرہ فرمودند کہ ابراہیم ادہم کلید علمہای اینطائفہ است و صحبت و از خضر علیہ السلام بودہ اند و خرقہ ارادت از فضیل عیاض پوشیدہ اند و در ہمہ عمر بجز کسب خود قوت نمودہ اند یگانہ زمان و بادشاہ بر دو جہان و سید اقران بود خوارق و کرامات و بزرگی حضرت سلطان زیادہ از آنست کہ در تحریر و بیان در آید گویند چون داروی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا کہ بہ بینند کہ این چہ کار و بار است تا از ملک خود شان ننگ و عار آید نقلست کہ وقتی کہ در کشتی خواستند کہ بہ نشینند و سیم نداشتند و آنہا زری میخواستند دو رکعت نماز کردند و گفتند الٰہی از من چیزی میخواہند در حال ریگ لب دریا تمام زر شد مشتی برداشتند و بایشان دادند نقلست کہ روزے بر لب دجلہ نشستہ پارہ پارہ خرقہ سید وختند سوزن ایشان در دجلہ افتاد اشارت بدجلہ کردند ہزاران ماہی سر برآوردند ہر یکی را سوزنی زرین در دہان سلطان فرمودند سوزن خود خواہم ماہی ضعیفے آن سوزن را در دہان گرفتہ آورد و پیش حضرت سلطان نہاد فرمودند کمترین چیزے کہ یافتم بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدہم جمادی الاول در سال یکصد و شصت و دو یا شصت یک ہجری بودہ و قبر ایشان در جبلہ شام است و بروایتے بغداد و قول اول اصح است

حضرت خواجہ حذیفہ مرعشی رحمہ اللہ

مرعش شہریست از توابع شام از کبار مشائخ متقدم و از مریدان سلطان ابراہیم ادہم قدس اللہ سرہ فرمودند کہ اخلاص آنست کہ افعال او در ظاہر و باطن یکسان باشد وفات ایشان در چہاردہم ماہ شوال بودہ

حضرت خواجہ ہبیرہ بصری رحمہ اللہ

اصل ایشان از بصرہ است از اکابر وقت و مرید خواجہ حذیفہ مرعشی اند و صاحب خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان ہفتم ماہ شوال است

بتحصیل علوم مشغول می بودند چون سن ایشان بست و شش سالگی رسید والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف وفات یافتند و بموجب وصیت پدر قائم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام ارادت و اعتقاد ایشان اگرچه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام احمد جام بر هرات رسیدند و قضیه که درمیان خواجه مودود و حضرت شیخ جام گذشته در نفحات الانس مذکور است و چون خواجه مودود التماس تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست ایشان را گرفتند و بر کنار چارپالش خود بنشاندند و سه بار فرمودند بشرط علم بشرط علم بشرط علم و سه روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند و فائده ها حاصل نموده و سلسله چشتیه از خواجه مودود و بحضرت شیخ جام نیز میرسد وفات ایشان در غرهٔ رجب در سال پانصد و بست و هفت هجری بوده و قبر ایشان نیز در مزار متبرکه چشت است

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رحمه الله

بسیار بزرگ و قطب وقت بودند و مرید پدر خویش در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند ای احمد اگر تو مشتاق مائیم ما مشتاق تو ایم چون بامداد شد سه بار موافق اختیار کرده بودند که کسی ایشانرا نه شناسد بزیارت حرمین الشریفین متوجه شدند و چون از شرائط حج فارغ شدند به مدینهٔ منوره رسیدند و شش ماه مجاورت کردند گویند که مداومت ایشان بر مجاوران آن حرم گران آمده خواستند که ایشانرا بر بخانند از روضهٔ شریفه آواز آمد که مرنجانید این را که یکی از مشتاقان ماست چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت ببغداد آمده در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی فرود آمدند و شیخ ایشانرا تعظیم و احترام بسیار کردند و ولادت ایشان در سال پانصد و هفت هجری بوده وفات در سال پانصد و هفتاد و هفت روی داده و [illegible] ایشان در چشت است

حضرت [illegible] ه سنجان رحمه الله

لقب ایشان رکن الدین است و نام [illegible] را [illegible] سنجان خواف بوده و مرید خواجه مودود چشتی اند و شاه یقینی است که خواجه مودود عنایت فرموده اند گویند در مدتی که بچشت

و سنگ را بگرفت با سنگ در هوا معلق بایستاد چون آن حالت را مشاهده نموده بر دست ایشان توبه کردو امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان نه چندان ظاهر شده که به تفصیل بیان توان کرد ولادت ایشان در سال دوصد و شصت هجری بوده و وفات در دهم جمادی الآخر سال سه صد و پنجاه و پنج روی داده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه محمد چشتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابواحمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوهٔ سومنات همراه محمود سبکتگین در سن هفتاد ساله بود کاری محمود با بشارت و بشارت رفته بودند و ببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شده وفات ایشان در غرهٔ رجب سال چهارصد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصرالدین است و خواهرزاده و مرید و تربیت یافتهٔ خواجهٔ محمد بن خواجه ابواحمد چشتی اند گویند که خواجهٔ محمد همشیره داشتند که سن او بچهل رسیده بود و بحبت خدمت برادر ارادت تزوج نه داشتند و بطاعت و عبادت خدای تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابواحمد را در خواب دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام تحصیل علوم کرده و صالح است خواهر خود را با و عقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره را با و عقد کرد و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و بر ایشان در آخر عمر سکر و حیرت حیات چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو ریختی در اثنای وضو از خود غائب می شدند و ساعتی دران غیبت میماندند و باز حاضر می شدند و وضو را باتمام میرساندند وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر در سال چهارصد و پنجاه و نه روی داده و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده و در وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود پسر کلان خود را قائم مقام خود ساختند و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه مودود چشتی رحمه الله

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن را با قرأة آن حفظ کرده

حضرت خواجہ معین الدین چشتی رحمہ اللہ

مولد و اصل ایشان سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان خواجۂ
غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان ہارونی بوده اند
در ہندوستان سر سلسلۂ شریفہ حضرت چشتیہ ایشانند قدس اللہ تعالیٰ و شیخ عثمان ہارونے
می فرمودند که معین الدین ما محبوب خداست و مرا فخرست بر مریدی او و قطب وقت و صاحب
تصرف و نیر انوار معرفت و مشرف القلوب و زبدۂ مشائخ اجل و قدوۂ اولیاے اکمل بوده
بوده اند اہل ہند را روی ارادت بخدمت ایشان بوده و در جمیع علوم ظاہری و باطنی یگانۂ
زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات عجیب و غریب که از ایشان بظہور آمده زیاده
از حد و بیان است گویند که چون حق تعالیٰ ایشان را توفیق توبہ کرامت فرمود املاک و اسباب
خود را صرف درویشان نموده متوجہ سمرقند و بخارا شدند و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم
نموده اند و از آنجا بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبۂ ہارون که از نواحی نیشاپور است
رسیدند حضرت شیخ عثمان ہارونی را ملازمت نموده اند و بیست سال در خدمت شیخ بودند و حضرت
خواجۂ در سیاحی اکثری از مشائخ کبار دریافته اند چنانچہ بصحبت حضرت غوث الثقلین
رضی اللہ عنہ در جیلان رسیده پنج ماه و ہفت روز با ایشان بوده انواع فوائد ربوده اند
و شیخ نجم الدین کبریٰ را در سنجار و خواجۂ یوسف ہمدانی را در ہمدان و شیخ ابو سعید تبریزی را
در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاہور دیده اند و از بلخ بلاہور آمدند و از آنجا بدہلی و از
دہلی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان می فرستادند
شدند و جماعہ که مسلمان نشده بوده و فتوح دینار بحد بخدمت ایشان می فرستادند
و ہنوز کفاری که دران نواحی اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغہا بجا دران روضہ منوره
میگذرانند و ولادت حضرت خواجۂ در سال پانصد و سی و ہفت وفات ایشان روز دوشنبہ
ششم ماه رجب سال ششصد و سی و سہ ہجری بوده و بروایتی سیم ذی الحجہ سال مذکور
و قول اول اصح است و بعد از رحلت بر پیشانی حضرت خواجہ نوشتہ یافتند که حبیب اللہ
مات فی حب اللہ و عرس ایشان از مشائخ ہندوستان در ششم رجب میکنند و در ہمین ماه

اقامت ورزیدند نقص طهارت در آنجا نکردند چون احتیاج پیشد از چشت بیرون رفته طهارت کنندی و میفرمودند که اینجا جای ادب است و وفات ایشان در سال یکصد و نود و هفت هجری بود

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رحمه الله

مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسلهٔ خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت که مرا فرمان شده بود که فرشتگان عذاب بدوزخ برند و در همین اثنا فرمان رسید که فلان روز در دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافته بود از برکت آن بیامرزیدم وفات ایشان در دهم رجب است

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانه عهد بوده اند و صحبت بسیاری از اولیا و بندگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقول است که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجای رسیدند که مسکن مغان بود و در آنجا آتشکده بود که هر روزی لست اراده هیزم در آنجای انداختندی و آتش آن سرگرمی مردار شیخ پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدای را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش در آمدند و چهار ساعت در میان مانده بر آمدند چنانچه بخرقه ایشان و جامهٔ آن طفل آسیبی نرسیده بود از مشاهدهٔ این کرامات جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر از جملهٔ اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی میفرمودند که حق سبحانه تعالی را دوستانند که اگر یک ساعت در دنیا از محجوب مانند نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه خصلت باشد بتحقیق بدانکه حق تعالی او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبر در مکه معظمه است

اوقات گذاری خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت اگر من در همسائگی شما نمی بودم کار شما بهلاکت میرسید این سخن بطبیعت ایشان گران آمد عهد کردند که از قرض نگیرند روزی این قضیه را بعرض خواجه رسانیدند فرمودند که هرگز من از کسی قرض نمی گیرم و در وقت حاجت بطاقی که در حجره است دست انداخته بقدر حاجت نان پخته بر دارند و صرف خود کنند و بهر خواهند بدهند بعد از ان هرگاه که میخواستند از ان طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگویند نقل است که حضرت قطب الدین یک نیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت و خضر علیه السلام ایشان را به شیخ ابوحفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی باوش رسیدند در آنجا بخدمت خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت و عنایت در بارهٔ ایشان بود و صحبت و از خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانه دوران و جامع فضل و فضائل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامات عالیه بوده اند گویند که در سن بست سالگی پیش از آنکه مرید شوند بحضرت خواجه بریاضت و مجاهدات اشتغال و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند از آنجا معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون به ملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمه الله بخدمت ایشان رسیده مرید شد و چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود که در اجمیر تشریف داشتند رسیده مرید شد و چون بملازمت برسم خواجه معین الدین در جواب نوشتند که اگرچه در ظاهر بعد است اما در باطن قرب است همانجا باید بود و بعد از چند روزے در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجهٔ قطب الدین سر راه گشتند که باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون حضرت خواجه این معنی را مشاهده نموده خواجهٔ قطب الدین را فرمودند که شهر را در پناه تو گذاشتم در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان بفرمودهٔ حضرت خواجه بشهر مراجعت نمودند حضرت خواجهٔ قطب الدین اکثر سماع می فرمودند و در سلسلهٔ چشتیه

از اطراف وجوانب مسلمان و کافر خواص و عوام از راه های دور جمع وکثرتی که عدد آن از هزاران بیش است هر سال بروضهٔ متبرکهٔ ایشان رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و تربت حضرت خواجه در دار الاسلام اجمیر است واین فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضهٔ منوره مشرف شده واجمیر شهریست پرفیض و پرنور وخوش آب و هوا متصل تالابی عظیم که بحیره دریاے محیط است و نام آن ساگر تال بناده اند واقع شده ولادت این فقیر در خطهٔ اجمیر بالاے ساگر تال رو داده در سلخ صفر نصف شب روز دوشنبه سال یکهزار و بیست و چهار هجری چون در خانه والد ماجد فقیر سه صبیه شده بود و پسری نشده و سن مبارک آنحضرت به بیست و چهار سالگی رسیده بود واز روی عقیده و اخلاص که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند بهزاران نذر و نیاز در خواست پسر نمودند و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد و امید که توفیق نیکوکاری در رضامندی خود و دوستان خود نصیب گرداند آمین یارب آمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابو احمد است ولقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از شهرهاے هندوستان وسلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی اند در تجرید وتفرید و یگانهٔ عصر واز متقدمان مشائخ هند وجامع میان علوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات و مقامات علیه بوده اند ایشانرا با شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در باب فقر وغنا مراسلات بسیار رواقع شده در ناگو دو طناب زمین احیای داشتند وآنرا بدست مبارک خود زراعت میکردند وقوت عیال میساختند وفات ایشان در بست ونهم ربیع الآخر سال ششصد وهفتاد وسه هجری بوده وقبر در قصبهٔ ناگور است

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رحمه الله

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی ومولد واصل ایشان از اوش فرغانه است وآن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی از آن جهت گویند که چون در دهلی متوطن شده اند وفتوح از کس قبول نمی فرمودند وخود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان ایشان بعسرت میگذشت وآنها از زن بقالی که در همسایهٔ ایشان بود بعد از فاقها جزوے قرض نموده

از ایشان بظهور آمده که درین سلسله از کسے کم آمده باشد وحضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت ومهربانی بایشان بود چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک رسید ایشان را
از ہانسی که در نواحی حصار است طلبیداشتند ووصیت نمودند که جانشین ایشان باشند
بعد از وفات پیر خود در قصبه اجودهن که نزدیک دیبال پور واز توابع ملتان است
اقامت ورزیدند وجمع کثیرے از برکت مقدم شریف ایشان به فیض رسیدند وحضرت
شیخ فرید به صحبت بسیاری از مشائخ رسیده اند یکی از آنجمله شیخ بهاء الدین زکریاے ملتانی اند
ومشهور است بعد از انکه حضرت شیخ ریاضت ومجاهدت را بکمال رسانیده اند روزے
فرموده اند که هرچه خدا کند میشود وهاتفے آواز داد که هرچه فرید میگوید میشود وفقر وفاقه
بر ایشان واہل ایشان را چنان غالب بود که روزے یکی از حرمهای ایشان بخدمت
آمده گفت که فلان پسر شما بسبب گرسنگی بمعرض ہلاکت رسیده است شیخ فرموده
که بنده مسعود چه کند اگر تقدیر حق در رسیده واز جهان سفر کند رسنی در پای او بسته
وبیرون انگنید وهم شیخ فرمودند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد
ولادت ایشان در قصبه کهووال که از توابع ملتان است بوده ووفات ایشان روز
سه شنبه پنجم ماه محرم سال ششصد وشصت وچهار ہجری روی داده ومدت عمر
نود وپنج سال وقبر در پتن است مابین ملتان ولاہور زیارتگاه و تبرک

حضرت شیخ نظام الدین اولیاء رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است وبداؤن قصبه ایست از مضافات سنبهل
ولقب ایشان سلطان المشائخ از جانب الٰهی است ومرید وخلیفه شیخ فرید الدین
گنج شکر اند وحضرت سلطان المشائخ کامل وعامل بوده اند وجمیع علوم را بکمال داشتند
از مشائخ کبار در ہندوستان نامدار وعالی مقدار بوده وسلاطین وقت را با خواص
وعوام روے ارادت بخدمت ایشان بوده وهمه کس اعزاز واکرام ایشان را واجب
ولازم میدانستند ودر دار السلطنت دہلی اقامت فرموده به تعلیم مریدان وتربیت
ایشان اشتغال داشتند وخوارق وکرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاہده نمودند

سماع متعارف است و در بعضے ممنوع مثل سلسلۂ متبرکہ قادریہ و سید الطائفہ نیز سماع نمی فرمودند
و بعضے از اکابر گروہ چنانچہ شیخ الاسلام گفتہ اند کہ ذو النون مصری و شیخ شبلی و خراز و لوزی دراوا
ہمہ در سماع رخصت نمودہ نقل است از سلطان المشائخ کہ در خانقاہ شیخ سجستانی مجلس سماع بود
و درویشان صاحب حال و اہل حاضر بودند درین اثنا قوال این بیت را کہ از حضرت شیخ
احمد جام است خواند بیت کشتگان خنجر تسلیم را ٭ ہر زمان از غیب جانی دیگر است ٭ خواجہ
قطب الدین را حال متغیر شد و از ہوش رفتند مشائخانی کہ دران مجلس حاضر بودند از آنجملہ قاضی
حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی ایشان را بخانہ آوردند و قوالان ہمان بیت را
تکرار میکردند و حضرت خواجہ سماع میفرمودند چنانچہ شبانروز ہمین حال داشتند تا حال بر ایشان از گو
گشت روز دوشنبہ چہاردہم [۱۴] ربیع الاول بسال ششصد و سی و سہ رحلت نمود

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سرہ

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب است
رضی اللہ عنہ از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وحید الدین خجندی است در کمال
عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صائم الدہر بودہ اند در صمت و مرض
افطار مینمودند و مرید و خلیفہ حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اند و گنج شکر ازان گویند
کہ حضرت شیخ را ہفت روز گذشتہ بود کہ افطار نکردہ بودند و ضعف بر ایشان غالب شد
بخدمت پیر خود روانہ شدند و در اثنای راہ از ضعف پای ایشان بلغزید چنانچہ بر زمین افتادند
و در دہن مبارک ایشان پارۂ گل در آمد و تمام شکر شد از آنجا برخاستہ بخدمت پیر خود
رفتند و خواجہ فرمودند فرید گلی کہ بدہنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیدہ است
ہموارہ شیرین خواہی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند ہر کس کہ ایشانرا میدید
گنج شکر میگفت ایشان بخدمت حضرت خواجہ معین الدین چشتی نیز رسیدہ بودند حضرت
خواجہ معین الدین در باب ایشان فرمودہ اند کہ بختیار شاہبازی عظیم را بقید آوردہ است
کہ جز بسدرۃ المنتہے ایشان نگیرد و این شمعی است کہ اما خانۂ درویشان را منور سازد و قطب
و غوث وقت بودہ اند و خوارق عالیہ از ایشان بسیار بودہ و بظہور رسیدہ و آنقدر کرامات

صنایع بوده اند مرید و معشوق و نفس ناطقه و منظور نظر سلطان المشائخ اند گویند که میر از پیر خود التماس
نمودند که خسرو نام بادشاہان است و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از
برائے تو نامی التماس خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که بما
چنین نمودند که روز قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشائخ را کمال عنایت
و مهربانی نسبت بمیر بوده و از جمع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت
از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی از من بپرسند خواهم گفت که سوز سینه این ترک
الله و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه همیشه سوخته بود
گویند میر چهل سال صائم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشائخ بطریق طی ارض حج
گذارده بوده و سلطان المشائخ در باب میر فرموده اند بیت این خسرو ماست
ناصر خسرو نیست ✽ زیرا که خدائے ناصر خسرو ماست ✽ گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه
است و اشعار میر آنچه مشهور است از پنج لک کم و از چهار لک زیاده است سوائے
تصانیف هندی و از برکت آب دهن مبارک سلطان المشائخ این قدرت طبیعت
و شیرین سخنی حق تعالی بایشان داده بود و در شعر چنان قادر بودند که مطلع انوار را که در جواب
مخزن اسرار است در دو هفته تمام کرده اند و در اشعار ایشان یکه بیتهاست که کم کسے
بآن خوبی گفته باشد و این بیت از یکه بیتهائے ایشان است بیت زلفت ز هر دو
جانب خونریز عاشقان است ✽ چیزی نمیتوان گفت روئے تو در میان است ✽ و مضمونهائے
تازه عالی در اشعار میر آنقدر است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضے زیاده میشود
و همین طور در اقسام زبان و فنون علم هند بیمثل بوده اند و بجامعیت ایشان کم کسے
گذشته چون پیر ایشان را بسماع و نغمه کمال ذوق بوده روش
قوالے که الحال در هندوستان مشهور است و پیش از ان نبود اختراع نمودند
و خود میخواندند و سلطان المشائخ سماع میفرمودند نقل است که چون شیخ سعدی
بهندوستان آمدند در دهلی بمیر ملاقات نمودند و یک شب با میر بودند میر گفتند ما در خدمت شیخ
آورده گفتند آنچه از مال دنیا داریم این است هر چه فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند روغن چراغ بخر

گویند وقتی تجدید وضو کرده بودند خواستند که محاسن مبارک را شانه کنند شانه در طاق بود
کسی نبود که شانه را بدست ایشان رساند شانه از طاق بجنبید و خود را بدست ایشان رسانید
و حضرت سلطان المشایخ هر مجلس وعظ و وجد و سماع می نهادند و قوالان می خواندند و خود
بر خاسته سماع میشنودند و اگر کسی را میدیدند که تقلید هم سماع میکند بجهت ادب سماع
می ایستادند و تعظیم میفرمودند نقل است که شخصی را برات او گم شده بود نزد سلطان
جیو آمده عرض نمود فرمودند حلوا بر روح پاک حضرت گنج شکر فاتحه بده آن شخص
حلوا پز رفته قدری حلوا آورد و در کاغذ پیچیده چون کاغذ کشوده برات او
همین بود نقل است که پیش از وصال چهل روز چیزی خوردن ترک کردند
و باقبال فرمودند آنچه در اینجا است همه را ایثار کن که جبه نماند ولادت ایشان در قصبهٔ
بداؤن است سال ستین و ستمائه هجری وفات وقت چاشت روز چهارشنبه هیژدهم
ماه ربیع الآخر سال هفتصد و بیست و پنج رومی داده مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال
و نماز جنازه ایشان را شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرمود
که از ملتان برای همین نماز آمده بودم و قبر ایشان در دهلی نو بموضعی است که در آن سکونت
داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده بود و هر روز چهارشنبه خلقی انبوه
بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض از آن مکان متبرکه ظاهر است و الحال نذر و
نیاز بسیار بروضهٔ شریف ایشان میرسد و در سال یکبار عرس ایشان میشود و قوالان
میخوانند صحبت و مجلسی عظیم برپاست اکثری از مشایخ سلسلهٔ ایشان جمع میشوند و ایشان
سماع و وجد میکنند و حضرت سلطان المشایخ را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار مرید
فاضل و کامل مشهور و معروف اند امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین
غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رحمه الله

از امرای اوباشی هزاره لاچین اند و ترک بوده اند از ترکان نواحی بلخ مولد ایشان
موسی آباد است که مشهور به پتیالی است از توابع سنبهل است جامع انواع علوم و اقسام

این سخن بدلی آمد و می فرمودند راست است ... نقل است قلندری یا زده زخم بوجود مبارک ایشان زود ایشان در استغراقی که بودند ازان باز نیامدند و خون مبارک ایشان از زانو دامن روان شد چون مریدان را ازین حال خبر شد آمده قلندر را گرفتند خواستند که ایذا کنند فرمودند که هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ با و انعام دادند که مبادا در وقت کار روز دن آزاری بدو رسیده باشد و بعد ازان این قضیه سه سال وفات در شهر دهم رمضان وقت چاشت سال هفتصد پنجاه و هفت هجری روی داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است و این فقیر برآنجا رسید سید محمد گیسودراز از خلفای ایشان اند

حضرت شیخ برهان الدین غریب رحمه الله

از مریدان سلطان المشائخ اند حضرت شیخ ایشان را بطرف برهان پور و دولت آباد بجهت رواج اسلام و ارشاد ساکنان آن حدود فرستادند و شیخ حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان همراه کردند و از برکت قدوم ایشان اکثری ازان جامه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد گشتند و اخلاص و ادب ایشان به پیر خود بدرجه بود که تا بوقت وفات هرگز پشت بجانب موضع غیاث پور که توطن سلطان المشائخ بود نکرده بودند وفات و قبر ایشان در دولت آباد دکن است و این فقیر بآنجا رسیده

حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی رحمه الله

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبدالحق نیز تربیت یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد همه پسران عالم و عامل گشتند خصوصاً شیخ رکن الدین که در دوستی قدم برقدم والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان بظهور رسیده وفات ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوه است که از توابع دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس میگفتند

که امشب با تو صحبت داریم گویند که میرزا بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر از آن
نباشد چنانچه نقل است که درویشی بخدمت سلطان المشائخ بجهت گدائی رفت فرمودند که باز
چیزی حاضر نداریم امروز آنچه فتوح آید بتو خواهیم داد چون در آن روز هیچ فتوح نرسید فرمودند فردا
ایچنین چند روز گذشت فتوح از جائی نرسید کفش مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز
باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد در اثنای راه حضرت امیر خسرو که با بادشاه عصر بجائی
رفته بودند و از آنجا بدهلی می آمدند دوچار شدند میرزا از آن درویش پرسیدند که از سلطان المشائخ
خبر داری گفت بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک
خود را بمن داده اند گفتند میفروشی گفت بلی به پنج لک روپیه در صلهٔ قصیده که سلطان محمد بایشان
داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده بخدمت سلطان المشائخ
رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی چون سلطان المشائخ برحمت حق پیوستند
میرزا در دهلی حاضر نبودند و مردم از ایشان این قصه را پوشیده میداشتند چون
بدهلی رسیدند و این قضیه ناگزیر را شنیدند سر خود را تراشیدند و روی خود را سیاه
نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و خسرو
زنده بر روی آن این را گفته سر را بر قبر ایشان زدند بیهوش افتادند تا شش ماه
بعد از ایشان همیشه در غم و اندوه بودند تا بهمانجا روز چهارشنبه هیجدهم شوال در سال
هفتصد و بست و پنج هجری رحلت نمودند و قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رحمه الله

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اجل خلفای و مریدان سلطان المشائخ
نظام الدین اولیا اند در سن بست و پنج سالگی ترک و تجرید اختیار نموده ریاضتی عظیم
میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشائخ رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد
بایشان بوده و انقدر خوارق و کراماتی که از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان
سلطان المشائخ ظاهر نشده با وجودیکه در این سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین
سماع نمی فرمودند و می گفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را

عالم بوده اند در علم ظاہر و باطن وفات ایشان در سال پانصد و نہفتده ہجری واقع شده و قبہ ایشان در قزوین است

حضرت شیخ ابوالنجیب رحمہ اللہ

نام ایشان عبدالقاہر است و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان به دوازده واسطه بحضرت امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ میرسد و نسبت ارادت ایشان بدو جانب است یکی به شیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد و دیگر به شیخ وجیہ الدین عم ایشان که در سلسلۂ سہروردیہ مذکور خواہد شد ایشان در جمیع علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر گیلانی رضی اللہ عنہ مشرف گشته بودند نقل است که روزی به بغداد میگذشتند بدکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نکشته قصاب بخود بیفتاد و چون بخود باز آمد بصحت قول شیخ اقرار کرد و تائب شد آنچه بخاطر فقیر میرسد این است که اظہار کرامت شیخ را درین محل ضرور بود و دران دو حکمت است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند و دیگر اینکه ساعت توفیق توبۂ قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبہ دوازدہم ماہ جمادی الثانی سال پانصد و شصت و سه ہجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سرہ

مرید شیخ ابوالنجیب سہروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقائع ایشان کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ

کنیت ایشان ابوالجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه بایشان عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر کبری است و کبری از ان جہت گویند که در اوائل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند با ہر که مناظره و مباحثه میکردند بر وی غالب آمدند بدین سبب طامة الکبری می گفتند و لفظ طامه بجہت کثرت استعمال حذف شد و ایشانرا شیخ ولی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر ہر که افتادی

و فتوی می نوشتند و مرید شیخ عبد القدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف احمد عبد الحق و ایشان مرید پدر خود شیخ احمد عبد الحق و ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله اسرارہم گویند در اوائل حال روزی شخص غزلی باآواز خوش میخواند چون آواز بگوش شیخ جلال رسید بیہوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر نیم بسمل می طپیدند و می غلطیدند بعد از مدتی بحال آمدند درین طریقه آمدند ایشان را کرامات و خوارق عادات علیه ردی بوده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید مریدان الله اکبر الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده به نماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع میفرمودند و در قصبهٔ تهانیسر متوطن بوده اند و از مشائخ متاخرین در سلسلهٔ چشتیه از ایشان بزرگتری نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان کرد و هیچ واردی بر وظاهر نمی شد روزی شیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبری چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبهٔ ولایت میرسید و امروز این چنین کس نیست شیخ بر سر او مطلع شد و بجانب او نیز دیدند فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبهٔ ولایت حاصل شود درین اثنا آن مرید بیخود افتاد و بمرتبهٔ اعلی رسید و بعد اندک مدتی رحلت نمود شیخ فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار نیست وفات شیخ در روز جمعه بست و نهم ذی الحجه سال نه صد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف نود و شش سال و قبر ایشان در تهانیسر است تمام شد ذکر مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه قدس اسرارہم

بیان سلسلهٔ کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره حضرت شیخ ابوبکر بن عبد الله نساج رحمه الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم کرگانی اند و ذکر نسبت ارادت شیخ ابو القاسم گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسلهٔ کبرویه با سلسلهٔ خواجهای بزرگوار به شیخ ابو القاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری صحبت داشته اند و از شیخ ابو نساج پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفتند بدیدهٔ صدق در آئینهٔ طلب

حضرت شیخ احمد غزالی رحمه الله تعالی

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند برادر حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله

ده کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص سازند آخر آنرا بر یده ند و ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع مریدان ایشان کامل و عالم گشته بودند و اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و باباکمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضے گفته اند مولانا بهاء الدین ولد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابوسعید است و نام شرف بن المؤید بن ابو الفتح و اصل ایشان از بغداد است و از اجلۂ اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و حضرت شیخ را کمال عنایت و مرحمت با ایشان بوده ببرکت توجه حضرت شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند امادر اواخر حال بحسب تقدیر ازلی از شیخ مجد الدین قدری بی ادبی نسبت به پیر ایشان واقع شد از ایشان بحضرت شیخ رسید بر زبان گذشت که سرت برود و در دریا غرق شوی و سیری بهمان نهج خوارزم شاه بجرم و گناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت رسانید وفات ایشان در سال ششصد و هفت و بروایتے ششصد و شانزده هجری واقع شده و قبر در اسفراین است

حضرت شیخ سعد بن حموی رحمه الله

نام ایشان محمد بن مؤید ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشان را تصانیف بسیار است و وفات ایشان روز عید الضحی سال ششصد و پنجاه هجری روی داده و مدت عمر ایشان شصت و سه سال قبر ایشان در بحر آباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در او ائل ایشان را در اربعین نشانده ند در اربعین دوم بآنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان زدند فرمودند برخیز و بیرون ای بیت شعر عاشق مرا غم سازوار است ٭ تو معشوقی ترا باغم چه کار است ٭ وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری رسیده مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است

بمرتبہ ولایت میرسیدی چنانچہ روزی سوداگری بخانقاہ ایشان درآمد وحضرت شیخ حالت قوی داشتند نظر مبارک تمام اثر بمرو افتاد در حال بمرتبہ ولایت رسید پرسیدند از کدام مملکتے گفت از فلان مملکت اورا اجازت ارشاد نوشتند تادر ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند روزے بازی در ہوا دنبال گنجشکے کردہ بود ناگاہ نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بران افتاد وگنجشک گرفت وباز راگرفتہ پیش ایشان را فرود آورد و روزی بدر خانقاہ ایستادہ بودند ناگاہ سگے آنجا رسید ونظر انور حضرت شیخ بروی افتاد و در حال بخشش یافت متحیر وبیخود شد واز شہر بگورستان رفت وسر بزمین می مالید وہر جا کہ می آمد ومیرفت ہمہ سگان شہر گرد او حلقہ کردہ میگشتند ودست بردست نہادہ پیش اوی ایستادند چون دران نزدیکی بمرد وبفرمودۂ حضرت شیخ اورا دفن کردند وبرسر قبر او عمارتی ساختند وحضرت مولوی فرمودہ اند بیت یک نظر فرما کہ مستغنی شوم زابنای جنس سگ کہ شد منظور نجم الدین سگانرا سرور است ✤ وحضرت شیخ در فضیلت وطریقت وتصوف یگانہ وبی نظیر بودہ اند وخوارق وکرامات ایشان در عالم مشہور است ونسبت ارادت ایشان بدو طرف است یکی از شیخ عمار یاسر بہ ترتیبی کہ درین کتاب مذکور شد بشیخ ابو القاسم گرگانی میرسد وطریق دیگر از شیخ اسمٰعیل قصری بہ محمد ما نکیل واز ایشان بمحمد بن داوٗد واز ایشان بابو العباس ادریس واز ایشان بابو القاسم بن رمضان واز ایشان بحضرت ابو یعقوب طبری واز ایشان بابو عبد اللہ بن عثمان واز ایشان بابو یعقوب نہرجوری واز ایشان بابو یعقوب سوسی واز ایشان بعبد الواحد زید واز ایشان بکمیل بن زیاد واز ایشان بحضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ باین ترتیب بپیغمبر صلعم میرسد واز شیخ روزبہان بہرہ یافتہ بودند وفات ایشان دہم جمادی الاولی درسال ستمش صد وشہردہ واقع شدہ چون ملاکو بخوارزم رسید ودر آنوقت عمر ایشان زیادہ بر شصت بود شیخ اصحاب خود را مثل شیخ سعد الدین حموی وشیخ رضی الدین علی لالا وغیر ایشان را طلبداشتہ فرمودند زود برخیزید وبہ بلاد خود روید کہ آتشے از مشرق برافروخت تا مغرب خواہد سوخت ومرا اینجا شہید باید شد این بلائیست مبرم کہ علاج ندارد ونیزہ بردست مبارک خود گرفتہ وسنگ در بغل بر کردہ باکفار مقاتلہ ومجادلہ نمودہ بدرجۂ شہادت رسیدہ گویند کہ در وقت شہادت کاکل کافری راگرفتہ بودند بعد از شہادت

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفرائنی کسرقی رحمہ اللہ

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعی است از توابع اسفراین مرید شیخ احمد جورقانی اند از بزرگان و عارفان وقت بودہ اند ولادت ایشان در ماہ شوال ششصد و سی و ہفت یا نہ وفات در شب یکشنبہ چہاردہم جمادی الاولی سال ہفتصد ہجری رو دادہ و قبر در بغداد است

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از ملوک سمنان بود و در سن پانزدہ سالگی با سلطان وقت می بودہ اند و در سال ششصد و ہشتاد و ہفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی شدند صاحب ریاضت و مجاہدت و مقامات علیہ بودہ اند گویند کہ در مدت عمر یا صد و سی اربعین نشستہ اند ولادت ایشان در سال ششصد و پنجاہ و نہ وفات شب جمعہ بست و دوم رجب سال ہفتصد و سی و شش ہجری روی دادہ و مدت عمر ایشان ہفتاد و ہفت سال است و قبر ایشان در مقبرہ عماد الدین عبد الوہاب است درین ایام رسالہ بنظر در آمدہ کہ می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدولہ سمنانی است کہ در عقائد خود نوشتہ و بعضے سخنان دران رسالہ خلاف اہل سنت و جماعت بودہ و باجتہاد خود نوشتہ اگر فی الواقع آن رسالہ تصنیف و خط شیخ است پس پناہ میبرم بخدائے عزوجل از کسی کہ مخالف باشد در اصول و فروع از ائمہ اربعہ رضی اللہ عنہم

شیخ نجم الدین محمد الاوکانی رحمہ اللہ

مرید شیخ علاء الدولہ سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان در سال ہفتصد و ہفتاد و ہشت واقع شدہ و مدت ہشتاد سال و قبر ایشان در حصاری از اعمال اسفراین است

حضرت شیخ محمود زادہ کانی رحمہ اللہ

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبد اللہ و از اکمل مریدان شیخ علاء الدولہ سمنانی اند

حضرت امیر کبیر سید علی ہمدانی قدس سرہ

امیر سید علی ہمدانی رحمہ اللہ تعالے نام پدر ایشان شہاب الدین بن محمد است و میر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت از شیخ تقی الدین دوستی کردہ ایشان ہمسر

حضرت شیخ نجم الدین رازی رحمه الله

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و با شیخ صدر الدین قونوی و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقائق که مملو است از درر دقائق در بیان اشارات و رموز قرآنی ثانی ندارد و از تصانیف ایشان است و بر کمال حضرت شیخ هیچ شاهدے به از آن نیست وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار مزار ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رحمه الله

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان از غزنی است و پدر ایشان پسر حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و بصحبت شیخ احمد یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری از مشائخ را دریافته اند و از صد و بیست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند و در علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان وقت بوده اند و سفر هندوستان کرده بصحبت ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان در بتنده است از توابع حصار فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را شانه محاسن مبارک باشد از ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو هجری بوده و قبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود و این فقیر بآنجا رسیده نماز عصر در آن روضه متبرکه گذارده و در بها نزد اکثر مزارات مشائخ غزنی را طواف نموده مثل ملک بار پرنده و خواجه شمس العارفین و شیخ اجل سرزری و حکیم سنائی و امام محمد حدادی ابی محمد اعرابی و خواجه محمد باغبان که در ربیع الاول سال چهار صد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی بن نازو خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان صدیق اکبر اند پر فیض ترین مزارات غزنین مزار ایشان است و شیخ عثمان والد پیر علی هجویری و شیخ حاجی بلیدی ختم الاولیاء خواجه لقابل و تاج الاولیاء پادشاه پیر فالیزبان و غیرهم قدس الله اسرارهم

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورقانی رحمه الله

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبه عالی داشتند شیخ رضی الدین علی فرموده اند هر که با خاموشی احمد نشیند آنچه از جنید و شبلی یافته اند از وی نیز یابد وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و شصت و نه هجری بوده

اگر کسے درویش شود مال آن نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز گردد و از زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال شش صد و چهار و وفات وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سال شش صد و هفتاد و دو هجری واقع شده قبر ایشان در تربیت است

حضرت شیخ حسام الدین چلبی رحمه الله

نام ایشان حسن بن محمد بن حسن بن اخی ترک است حضرت مولوی رومی را کمال عنایت و التفات و تعلق با ایشان بوده از کبار خلفای مولوی بودند چون مولوی بجوار رحمت حق پیوستند روز هفتم چلبی حسام الدین با جمیع اصحاب پیش سلطان ولد رفتند و گفتند میخواهم که بعد ازین بر جاے پدر بنشینی و مخلصان را و مرید آنرا ارشاد کنی و شیخ راستین ما باشی و من در رکاب تو غاشیه بر دوش نهاده بندگی تو کنم و این بیت بخواندند بیت بر خانهٔ دل ای جان آن کیست ایستاده ٭ بر تخت شه که باشد جز شاه شاهزاده ٭ سلطان ولد بسیار بگریستند و فرمودند که الصوفی اولی بخرقته والیتیم احری بحرقته همچنان که در زمان والد خلیفه و بزرگوار بودی همچنین خلیفه و بزرگوار مائی وفات ایشان در سال شش صد و هشتاد و سه هجری بوده است

حضرت سلطان ولد رحمه الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجادهٔ ایشان و علوم ظاهر و باطن را از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلبی و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارهم کسب نموده اند و حضرت مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور ما وجود تست و این سخنان قول من است و تو فعل منی و گفته اند روزی والد من گفتند که ای بهاء الدین اگر خواهی که دائم در بهشت برین باشی با همه کس دوست شو و کین کسی را در دل مدار و این رباعی را نخواندند رباعی بیشی طلبی ز هیچکس بیش مباش ٭ چون مرهم و موم باش و چون نیش مباش ٭ خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد ٭ بدگوی و بدآموز و بداندیش مباش ٭ ولادت ایشان در لارنده سال شش صد و بست و سه و وفات شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازده هجری واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب شب آنست که بینم شادی ٭ دریابم از خدای خود آزادی ٭ تمام شد ذکر مشائخ سلسلهٔ علیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم

مرید شیخ علاء الدولہ سمنانی بودہ نمودہ اند و بفرمودۂ پیر خود حضرت شرف الدین محمود شاہ نوبت
ربع مسکون را سیر کردہ اند و صحبت ہزار و چہار صد ولی را دریافتہ و چہار صد ولی را در یک مجلس
دیدہ اند و ابتدای اسلام در کشمیر ببرکت مقدم شریف ایشانست و امروز خانقاہ ایشان در کشمیر موجود است
وفات ایشان در ششم ذی الحجہ سال ہفتصد و ہفتاد ہجری رو نمودہ و قبر در ختلان است

حضرت شیخ بہاء الدین ولد

بعضے گفتہ اند مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است
از فرزندان حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ اند و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد
بن خوارزم شاہ است کہ باشارۂ حضرت رسالت پناہ صلعم دختر خود را بحسین بن احمد نکاح
کردہ بود و شیخ بہاء الدین ولد ازان متولد شدند بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات
بودہ اند و بشیخ شہاب الدین سہروردی ملاقات نمودہ بودند وفات ایشان در سال
شش صد و بست و ہشت ہجری بودہ و قبر در قونیہ است

حضرت مولانا جلال الدین رومی رحمۃ اللہ

مشہور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بہاء الدین محمد و اصل ایشان بلخ است
و نشو و نما در روم بودہ مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم و صاحب حال و وجد بودہ اند گویند
کہ چہار صد طالب علم ہر روز بدرس ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و تصوف
است گویند کہ در سن شش سالگی بعد از سہ چہار روز یکبار افطار می کردند و درہمین سن روزے
با کودک چند بر بامہای خانہا سیر میکردند یکے از کودکان گفت بیا تا ازین بران جہیم مولانا
فرمودند این نوع حرکت از سگ و گربہ می آید حیف باشد کہ آدمی بانہا مشغول شود اگر در جان
شما قوتی ہست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غائب شدند کودکان فریاد
برآوردند بعد از لحظہ رنگ دگرگون گشتہ و چشم متغیر شدہ باز آمدند گفتند در زمانیکہ با شما سخن میکردم
دیدم کہ جماعتے سبز قبایان مرا از میان شما گرفتند و گرد آسمان ہا گردانیدند و عجایب ملکوت را
بمن نمودند چون فریاد و فغان شما شنیدند باز آوردند و مولوی فرمودند مرغی کہ از زمین
پرد اگرچہ بآسمان نرسد اما این قدر باشد کہ از دام دور تر باشد و بر مذہب حنفیہ

اہل طریقت و در ریاضت و مجاہدت ممثل بوده اند مرید رویم اند و منصور حلاج را دریافته بودند
و با ابوالحسین مالکی و ابوالحسین فزین و ابوالحسین وراج صحبت داشته اند در علوم ظاہر و باطن
کامل و شافعی مذہب بوده اند در تصوف ایشان را تصانیف بسیار است و طریقۂ خفیفه منسوب است
بایشان و طراز مذہب شیخ حضور و غیبت است نقل است که شیخ ابوعبداللہ خفیف فرموده اند
در ابتدا خواستم که بحج روم ببادیه رسیدم رسنی و دلوی داشتم تشنگی بر من غلبه کرد چاہی دیدم آہوی
از آن آب میخورد چون بسر چاه شدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خداوندا عبداللہ را قدر کم ازین آہو
آوازی شنیدم که این آہو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت و تو دلو و رسن داری وقتم
خوش گشت و دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجربه کردیم اکنون باز گرد و آب خور
باز گشتم آب سر چاه آمده بود خوردم و طہارت کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند
که در مصر جوانی و پیری ہمیشه مراقب می باشند آنجا رفتم دیدم ہر دو بقبله نشسته اند سه بار
بر ایشان سلام گفتم جواب نداد ند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دہید آن جوان سر
بر آورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی مانده ازین اندک
نصیب بسیار ستان یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می پردازی این بگفت و سر فرو برد و من
گرسنه و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی را فراموش کردم و دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده
با ایشان بنماز پیشین و نماز عصر گذاردم و گفتم مرا پندی دہید گفتند یا ابن خفیف ما را
از زبان پند نبود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دہد سه روز آنجا بودم درین مدت خوردن
و خفتن در میان نبود با خود گفتم چه سوگند دہم تا مرا پندی دہند جوان سر بر آورد و
و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دہد و ہیبت بر دل تو افکند و ترا
بزبان فعل پند دہد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال سه صد و ہفتاد و یک ہجری
بوده وقت ایشان در شیراز و مدت عمر بقولی نود و پنج سال و بقولی یکصد و چہار است

حضرت شیخ ابوالعباس نہاوندی رحمة اللہ

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان نہاوند است شاگرد جعفر حذاء
و مرید شیخ ابوعبداللہ خفیف اند شیخ ابوالعباس فرموده اند آنانکه خداوند ہست داند

ذکر مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ سهروردیه منسوب است بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رحمه الله

دینور شهریست از شهرهای جبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشائخ عراق اند در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانهٔ آفاق و از اکمل مریدان سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله ایشان فرمودند چهل سال است که بهشت را با هرچه در وست برمن عرض میکنند گوشهٔ چشم بعاریت بآن نداده ام وفات ایشان در سال دوصد و نود و نُه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشائخ و مرید ممشاد دینوری بودند وفات ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت شیخ محمد عمویه رحمه الله تعالی

نام پدر ایشان عبد الله است از اجلهٔ مشائخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ احمد اسود دینوری اند

حضرت شیخ الشیوخ رویم رح

کنیت ایشان ابو . است و ابوبکر و ابو الحسین و ابو سفیان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن را کسب نموده بودند و آنرا پوشیده میداشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطائفه حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگرچه رویم خود را شاگرد جنید مینمود اما وی بهتر است از حضرت جنید و من سوئی ازوی دوست تر دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند که هرگز دیده من کس ندیده است بجو رویم که در توحید سخن گفتی که گو ییدر او اخر عمر در میان دنیاداران خود را پنهان کردند اما بآن شغل محجوب نمی گشتند سید الطائفه فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال سه صد و سه هجری روی داده و . در شونیزیه بغداد است

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمه الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت و مقتدای

از خدای تعالےٰ خبر میدہد و منتظر باش برکات و دیدار ویرا چون نشستم شیخ ابوالنجیب گفت یا سیدا این برادر زادہ من بعلم کلام مشغول است ہرچند منع میکنم ازان باز نمی ایستد غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کردہ گفتم فلان کتاب و فلان کتاب دست مبارک خود را بسینۂ من فرود آورد و واللہ کہ یک لفظ ازان کتب بر حفظ من نماندہ بود و خدای تعالےٰ ہمہ مسائل آنہا بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا فرمودند کہ اینچہ یافتہ ام از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است نقل است از شیخ نجم الدین مرید شیخ شہاب الدین کہ وقتے نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روز چہلم در واقعہ دیدم کہ حضرت شیخ شہاب الدین بر کوہی بلند نشستہ اند و جواہر بسیار پیش ایشان و خلقے بسیار در دامن آن کوہ جمع آمدہ اند شیخ آن جواہر را بر خلق می اندازند و آنہا می چینند و ہمین کہ روبکمی کرد باز زیادہ میشود گویا کہ پیش شیخ چشمہ ایست از جواہر چون از خلوت برآمدہ پیش شیخ رفتم پیش از آنکہ ازین واقعہ خبر کنم فرمودند انچہ در واقعہ دیدی حق است این وامثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر است رضی اللہ عنہ ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد وسی ونہ ہجری بودہ وفات در غرۂ محرم سال ششصد وسی و دو روے داوہ و قبر ایشان درون شہر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ را مریدان بسیار بودہ اند ہمہ فاضل و کامل و مشہور چون شیخ بہاء الدین زکریای ملتانی و شیخ نجیب الدین علی برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ را نیز تصانیف بسیار است

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمہ اللہ

نام شیخ محمد بن عطا راست و اصل و مولد ایشان بخاراست و از اکمل مریدان شیخ الشیوخ اند و در فضیلت و طریقت یگانۂ عصر و سبب ترک ایشان این است کہ در واقعہ دید کہ حضرت رسالت پناہ صلعم ایشانرا بسوی خود طلب فرمودند فردای آن ترک تعلقات نمودہ سفر بغداد اختیار کردہ بعد از رسیدن آنجا مرید شیخ شہاب الدین سہروردی گشتند و باخواجہ قطب الدین بختیار اوشی و گنج شکر صحبت داشتہ اند ناگوری ازان جہت گویند کہ پیش از ترک و تجرید قاضی شہر ناگور بودند وفات ایشان در سال ششصد وچہل وسہ ہجری بودہ

اگر دست چپ ایشان را از مشغول دارد بدست راست دست چپ خود را ببرند ہم فرمودہ اند
کہ در ابتدا کہ مرا در این کار گرفت دوازدہ سال سر بہ گریبان خود فرو بردم تا یک گوشہ دل مرا
ببین شوند و نیز گفتہ اند کہ ہمہ عالم در آرزوی آنند کہ حق تعالے یکساعت ایشانرا بود و من در آرزوے
آنم کہ حق تعالی یک ساعت مرا ببین دہد تا بینیم کہ خود چہ چیزم و کجایم وفات ایشان
در سنہ صد و نود و ہجری بودہ است

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمہ اللہ

مرید شیخ ابو العباس نہاوندی اند و از کبار مشائخ وقت ایشان را کرامات و خوارق بسیار است
وفات ایشان روز چہارشنبہ غرہ رجب سال چہارصد و پنجاہ و ہفت ہجری

حضرت شیخ وجیہ الدین رحمہ اللہ

از اجلۂ مشائخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف است و ہر دو طریقہ
بسید الطائفہ میرسد یکی از شیخ عمویہ بمشاد دینوری و دیگر از اخی فرخ زنجانی برویم و ایشان
پیر شیخ ابو النجیب سہروردی اند و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری سہروردی اند از اولاد
ابوبکر صدیق اند رضی اللہ عنہ شیخ الشیوخ و قطب و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل
و پیشوای وقت بودہ اند و مذہب امام شافعی داشتند طریقہ ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر
صلعم بودہ و در بغداد مشہور ترین متاخران بودہ اند مرید عم خود اند شیخ ابو النجیب سہروردے
و ذکر شیخ ابو النجیب در سلسلۂ کبرویہ مذکور شدہ و حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین
عبد القادر گیلانی رضی اللہ عنہ را دریافتہ اند و ببرکت ملازمت آنحضرت فوائد عظیم
و بہرہ تمام حاصل نمودہ اند و خواص و عوام بغداد را روے ارادت بخدمت ایشان
بود نقل است کہ شیخ شہاب الدین فرمودہ اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند دران یادگرفتم و عم من مرا از ان منع میکرد روزی عم من بزیارت حضرت شیخ
عبد القادر رضی اللہ عنہ آمد و من باوی بودم مرا گفت حاضر باش کہ بر مردی میروم کہ دل وی

بر پای ایستاده و در آنخانه طناب ابسته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آنسرور مرا طلبیده اند و شیخ الشیوخ دست مرا گرفته به قدمبوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنسرور را اشارت بخرقه از خرقهای که آویخته بود فرموده گفتند عمر این خرقه را به بهاء الدین بپوشان و شیخ الشیوخ آنچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت ایشان رسیدم همان خانه همان خرقه بطناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ برخاسته خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند ای بهاء الدین این خرقهٔ رسول است صلعم و من در میان واسطه بیش نیم و کسی را بی اجازت نتوانم داد به رخصت شیخ الشیوخ بملتان آمده متوطن شده بارشاد طالبان مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدوم ایشان بهدایت رسیدند و اهل آن دیار تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز دران دیار همه مرید ایشانند و کرامات و خوارق ایشان ظاهر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش در قلعه کوٹ کرور سے نموده و فات روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و شش هجری بوده مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان در شهر ملتان است بحصار قدیم

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اکابر مریدان شیخ بهاء الدین زکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاء الدین در خانهٔ ایشان بود و اصل ایشان از همدان است در صغر سن حفظ قرآن کردند و در هفده سالگی تحصیل علوم نموده درس میگفتند و دیوان ایشان مشهور است لمعات نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات ایشان ذی قعده سال هشت صد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بوده اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهته الارواح و سوالات و گلشن راز از ایشان است و مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند وفات ایشان

وقبر ایشان بموجب وصیت پایان خواجہ قطب الدین بختیار کاکی در دہلی است و این فقیر
بزیارت ایشان رسیدہ

حضرت شیخ نجیب الدین علی برغش رحمہ اللہ

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدای حال محبت فقرا می ورزیدند و با ایشان می
بودند پدر ہر چند لباسہاے فاخرہ می ساخت و طعامہای لذیذ میداد بآن التفات نمی کردند
و میگفتند من جامۂ دنیا داران نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینہ می پوشیدند و مرید
شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی اند و عارف و کامل و عالم بودہ اند ایشان را
سخنان لطیف و رسالہای شریف بسیار است وفات ایشان در سال ششصد و ہفتاد
و ہشت ہجری بودہ و قبر در شیراز است

حضرت شیخ عبدالرحمن بن علی برغش رحمہ اللہ

لقب ایشان ظہیر الدین است مرید و خلیفہ رشید پدر خود بودند و صاحب مقامات بلند
و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پارۂ از خرقۂ مبارک خود فرستادند
کہ آنرا بپوشانند اول خرقہ کہ در دنیا پوشیدہ اند آن بود وفات ایشان در سال ہفتصد
و شانزدہ ہجری بودہ است

حضرت شیخ بہاء الدین زکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیہ الدین بن کمال الدین علی شاہ
قریشی و باصل از ملتان در علوم ظاہر و باطن و فقہ و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل
و قطب و غوث وقت و در عہد شیخ الاسلام و از بی نظیران روزگار حنفی مذہب بودہ از اکمل مریدان
و اجل خلفا و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی اند و صاحب کرامات عالیہ
و مقامات و خوارق ظاہرہ بودند گویند کہ چون از سفر حج مراجعت نمودہ بغداد رسیدند
شیخ الشیوخ را دریافتہ مرید شدند و طریق خرقہ پوشیدن ایشان چنین است کہ بعد از اینکہ
بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظر بودند کہ کی خرقہ بپوشانند روزے در واقعہ می بینند
کہ سرور کائنات خلاصۂ موجودات پیغمبر صلعم در خانۂ نشستہ اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان

سید راجوی قتال ایشان ہم از اولیای بوده اند اگرچه مخدوم جہانیان را تربیت ظاہر بجا پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدرالدین ابن شیخ زکریای ملتانی اند در ہر وادی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانه روزگار گشتند و مخدوم جہانیان ازان جہت گویند که روز عیدی بروضه حضرت شیخ بہاءالدین و شیخ صدرالدین رفته التماس عیدی کردند آواز آمد که حق تعالے ترا مخدوم جہانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بروضه شیخ رکن الدین رفتند از آنجا نیز ہمین آواز آمد چون بیرون آمدند ہر کس مخدوم جہانیان میگفت خوارق و کرامات زیاده از حد ایشان بظہور رسیده و در مکه معظمه که رفتند با امام عبداللہ یافعی ملاقات کردند و میان این دو عزیز اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر ازان نباشد و از مکه معظمه که باز ہندوستان آمدند در دہلی بحضرت شیخ نصیرالدین چراغ دہلی ملاقات نموده خرقه متبرکه چشت را از ایشان پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال ہفتصد و ہفت ہجری و وفات وقت غروب آفتاب روز چہارشنبه عید الضحیٰ سال ہفتصد و ہشتاد و پنج واقع شد و مدت عمر شریف ہفتاد و ہشت سال و سه ماه بست و شش روز و قبر او در اچه ملتان است

برہان الدین قطب عالم رحمه اللہ

کنیت ایشان ابومحمد است و نام عبداللہ بن ناصرالدین احمد بن مخدوم جہانیان درین قبیله اکثرے بزرگ و صاحب حال و در علم ظاہر و باطن بکمال و مرید آبای کرام خود بوده اند و خوارق و کرامات علیه از ایشان بظہور پیوسته نقل است که شبے بجہت تہجد برخاسته بودند چون شب تاریک بود پاے ایشان بچوبے رسیده آزار یافت و ایشان ندانستند که آن چیست فرمودند سنگ است یا آہن چوب یا چه چیز است چون صبح شد و مردم آنرا دیدند بروشنی که از زبان ایشان برآمده بود آن چوب پاره بحالت اصلے نمانده و شمه ہم سنگ و ہم آہن و ہم چیز دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال ہزار و چہل و نه ہجری است نزد فرزندان ایشان در احمدآباد که مسکن ایشان بود موجود است و ولادت ایشان چہاردہم رجب سال ہفتصد و نود وفات وقت طلوع آفتاب ہشتم ذیحجه سال ہشت صد و پنجاه و شش ہجری بوده و مدت عمر شصت و ہشت سال و چہار ماه

در دہم شوال سال ہفتصد و ہشردہ ہجری بودہ و قبر ور شیخ ہراتست

حضرت شیخ صدر الدین محمد رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو الغنائم است فرزند رشید و مرید کامل و خلیفہ جانشین شیخ بہاء الدین زکریا اند و در ملتان بخانقاہ والد بزرگوار خود ہژدہ سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بی نہایت است وفات شیخ روز سہ شنبہ بست و سوم ذیحجہ سال ششصد و ہشتاد و چہار ہجری بودہ و قبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمہما اللہ

حضرت شیخ رکن الدین رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو الفتح است و لقب ایشان فضل اللہ فرزند خلف و مرید رشید و خلیفہ پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بہاء الدین زکریا اند پنجاہ و دو سال بر سجادۂ پدر و جد بزرگوار نشستہ بارشاد طالبان قیام داشتند و صاحب علوم ظاہر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل الشان بودہ اند نقل است کہ وقتی والدۂ ایشان بسلام حضرت شیخ بہاء الدین آمدہ بودند دران ایام کہ شیخ رکن الدین ہفت ماہہ در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاستہ تعظیم نمودند والدۂ شیخ رکن الدین را تعجب آمد کہ سبب تعظیم برای شخصی است کہ در شکم شما است او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان در نہم جمادی الاولی سال ہفتصد و سی و پنج ہجری روی دادہ مدت عمر ہشتاد و ہشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار است

حضرت مخدوم جہانیان رحمہ اللہ

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان است اول بارکسی کہ از بخارا ازین قبیلہ بہندوستان آمد جد ایشان است کہ سید جلال بخاری سرخ میگفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بہاء الدین زکریای ملتانی شدند از بزرگان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاہر و باطن بودہ اند و ایشان را سہ فرزند بودہ است یکی سید احمد کبیر دوم سید بہاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بودہ یکی قطب و غوث وقت شیخ المشائخ و مشرف اہل زمانہ در روزگار یگانہ سعد زاہد زبیان و اعیان مخدوم جہانیان و دوم

می شناختی فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم گوید برو که ترا بوی بخشیدم پس وقتیکه
بشناخت نسبت پیوند دو سبب نجات میگردد و بمهر دوستان او گرفتن سیرت ایشان
و پی بردن باحسان با ایشان بهتر و اولی تر لهذا هرکس خود را در یک سلسله منسلک میسازد و این
فقیر خود را در سلسله متبرکه معظمه قادریه منتظم گردانیده و دست در دامن باسعادت قطب ربانی
غوث صمدانی پادشاه مشائخ امام ائمه پیر دستگیر شاه محی الدین عبدالقادر جیلانی
رضی اللہ عنہ زده امیدوار است که از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید و
حق تعالی این کمینه بندهٔ خود را با ایشان به بخشد بدانکه اسامی بزرگان که درین سلسلها مذکور
شده اند عدد ایشان منحصر درین نیست بلکه از اکابر و مشائخ این سلسلها بسیاری از اکمل اولیا
و صاحب مقامات علیا بوده اند اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز
برای رعایت ترتیب ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از ربط نیفتد این فقیر بذکر همین
بزرگان عالی شان و عالیجاه اختصار نمود ذکر مشائخ متفرقه و اکابر که سوای سلسلهای
مذکور اند چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهای ظاهر نشد اما تاریخ تولد و
وفات بهم رسید ازین جهت احوال ایشان را در فصل علیحده به ترتیب سال و فات نوشت

حضرت مالک دینار رحمه اللہ

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانه بودند و بحضرت
شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک ازان جهت گویند که وقتی بر کشتی سوار شدند چون بمیان
دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند گفتند هیچ ندارم ایشان را چندان زدند
که بیهوش افتادند چون بهوش باز آمدند بار دیگر مزد طلبیدند بار در جواب گفتند ندارم
دیگر بار ایشان را بزدند گفتند پای ترا گرفته در دریا می اندازیم چون این را گفتند ماهیان
از دریا بر آمدند و در دهن هر یک دیناری ایشان دست را دراز کرده یک دینار گرفتند
و بایشان دادند چون اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در پای ایشان افتادند و عذر گناه
خواستند مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی غائب شدند
نقل است که سفر نمودند حق تعالی امت حضرت سید المرسلین را دو چیز داده است

وبست وچہار روز و . ایشان در موضع بتوہ از مضافات احمد آباد و گجرات واقع است ﷺ

حضرت سراج الدین شاہ عالم

کنیت ایشان ابو البرکات است و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفہ رسیدہ پدر بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بودہ اند بظاہر و باطن سید وقت خود گویند کہ حلیۂ ایشان بحلیہ مبارک پیغمبر صلعم مشابہ و موافق بودہ و عمر و نام و الدین و دایۂ ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام والدین و مرضعۂ آنحضرت بودہ علیہ الصلوٰۃ والسلام نقل است کہ ضعیفہ مرید ایشان بود و یک پسر داشت چہار پنج سالہ بیماری بہم رسانیدہ فوت شد آن ضعیفہ جزع و فزع تمام آمدہ دست بدامن ایشان زدہ و الحاح نمود کہ تا فرزند مرا بمن باز ندہید دست از دامن شما باز ندارم چون جزع و تضرع از حد گذشت تسلی او نمودہ بدرون رفتند و ایشان را نیز فرزندے بود صغیر آن طفل را بر داشتہ بدو دست روے بآسمان کردند و گفتند الٰہی آن طفل نشد این طفل فی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمدہ آن ضعیفہ را فرمودند برو کہ فرزند تو زندہ است چون آن زن بخانہ رفت فرزند خود را زندہ یافت ولادت ایشان سیزدہم ذیقعدہ سال ہشت صد و ہفدہ وفات شب شنبہ بستم جمادی الاخری سال ہشت صد و ہشتاد ہجری بودہ و مدت عمر شریف شصت و سہ سال و قبر ایشان در شہر احمد آباد زیارتگاہ است الحمد للہ کہ باتمام رسید و باختتام انجامید بپاس امداد روح مقدس مطہر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ ذکر اکابر و اولیای پنج سلسلہ مشہور و معروف کہ سلسلۂ معظمہ قادریہ و سلسلۂ متبرکہ نقشبندیہ و سلسلۂ علیہ چشتیہ و سلسلۂ شریفیہ کبرویہ و سلسلۂ کرمہ سہروردیہ قدس اللہ اسرارہم باشد بدانکہ مدار استقامت عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم ازین سلسلہای عالیہ است و اکثر اہل اسلام از خواص و عوام خارج ازین سلسلہای نیستند چرا کہ بی وسیلہ و دستگیری این بزرگان دین رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان ازین جہان بس دشوار است و نجات در عقبی بے آنکہ کسی درین سلسلہای عالیہ منتظم باشد بآسانی متصور نیست چنانچہ در خبر است از حضرت رسالت پناہ صلعم کہ روز قیامت بندہ نومید ماندہ باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانہ و تعالے گوید بندہ من فلان دانشمند را در فلان محلہ

نه از ان ریاست و یکی از بهر خدا اگر از ان یک جزو که از بهر خداست در دل یک قطره آتش بیاید بسیار بود و هم فرموده اند زهد نه پلاس پوشیدن و نه نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نه بستن است و امل کوتاه کردن است و هم فرموده اند که اگر به نزدیک خدای شوی با گناه بسیار کرسیان تو و خدا ابود آسان تر از آنکه یک گناه سیان تو و بندگان او بود و فرموده اند یقین آنست که متهم نداری خدای را در هر چه بتو رسید وفات ایشان به بصره سوم ماه شعبان سال یک صد و شصت و یک هجری بوده و بقولی سه صد و دو مدت عمر شریف شصت و سه سال چون ایشان را غسل میدادند در پیشانی ایشان نوشته دیدند فسیکفیکهم الله

حضرت داؤد بن نصر طائی رحمه الله

کنیت ایشان ابو سلیمان است شاگرد امام المسلمین ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و مرید حبیب راعی و از مقتدای مشائخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقیه الفقها بودند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند نقل است که یکی در پیش ایشان نشسته بود و در ایشان می نگریست فرمودند نه دانی چنانچه بسیار گفتن کراهیت دارد بسیار دیدن نیز مکروه است ایشان فرمودند ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را تو وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت تکبیر گوی که این هر دو محل محابست وفات ایشان در سال یکصد و شصت و دو بقولی پنج هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است

حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان آبان بن صمعه است از متقدمان و بزرگان مشائخ و مقتدای این قوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید حضرت شیخ حسن بصری اند و صائم الدهر می بودند روزی با شیخ حسن بصری بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند ای عتبه این مرتبه بچه یافتی فرمودند که تو سی سال است که آن می کنی که میفرمایند و من آن میکنم که او میخواهد و این اشارت به تسلیم و رضاست گویند شبی تا روز شخفتند همین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم روزی شخصی پیش ایشان آمد و گفت ای شخص میخواهم که از تو چیزی به بینم گفتند بخواه انچه می خواهی

که نه جبرئیل را داده و نه میکائیل را ... گر جهان را ... ید مرا من شمار یا و کنم دم ادعونی استجب لکم و از من بطلبید تا من قبول کنم فرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی سیفرماید هر عالمی که دنیا را دوست دار و کمترین چیزیکه باوی کنم آن بود که حلاوت ذکر و مناجات خویش از دل او بر دارم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده

...ت شیخ حبیب عجمی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو ... است و آن از فارس و ایشان را حبیب عجمی میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند و بسیاری از ائمه و مشائخ کبار را دریافته اند نقل است که خونی را بردار کردند همدران شب خونی را بخواب دیدند در بهشت خرامان با حلها پرسیدند تو قتال بودی این درجه از کجا یافتی گفت دران ساعت که مرا بردار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا کرد این همه از برکت است وفات ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در بصره است

حضرت شیخ سفیان ثوری رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده اند از بزرگان و مقتدای و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از مجتهدان یگانه و شاگرد حضرت امام اعظم رضی اللہ عنہ بوده و بسیاری از مشائخ را دیده اند و بیست و سه سال متصل شب نخفته اند فرمودند هرگز حدیثی نه شنیدم از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان هرگز از کسی چیزی نمی گرفتند که اگر دانم در ان جهان در رنج مانم میگیرم و روزی ایشان بیمار شدند خلیفه طبیب ترسائی داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون طبیب قاروره بدید گفت که از خوف آلهی جگر این مرد خون شده و پاره پاره گشته از مثانه بیرون می آید و در دنیا که چنین مرد بود آن دین باطل نباشد این گفت و فی الحال اسلام آورد خلیفه گفت پنداشتم که طبیبی بر بالین بیمار میفرستم خود بیمار پیش طبیب فرستادم شیخ عبد اللہ مبارک فرموده اند که از هزار و صد بزرگ شنیده ام که میگفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام گویند جوانی را حج فوت شده بود آهی کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه بتو دادم تو این آه بمن ده گفتا دادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را میگویند که سود کردی اگر همه اهل عرفات قسمت کنی تو نگر شوند نقل است که سفیر سودند اگر به ده خرد ست

گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم گفتند چه آفت هر که پیش از مرگ آید اگرچه دیر آمده باشد زود آمده است شیخ فرمودند سه چیز قرین فقرست فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس سه چیز لازمه توانگرانست رنج تن و شغل دل و سختی حساب شهادت ایشان در سال یکصد و نود و چهار ہجری بوده قبر ایشان در ختلان است

حضرت شیخ یوسف اسباط رحمه الله

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل یگانه بوده اند و شیخ فرید الدین عطار ایشان را از زهاد تابعین نوشته اند گویند هفتاد هزار درم میراث یافته اند و هیچ از ان صرف خود نه نمودند بفقرا دادند برگ خرمای یافتند و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان در سال یکصد و نود و شش ہجری واقع شده است

حضرت ابو سلیمان دارانی

نام ایشان عبدالرحمن بن احمد بن عطیه است و از قدمای مشائخ شام اند و علمای این قوم در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بوده اند و دارا دیهی است از دهای دمشق از ایشان پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز یکی نبود در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و پانزده ہجری بوده و قبر در موضع دارا است

حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله

نام پدر ایشان غیاث است که مولانای زید بن الخطاب بوده از متقدمان مشائخ اند و اصل ایشان از مریس است و آن قریه ایست از توابع مصر گفته اند که در دلی که دنیا مقام کند بیرون میرود از ان دل آخرت و نیز گفته که از سخنان این طائفه هیچ چیز بدل من قرار نگرفت تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بران نیافتم و نیز گفته اند افضل اعمال خلاف خواهش نفس است وفات ایشان در ذی حجه سال دو صد و شانزده ہجری و بقولی نوزده بوده است

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل است و از متقدمان مشائخ موصل بوده اند و با سی کس از بزرگان صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که اول بار که عبدالله حق را رحمه الله

گفت خرمای تر میخواهم وقت خرمای تر نبود زنبیلی بدست او دادند که پر از خرمای تر بود
وفات ایشان در سال یک صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت امام عبد اللہ بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی اللہ عنہ در فنون علوم جامع و صاحب کشف و کرامات واز معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند و مشائخ کبار را دریافته اند نقل است که روزی در کوچه میگذشتند نابینای را گفتند که عبد اللہ مبارک می آید هر چه می باید بخواه نابینا گفت دعا کن تا حق تعالے چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالے چشم باو باز داد و صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والدۂ امام عبد اللہ روزی بباغ بطلب ایشان رفت و ایشان را خفته یافت و دید که ماری بزرگ شاخ ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان در سال یکصد و هشت در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بوده

حضرت محمد صبیح المشهور بابن سماک رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای این قوم و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند بهترین تواضع آنست که خود را بر هیچکس فضل ننهی و فرموده اند طمع رسنی است در گردن و بندیست بر پای بردار تا برهی
وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و سه هجری بوده

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ ست از قدمای مشائخ و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت امام موسی کاظم را دریافته اند و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند و حنفی مذهب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم ادهم پرسیدند که شما در معاش چه می کنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شیخ شقیق فرمودند سگان خراسان نیز چنین میکنند سلطان گفت پس شما چون میکنید فرمودند تا چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر پیشانی ایشان دادند و گفتند استاد توئی روزی شخصے بخدمت ایشان آمد و گفت ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم که توبه کنم

حضرت شیخ احمد بن الحواری رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوالحسن است واصل از دمشق مرید ابوسلیمان دارانی اند و والد ایشان نیز از مستورعات وعارفان بودند خاندان ایشان خاندان زہد و ورع بوده و از بزرگان این قوم ممدوح مشائخ اند گویند ایشان را ابوسلیمان دارانی عہدی بوده که ہرگز مخالف فرمان او نکنند روزی سلیمان در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابوسلیمان گفتند تنور تافته شد چه میفرمائی ابوسلیمان جواب نداد و سه بار مکرر گفتند ابوسلیمان را دل به تنگ آمد گفته برو و در آنجا بنشین ابوسلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از آن یاد ایشان آمد که با احمد چه گفته باز فرمودند احمد را بجویند در تنور خواهد بود چون جستند در تنور یافتند و یک موی ایشان نه سوخته بود وفات ایشان در سال دوصد وسی و دو ہجری بوده است

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابوعبد الرحمن واصل از بلخ حنفی مذہب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب علوم ظاہر و باطن بوده اند گو ایشان اصم نبوده اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت در اثنای سخن ازوی بادی جدا شد بجہت دفع خجالت او گفته آواز بلند تر کن که من نمی شنوم و خود را چنان فرا نمودند که گوش ایشان گران است و آنرا نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان باند گویند به سفر میرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواہی خدای بس و اگر ہمراه خواہی کرام کاتبین بس و اگر عبرت خواہی دنیا بس و اگر مونس خواہی قرآن بس و اگر کار خواہی عبادت خدا بس و اگر وعظ خواہی مرگ بس و اگر اینکه گفتم پسندیده نیست دوزخ ترا بس فرموده اند شہوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار خویش را با عتماد خداوند و زبان را با راست گفتن و چشم را بعبرت نگریستن وفات ایشان در سال دوصد وسی و ہفت ہجری بوده بموضع ما ہجر که از نواحی بلخ است

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابوحامد است واصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان مشائخ خراسان اند سلطان ابراہیم ادہم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابوتراب نخشبی و ابوحفص حداد را

دیدم مرا گفت یا خراسانی چهار چیز پیش نیست چشم و زبان و دل و هوا چشم حالی منگر که نشاید و بزبان سخنی نگوی که خدای در دل تو بخلاف آن داند و دل نگاه دار از خیانت و کبر بر مسلمانان و هوا نگاه دار در هیچ مجوی باد و اگر این هر چهار بدین صفت نباشد خاکستر بر سر باید کرد که آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحیٰ سال دو صد و بست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند گفتند الٰهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پس انگشت برگلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگریستند برحمت حق پیوسته بودند و خط سبزی برگلوی ایشان ظاهر بود

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر و نام پدر ایشان حارث بن عبد الرحمن بن عطا ست بن هامان بن عبد اللہ و اصل ایشان از مرو است از مقتدای مشائخ و بزرگان این قوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از او تا د عراق بوده اند مرید خال خود اند علی خیثرم صحبت داشته اند با امام احمد حنبل رضی اللہ عنہ و فضیل عیاض قدس اللہ گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ چهار پایے در راه های بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پا برهنه می بودند روزی مردی راستوری روث انداخت فریاد بر آورد که بشر از عالم برفت چون تحقیق کردند چنان بود نقل است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند که می فرمایند ای بشر میدانی که خدای تعالیٰ چرا ترا برگزیده از میان اقران بلند گردانید مرتبه ترا گفتند یا رسول اللہ نه فرمودند از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مرا و اصحاب و اهل بیت را ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال دو صد و بست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون برحمت حق پیوستند آواز نوحهٔ جنیان از خانهٔ ایشان بگوش مردم میرسید و بعد از وفات ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خدای تعالیٰ با تو چه کرد فرمودند که آمرزید مرا و آنها را که بر جنازهٔ من حاضر شدند و آنها که مرا دوست دارند تا به قیامت

شیخ محمد بن علی الترمذی قدس سرہ

کنیت ایشان ابوعبداللہ است طریقۂ حکیمیہ منسوب است بایشان و سخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان و محتشمان مشائخ اند و صاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشتند و از خواص یاران امام اعظم رضی اللہ عنہ صحبت با خضر بودند علیہ السلام و هر روز یکشنبہ با خضر علیہ السلام ملاقات می کردند و واقعات از یکدیگر می پرسیدند گویند یکبار تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیہ السلام آن همہ را پیش ایشان باز آورده و گفت خود را بدین مشغول میدار ایشان گفتہ اند صد شیر گرسنہ در رمۂ گوسفندان چندان تباہ میکنند کہ یک ساعت شیطان کند و صد شیطان آن تباہی نکنند کہ یک ساعت نفس آدمی نقل است کہ در جوانی صاحب حسن بوده اند زنی صاحب جمال ایشان را بخود دعوت کرد با و التفات نکردند وقتی آن زن خبر یافت کہ بباغ رفتہ اند خود را بیارا است و آنجا رفت از باغ بگریختند و زن در عقب میدوید با و توجہ نکردند بعد از مدتی کہ مسن گشتند این سخن بیاد ایشان آمد و در خاطر گذشت چہ بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی بعد از ان تائب گشتی چون این در خاطر خطور کرد اندوہ ناک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در خاطر این نبود اکنون بعد از ریاضتہای بسیار در پیری پشیمانی چہ سود بجہت این خطرہ سہ روز ماتم داشتند بعد از سہ روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند ای محمد رنجور مشو نہ از ان است کہ در روزگار تو رجعتی است بلکہ آن خاطر از ان بود کہ از ایام جوانی تا حال چہل سال دیگر بگذشت و مدت ما از دنیا دورتر گشت و دورافتادیم ترا اجرمی نیست و در حال تو قصوری نرفتہ و آنچہ دیدی از دراز کشیدن مدت مفارقت ماست و ازین باید دانست کہ درین ایام کہ سال ہزار و چہل و نہ ہجری است و از زمان پیغمبر صلعم دورتر گشتہ در دلہا و عملہا و نیت ہا خصوصًا در دنیاداران چہ قدر تفاوت رفتہ باشد وفات ایشان در سال دوصد و پنجاہ و پنج ہجری واقع شدہ

حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس سرہ

کنیت ایشان ابوزکریا است و لقب واعظ در باب [illegible]

حضرت شیخ ابو تراب نخشبی قدس سرہ

نام ایشان عسکر بن الحصین است و بقولی عسکر بن محمد بن الحصین از اکمل مشائخ خراسان بوده اند و با ابو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در دریای عبودیت افگنی و دل در خدای بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر کنی و گفته اند نیست از عبادت چیزی منفعت تر از اصلاح خواطر دلها فرد عبیر خلد گردی دامن تست ٭ غبار گر ز دلها رفته باشی ٭ وفات ایشان در نهم جمادی الاول سال دو صد و چهل و پنج هجری بوده چون در بادیہ بصرہ برحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه آنجا رسیدند و ایشان را دیدند رو بقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست و رکوه در پیش نهاده و از درنده ها هیچ ضرری نه رسیده

حضرت شیخ ابراهیم بن عیسیٰ رحمه الله

اصل ایشان از اصفهانست با معروف کرخی صحبت داشته اند و از متقدمان مشائخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند هرگاه خواهی کسی را از اولیای حق شناسی این بگوئے هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیٔ علیم وفات ایشان در اصفهان سال دو صد و چهل و هفت هجری واقع شده

حضرت شیخ زکریای بن یحییٰ الهروی

از کبار مشائخ مستجاب الدعوات بودند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده اند زکریاے از جمله ابدالست وفات ایشان در هرات ماه رجب سال دو صد و پنجاه و پنج هجری بوده

شیخ ابو عبد الله السنجری رحمه الله

از بزرگان مشائخ خراسانند و با ابو حفص صحبت داشته اند و بارها بر قدم تجرید سفر کرده اند شخصے ایشانرا گفت یک دینار زر سرخ دارم میخواهم که تو بدهم مصلحت چه می بینی گفتند اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر فرمودند بر واعظے که توانگر از مجلس او نه درویش برخیزد و درویش نه توانگر او نه واعظست وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج بوده ٭

بوداع رفتند و گفتند یا شبلی اگر بنیشاپور آئی میزبانی و جوانمردی بتو آموزم گفتند یا ابوحفص چه کردم فرمود ند تکلف کردی و تکلف جوانمردی نبود مهمان را چنان بایست داشت که خود را تا آمدن مهمان گرانی نه آید و برفتن شادمانی نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید و رفتن بر دل آسانی شود و هر کرا با مهمان حال این بود جوانمردی نبود و وفات ایشان در سال شصت و چهار هجری و بقولی دوصد و شصت و پنج واقع شده

حضرت شیخ علی بن موفق بغدادی رحمہ اللہ

از قدمای مشائخ عراق و بزرگان این قوم بوده اند و حضرت شیخ ذوالنون مصری را دیده اند و سفر بسیار کرده و هفتاد حج گذارده اند و وقتی بعد از حج با خود بہ تاسف میگفتند که میروم و می آیم نه دل و نه وقت من خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دیدند که ایشانرا گفت ای پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمی گویند روزی در راه کاغذی یافتند و در آستین خود نگاه داشتند چون از آستین بر آوردند دیدند که دران کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر می ترسی و حال آنکه پروردگار تو ام و ایشان گفته اند خداوندا اگر من ترا از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آره اگر با مید بهشت می پرستم هرگز در انجا جای مده و فرو دیار را اگر بهر می پرستم یکدیگر ار بنمای و پس ازان هرچه خواهی بکن و وفات ایشان در سال دوصد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در هرات است نزدیک باغ سفید و گویند که شیخ الاسلام خواجه عبد اللہ انصاری هر وقت سوار بدانجا رسیدی فرود آمدی و باادب گذشتی

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوجعفر است و اصل ایشان از بصره گفته اند هر که بطلب قوت برخاست نام فقر ازو برخاست وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد هجری بوده ؞ ؞ ؞

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفوارس است و از ابنای ملوک بوده اند و مرید ابوحفص حداد اند و بصحبت بسیاری از مشائخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی و ابوذراع مصری و ابوعبید بصری

یحیی بود یکے از انبیا و دیگر از اولیا و اول کسی که از مشائخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد ایشان بودند با ایشان گفتند قومی اند که میگویند ما بجای رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند بگوئید رسیده اند اما بدوزخ گویند که روزی با برادر بدیهی میگذشتند برادر ایشان گفت خوش دهی است فرمودند خوشتر ازین دل آنکس است که ازین ده فارغ است وگفته اند با مردمان سخن کم گوئید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفته سه خصلت از صفات اولیاست اعتماد بر خدا در همه چیز و بی نیاز بودن بدو از همه چیز و رجوع کردن با و در همه چیز وگفته اند منتهای همنشین صدیقان ست پرسیدند نشان محبت فرمودند انچه به نیکوی زیاده نشود و بجفاے نقصان نه پذیرد شخصے گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول نمی کند دیگرے چون قبول کند وگفته اند الٰہی تو دوست میداری که من ترا دوست دارم باآنکه بی نیازی پس من چگونه دوست نه دارم با اینهمه احتیاج وگفته اند الٰہی اگر من نتوانم که از گناه باز ایستم تو میتوانی که گناه بیامرزے وگفته اند الٰہی مرا عمل بهشت نیست وطاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل تو افتاده وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری روی داده و قبر ایشان در نیشاپور است در قبرستان معمر

حضرت شیخ ابوحفص حداد رحمه الله

نام ایشان عمرو بن سلمه است و از ... نیشاپور است از بزرگان زمان و شیخ دوران مرید عبدالله باوردی و استاد ابوعثمان حیری اند با سید الطائفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزی می گذشتند یکے را متحیر و گریان دیده پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند وگفتند بعزت تو که گام برندارم تا خر او باز نرسد درحال خر او پدید آمد نقل است که یکے از ایشان طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم یک در باش تا همه درها بر تو گشاده گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند وگفته اند کرم انداختن دنیا است برای کسی که بآن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشان را چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلواے و طعامی دیگر میساختند و چون

و پیر شیخ ابویعلی بن مختار العلوی الحسینی فرموده اند طعام چنان خور که اوراخورده باشی نه او ترا اگر تو او را خوردی همه نور شود و اگر او ترا همه دود گردد وفات ایشان در سال دوصد و هفت هجری بوده و قبر در هرات است

حضرت شیخ ابوعبدالله مغربی رحمه الله

نام ایشان محمد اسمعیل است استاد ابراهیم خواص و ابراهیم بن شیبان کرمانشاهی و مرید ابوالحسن علی زرین اند و ایشان مرید خواجه عبدالواحد زید و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس الله اسرارهم وقتی بر سر کوه سینا سخن میگفتند سخن بجای رسید که گفتند بنده با او چندان نزدیکی جوید که فرو ماند فرو اسنگ از کوه می جنبید و پاره پاره میشد و بهامون می آمد و گفته اند چون خوار ترین مردم درویشی بود که با توانگران مداهنه کند و عظیم ترین خلق را تواضع کند وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد و نه هجری بوده و مدت عمر یکصد و بست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سیناست

شیخ ابوعبدالله الخاقانی الصوفی رحمه الله

از کبار صوفیه بغداد اند وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد و نه هجری بوده

حضرت سهیل بن عبدالله تستری قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و حنفی مذهب مرید ذوالنون مصری و از کبار علمای این طائفه و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت طریقه سهیله منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل بن عبدالله تستری آن روز که از مادر زاد صائم بودند و آن روز که از دنیا برفت نیز صائم از ایشان پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل نه دهد و عمل دهد و اخلاص نه دهد که عمل کنی بکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول نه دهد گفته اند که در شبانه روزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان است گفته اند هر که گرسنگی کشد شیطان گرد او نگردد و بحکم خدای تعالی گفته اند و سر همه آفتها سیر خوردن است و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ معصیتی عظیم تر

گویند شاه شجاع چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را بخواب دیدند پس ازان پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشان را خفته یا در طلب خواب می یافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق رضا و قبول قضا بدل خوشی وفات ایشان بعد از سال دو صد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابو صالح است و نام پدر ایشان عماره و طریقهٔ قصاریه منسوب بایشان است و درین طریق اظهار و نشیر بود و صاحب کرامات و امام اهل ملامت و در مذهب سفیان ثوری بودند و با بوتراب نخشبی و علی نصرآبادی و ابوحفص صحبت داشته اند اول مسئله که از ایشان اصحاب بعراق بردند و احوال بگفتند سهل تستری و سید الطائفه گفتند اگر روا بودی که پس از پیغمبر صلعم پیغمبری بودی حمدون بودی ایشان گفته اند هر چه خواهی که پوشیده بود بر کس آشکارا مکن و گفته اند من شمار اید و چیز وصیت کنم صحبت علما و اجتناب از جهال و گفته اند توکل دست بخدای زدن است و گفته اند اگر توانی که کار خود بخدای بازگذاری بهتر است از انکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته اند من نیک خوئی را نداانم الا در سخاوت و بدخوئی را نشناسم مگر در بخل و گفته اند تواضع آن بود که کس را بخود محتاج نه بینی در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در هرات است

شیخ فتح بن شجرف قدس سره

کنیت ایشان ابونصر است و اصل از مرو از قدمای مشائخ خراسان اند گویند در حالت نزع با خود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الٰهی اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک بار خدایا بسیار شده شوق من بسوی تو تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشان را می شستند بر ساق پای نوشته دیدند که الفتح للّٰه وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و هفتاد و سه ... ی بوده بر جنازهٔ ایشان سی هزار کس نماز گذاردند

...ت شیخ ابو عبد اللّٰه مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل ایشان از هرات است و از متقدمان و بزرگان مشائخ هرات اند

آواز داد که پس وجود حق دعا میکنی یعنی پس از یافت ما از چیزی خواهی ایشان گفتند وقت عزیز خود را جز بعزیزترین چیز ها مشغول مکن و گفته اند علم آنست که در عمل آرد ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ایشان در سال دوصد هشتاد و شش هجری بوده و بقولی دوصد و هشتاد و پنج و یا هفت و قبر در مکۂ معظمہ است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفضل است و با ذو النون مصری صحبت داشته اند و حضرت بایزید بسطامی را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دوصد و هشتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو حمزه بغدادی رحمه الله

نام ایشان محمد بن ابراهیم است با بشر حافی و سری سقطی و ابو تراب بخشی صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابو الحسین نوری و خیر نساج بودند وقتی در بغداد از قرب الهی چیزی می اندیشیدند از خود غائب گشتند همچنان در رفتن ایستادند چون باخویشتن آمدند خود در راه در بادیه دیدند زیر سلے

حضرت شیخ ابو حمزه خراسانی رحمه الله

اصل ایشان از نیشاپور است و از اجلۂ مشائخ و در توکل یگانه بوده با ابو تراب نخشبی و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند و از معاصران سید الطائفه بوده اند صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند چون سه روز بگذشت گروهی بانجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم باز گفتند که خوب نباشد که از غیر بد خواهم شکایت کنم که خداوند من مرا در چاه انداخته شاید آرید آن گروه بر سر چاه آمدند گفتند این چاه در میان راه است مبادا اینجری بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم ابو حمزه گفتند نفس من باضطراب آمد و از جان خود نومید شدم چون آنها سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او نا امید گشتم چون شب شد از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را کسی بگشاد و جا نوری عظیم مشل اژدها

از جهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را بخوی نیک بدل کنی و گفته اند هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق و گفته اند خداوند را هر روزی و شبی و ساعتی عطایا است و بزرگترین عطایا آنست که ترا ذکر خود الهام کند و گفته اند هیچ یاری دهی نیست الا خدای و هیچ دلیلی نیست الا رسول خدای صلعم و هیچ زادی نیست الا التقوی و هیچ عملی نیست الا صبر و گفته اند خدای با خلق را بیافرید و فرمود بمن راز گوئید و اگر راز نمی گوئید بمن نگر دید و اگر این نه کنید حاجت از من باز خواهید و گفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس نمیرد و گفته اند تصوف اندک خوردن است و با خدای آرام گرفتن و از خلق گریختن و گفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود و اگر چیزی نبود در هر دو حال ساکن باشی و گفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدای و گفته اند نفس از سه صفت خالی نیست کافر است یا منافق یا مرائی وفات ایشان در ماه محرم سال دوصد و هشتاد و سه هجری بوده و این قول اصح است و مدت عمر شریف هشتاد گویند روزی که جنازۂ ایشان را برداشتند مردم بسیار جمع بودند جهودی هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون بجنازه رسید آواز بر آورد که ای مردمان آنچه که من می بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها از آسمان می آیند و خود را بر جنازه می مالند و مسلمان شد

حضرت شیخ ابو سعید خراز روح اللہ

نام ایشان احمد بن عیسی است و لقب خراز و اصل ایشان از بغداد و طریقۂ خرازیہ منسوب است بایشان و اول کسی که در فنا و بقا عبادت کرد ایشان بودند و از بزرگان و قدمای مشائخ اند اندر علم توحید و اشارت امام و یگانه مشائخ بودند شیخ الاسلام فرموده اند که در علم توحید همه پیرو ما اند و از مشائخ هیچکس از وی نه شناسم و نزدیک است که خراز پیغمبری بودی از بزرگی و مرید محمد بن منصور طوسی و در اوشاد مرید ان آیتی بوده اند و با ذو النون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان از اجلۂ اکابر صحبت داشته اند گویند وقتی در عرفات بودند حاجیان دعا می کردند و می زاریدند ایشان گفتند مرا آرزو آمد که من هم دعا کنم باز گفتم چه دعا کنم چیزی نمانده که با من نه کرده باز قصد دعا کردم ہاتفی

می گشتند غسل می کردند و آن روز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده بودند و سر لسے بود بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار طبرک سفاهان است

حضرت شیخ زکریا ی بن دلویہ

نسبت ایشان ابو یحیی است و از اہل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند

وفات ایشان در نیشاپور سال دو صد و نود و چہار ہجری بوده

حضرت شیخ ابو الحسن نوری رحمۃ اللہ

نام ایشان احمد بن محمد و بقولی محمد بن محمد و مشہور اند با ابن البغوی و پدر ایشان از بغشور است که ما بین ہرات و مرو واقع شده مولد و منشا ایشان بغداد است و نوری از آن جہت گویند که چون در خانۂ تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن می شد محرم اسرار مریدان سید الستند مرید سری سقطی اند و ذو النون مصری را دیده بودند و با محمد علی قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطائفہ اند در طریقت مجتہد و صاحب مذہب بوده اند ایشان را مشائخ وقت امیر القلوب گفته اند و وجد و حالتی عظیم داشتند طریقۂ ایشان را نوریہ گویند و معاملت ایشان موافق جنید یان است و قاعدۂ مذہب ایشان تفضیل تصوف باشد بر فقر و در صحبت ایثار میفرمودند که یک نفس در دنیا نزدیک من دوست تر از ہزار سال آخرت است از بہر آنکه این سرای خدمتیست و آن سرای قربت و قربت بخدمت باشد نقل است که روزے شیخ غسل میکردند دزدی جامۂ ایشان ببرد و ہنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و ہر دو دست او خشک شده بود گفتند الٰہی چون این جامه باز آورد تو دست این را باز ده شیخ فرمودند تصوف ترک کردن جمیع حظوظ نفس است نیز فرموده اند من لم یعرف اللہ تعالیٰ فی الدنیا لم یعرفہ فی الآخرۃ ہر که نه شناخت خدا اے را در دنیا نه شناسد او را در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بود مشائخ فرموده اند که ہیچکس در زمان ابو الحسن نوری چون او نیکو طریقت و عالے سخن نبوده شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراہیم قصار آمد و گفت میخواہم

و مرا خود را درون چاه انداخت دا… که سبب نجات من است و فرستادهٔ حق است و دم آنرا بگرفتم و مرا بیرون کشید هاتفی آواز داد که شکر نجات یافتی یا ابا حمزه که تلفی از تلفی ترا نجات داد نقل است که روزی سید الطائفه شیخ جنید ابلیس را دید برهنه برگردن مردم می جست گفتند ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند مردم آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابو حمزه خراسانی و ابو الحسین نوری و ابو بکر دقاق را دیدند مراقب نشسته ابو حمزه سر برآورد و گفت دروغ گفت آن ملعون اولیای خدای ازان عزیز تر اند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد و وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابو… دقاق رحمه الله

نام ایشان محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطائفه صحبت داشته اند و از اقران ابو الحسین نوری و ابو حمزه خراسانی اند وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحق و اصل از بغداد است صاحب صحو و در طریق توکل و تجرید یگانه و از خاصان درگاه آلهی بوده اند و از اقران سید الطائفه جنید و نوری و صحبت دار خضر علیه السلام شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی گفت در میان سخنانی که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت یابی توبه و اگر از هری شبی بکه روی ازان توبه کن ممشاد دینوری فرموده اند نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خواهی که دوستی از دوستان ابینی برخیز د برسر تل توبه شو بیدار شدم برف می بارید آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم مربع نشسته و گرد وی مقداری از سری سبز تهی از برف و با همه برف که برسر وی آمده بود در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت از خدمت فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده یوسف بن حسین ایشان را نه شسته و دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری که فارغ

حضرت شیخ سمنون بن محب الکذاب

کنیت ایشان ابو الحسن است و بقولی ابو القاسم خود را کذاب کرده بودند بسببی که در نفحات الانس مذکور است و تا کذاب نمی گفتند ایشان را بازمی گریستند در علم محبت یگانہ بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابو احمد قلانسی رحمہم اللہ صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابو الحسین نوری بوده اند ہر شبانروزی پانصد رکعت نماز میکردند حضرت شیخ ابو احمد قلانسی گفته اند مردی بر فقرا در بغداد ہزار درم نفقہ کرد سمنون گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقہ نیست برخیز تا بگوشہ رویم و بہر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بدائن رفتیم و چہار ہزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دو صد و نود و ہشت ہجری روی داده ۔

حضرت شیخ ابو عثمان حیری قدس سرہٗ

نام ایشان سعید بن اسمٰعیل نیشاپوری است و حیرہ محلہ ایست از محلات نیشاپور اما اصل ایشان از ری است مرید شاہ شجاع و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرمایند کہ حق سبحانہ و تعالی مرا و ابو عثمان را از سہ پیر سہ مقام عنایت نمود مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاہ شجاع و مقام شفقت از صحبت ابو حفص و درہمین محل صاحب کشف المحجوب می نویسد مرید را روا باشد کہ بہ صحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر ازین برسد و از ہر پیری او صحبتی و یرا کشف مقامی کرد و با سید الطائفہ دردیم و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشتہ بودند و در ریاضت اندر وقت خود یگانہ بود در ابتدای حال بست سال اندر بیابانہا عزلت گزیدند چنانکہ سخن آدمی نہ شنیدند و از مشقت پیہ ایشان بگداخت و چشمہا مقدار سوراخ جوال دوزی ماندہ و از صورت آدمیان بگشتند پس از بست سال خراسان صحبت آمد گفتند ابتدا اے صحبت باہل خدا ای و مجاوران خانہ وی کنم تا مبارک بود و قصد کہ معظمہ کردند مشایخ از آمدن ایشان بدل آگاہ بودند باستقبال آمدند و ایشان را بصورت مبدل شدہ و بحالی کہ بجز رمق چیزی نماندہ بود یافتند و گفتند یا ابا عثمان بست سال برین صفت

نوری را بہ بنیم گفت او چند سال نزدیک ما بود و ہیچ از دہشت بیرون نیامد یک سال دیگر گرد شہر میگشت و باکس نیامیخت و در سال دیگر در ویرانہ خانہ بگرفت و ہیچ بیرون نیامد مگر بہ نماز و معالی خاموشی گزید و باہیچکس سخن نہ گفت آن جوان گفت میخواہم البتہ او را ببینم ابراہیم او را بنوری دلالت کرد چون بہ شیخ رسید از وی پرسیدند با کہ صحبت داشتہ گفت با ابوحمزہ خراسانی شیخ گفتند آن مرد کہ از قرب نشان میدہد و اشارت میکند گفت آری گفتند چون بہ او رسی وی را سلام گوئی بگو کہ اینجا مائیم قرب بعد بعد است شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت نباشد و تا مسافت بود و کائی بجای پس قرب بعد بود وفات ایشان در سال دو صد و نود و پنج ہجری بودہ و بقولی دو صد و ہشتاد و شش و اصح قول اول است چون شیخ ابوالحسن نوری برحمت حق پیوستند سید الطائفہ فرمودند ہیچکس در حقیقت صدق سخن نہ گفت تا نوری بمرد کہ صدیق زمانۂ او بود ؛؛

حضرت شیخ عمرو بن عثمان ملی الصوفی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوعبداللہ است مرید سید الطائفہ و استاد حسین بن منصور حلاج اند و صحبت داشتہ اند با ابوسعید خراز و عالم بودہ اند بہ علوم حقائق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند و ہجور ساختند و از مکہ معظمہ بیرون کردند چون بجدہ رفتند اہل آن دیار ایشان را قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن است از بزرگان وسادات این قوم اند بزرگان این طائفہ گویند ہرچہ بر حسین آمد بسبب دعای عمرو بن عثمان است کہ وی را از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد سال دو صد و نود و شش ہجری بودہ و بقولے دو صد و نود و یک و بقولے دو صد و نود و ہفت کہ سال وفات حضرت سید الطائفہ است و قول آخر اصح است

حضرت شیخ ابوعثمان واعظ رحمہ اللہ

نام ایشان سعید بن اسمٰعیل بن منصور است و مولد و منشا ری بودہ بعد از ان بہ نیشاپور انتقال نمودند و ہم در آنجا رحلت فرمودند وفات ایشان در سال دو صد و نود و ہشت ہجری است

دوست من برسان طبق را برداشته روانه شدم و در راه بخاطرم گذشت که آیا درین چه باشد غور را نتوانستم ضبط کرد چون وا کردم در ان موشی بود بدر رفت گفتم بمن استهزا کرد غضبناک بازگشتم چون مرا دید گفت هرگاه امانت داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را چون توانی نمود وفات ایشان در سال سه صد و سه چهار هجری بوده۔

حضرت شیخ ابو العباس بیستی رحمہ اللہ

نام ایشان عبد اللہ بن محمد بن نافع بن کرم است و باصل از بیست است که در نواحی قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس بیستی هفتاد سال پهلو بر زمین نرسانید و بدیوار و ستون تکیه نه کرد و پای برهنه از نیشاپور بحرین المشرقین رفت و مدتها در بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال سه صد و چهار هجرے بوده

حضرت شیخ ابو عبد اللہ بن جلا قدس سرہ

نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از بغداد بوده و ساکن گشتند برمله و دمشق از اجله مشائخ شام اند و مرید ابو تراب نخشبی اند باسید الطائفه و نورے صحبت داشته اند وقتی ابو الخیر تینانی ایشان را دیدند که در هوا میروند آواز دادند که بشناختم در جواب ایشان گفتند نشناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو الخیر نشناخت شخص را میگفت و ابو عبد اللہ شناخت مقام و شرف را وفات ایشان در سال سه صد و شش هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سرہ

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس است و صاحب سکر بودند و حلاج از ان جهت گویند که روزی بدکان حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را بکاری فرستادند بجای او بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو در باب ایشان مشائخ رحمهم اللہ را اختلاف است بعضے مثل شیخ عمرو بن عثمان مکے که پیر ایشانند و ابو یعقوب زجوری و علی بن سهیل اصفهانی وغیرهم از مشائخ متقدمین انکار کرده اند و هجو رسانیده اند و نسبت بسحر میکند اما جمعے چون شیخ ابا بکر شبلی

زیستے کہ آدم دو رتبتش در روزگار تو ملحد شدند گوی کہ چرا رفتی وچہ دیدی وچہ یافتی و چرا باز آمدی گفتہ بسکر میر فتم و آفت سکر دیدم و نومیدی یافتم وبعجز باز آمدم جملہ مشائخ گفتند با ابا عثمان حرام است کہ بعد از تو بر معبران کہ عبارت صحو وسکر کنند کہ انصاف جملہ بدادی و آفت سکر باز نمودی واز جملہ سخنان ایشان است کہ گفتہ اند خلاف سنت در ظاہر علامت ریای باطن بود وگفتہ اند خوف از عدل اوست ورجا از فضل او وگفتہ اند ہر کہ خدای را دوست دارد آرزومند خدای ولقای خدا بود وگفتہ اند عاقل آنست کہ از ہرچہ میرسد پیش از آنکہ باو رسد کار آن بساز دوفات ایشان در ماہ ربیع الاول سال دو صد ونود وہشت ہجرے بودہ

حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق

کنیت ایشان ابو العباس واصل از طوس است از قدمای مشائخ بزرگان این قوم بودہ اند ودر بغداد سکونت داشتند واستاد شیخ علی رودباری وشاگرد حارث محاسبی اند وبا شیخ سری سقطی ومحمد بن منصور طوسی صحبت داشتہ اند حضرت سید الطائفہ شیخ جنید از ایشان حکایات میکردہ اند ایشان فرمودہ اند ہر کس ترک کند از زندگانی نمی کند براحت ونیز فرمودہ اند کہ بسیار نظر کردن بسوی باطل می برد معرفت حق را از دل وفات شیخ در سال دو صد ونہ ہجری بودہ

حضرت شیخ طلحہ بن محمد صباح نیلی رحمہ اللہ

از اکمل مریدان شیخ ابو عثمان حیری اند وصاحب مقامات عالی وفات ایشان در سال سہ صد ودو ہجری رخ دادہ

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی

کنیت ایشان ابو یعقوب واز قدمای مشائخ کبار ومرید ذو النون مصری وشاگرد امام احمد حنبل اند وعمر دراز یافتہ با بسیاری ازین طائفہ صحبت داشتہ اند فرمودہ اند شنیدم کہ ذو النون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم ودرخواست تعلیم آن نمودم تا آنکہ روزی طبقے با سرپوش کہ در سفرہ پیچیدہ بود بمن داد وفرمود بفلان

حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رح

نام ایشان محمد بن احمد است بغدادی الاصل و از علمای مشائخ و ظرفاء این قوم بوده اند شاگرد ابراهیم مارستانی اند و با سید الطائفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند ایشانرا تفسیری است بس نیکو بر تمام قرآن مجید بر زبان اشارات وفات ایشان در ماه ذیقعده در سال سه صد و نه هجری بوده و بعضی سه صد و یازده نیز گفته اند و الاصح قول اول وزیر قاهره بالله خلیفه چون حسین منصور را کشف از ایشان پرسید که چگوئی در حق حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و بسیم مردان باز ده وزیر گفت تعریف بکنید و فرمود تا دندانهای ایشان را ایگان یگان کنده بر سر مبارک ایشان نشانیدند و در همین حالت برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ ابو بکر رازی قدس سره

نام ایشان محمد بن زکریا است و از بزرگان این طائفه و زهاد ایشانند گفته اند در مدت هیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت میکردند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده

حضرت شیخ ابو الخیر حمصی روح الله روحه

رها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده اند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری

حضرت شیخ ابو محمد حریری رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و بقولی حسین بن محمد و بقولی عبد الله بن یحیی از کمل مریدان سید الطائفه اند چون سید الطائفه وفات نمودند ایشانرا بجای سید الطائفه نشاندند در فقه و اصول امام بودند و با سهیل عبد الله تستری صحبت داشته اند گویند یکسال به معظمه مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت باز ننهاده اند و پای دراز نکرده ایشان گفتند اخلاص ثمرهٔ یقین است و ریا ثمرهٔ شک و گفته اند مرجع عارفان بخدا در بدایت بود و مرجع عوام بعد از ناامیدی وفات ایشان در سال سه صد و یازده و بقولی چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند

و ابو العباس بن عطا و شیخ عبدالله خفیف و شیخ ابوالقاسم نصرآبادی و شیخ ابوسعید ابوالخیر
و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابوالقاسم گرگانی و پیر علی هجویری صا
کشف المحجوب وغیر ایشان از متأخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند و گفته اند مهجور معاملت
مهجور اصل نبود صاحب کشف المحجوب فرموده اند من معتقد ویم اما سخن او اقتدار را
نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله در فصل الخطاب آورده اند که آنچه در بعضی کتب نوشته اند
که سید الطائفه شیخ جنید فتوی بقتل حسین بن منصور نوشته اند این افترای محض است سید
الطائفه چه وفات ایشان پیش از قضیه حسین بن منصور بیازده یا دوازده سال بوده چنانچه
از تاریخ وفات این دو عزیز ظاهر میشود آنچه بر ایشان آمد از غلبهٔ شوق وجذبهٔ عشق و
محفوظ نداشتن مراتب بود وجذبهٔ عشق آنست که چون محبت بمرتبهٔ اعلی رسد عاشق
بسوزد او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید هرچه بیند از یار شناسد روز و شب
در دیدهٔ ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم هیچ نداند و نه بیند و چون
عاشق برین منوال گردد یقین که هرچه در نظرش درآید از کثرت یار بیند از و چنانچه
مولانا عبدالرحمن جامی نسبت همین حال فرماید بیت بسکه در جان فگار و چشم زارم توئی
هرچه پیدا میشود از دور پندارم توئی ؛ و نیز بعضی از کبار عارفین فرموده اند بیت
چو در خانهٔ دل بغیر از تو کس نیست ؛ بهر شکل آئی تو باشی بدانم ؛ پس حسین بن منصور در آنجا
بودند که از بیخبری وجذبهٔ عشق انا الحق گفتند در نظر ایشان هیچ چیز جز یار در نیامد و چون صورت
کشندگان ایشان نیز بنظر افتاد آنرا هم صورت یار دانستند اگرچه صورت ایشان بود چنانچه
مجنون از کمال جذبهٔ عشق در آخر لیلی را نشناخت و پرسید که این کیست گفتند لیلی است
مقصود تو و محبوب تو گفت لیلی خود منم فرد گران لیلی از خیمه بیرون شود ؛ همه کوه و صحرا
چو مجنون شود ؛ اگرچه در حقیقت مجنون لیلی نبود اما در نهایت عشق و فنا وجذبه خود را
یار دیده و یار را خود و از کمال یگانگی و یکجهتی دوئی برخاست والا بیت چه نسبت خاک را
با عالم پاک ؛ کرا ادراک عاجز است از درک ادراک ؛ تعزیهٔ قتل ایشان در باب الطاق
بغداد روز سه شنبه بست و پنجم ذی حجه سال سه صد و نه هجری واقع شده

تصوف آنست که غیر خدا را در نقصان بیند بلکه چشم بپوشد از ما سوای او بسبب مشاهدهٔ
او که منزه است از جمیع نقصانها و فات ایشان در سال سه صد و بست هجری بود

حضرت خیر النساج قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الحسین است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد مرید
سری سقطی و از اقران سید الطائفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و حریری اند ابراهیم
خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطائفه فرستادند و التساج
نبودند بسبب نساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام بود
که ملک الموت سایه انداخت سر از بالین برداشته گفتند عفاک الله توقف کن که تو بندهٔ
خدای و من بنده خدای ترا گفته اند که جان او بردار و مرا گفته اند چون وقت نماز آید
بگذار را از انچه ترا فرموده اند فوت نمیشود و انچه مرا فرموده اند میشود پس طهارت کردند
و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده
و مدت عمر یکصد و بست سال

حضرت شیخ ابو بکر الواسطی قدس سره

نام ایشان محمد است ابن موسی و مشهور اند با بن فرغانی از قدمای اصحاب سید الطائفه شیخ
جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشائخ و عالم و جامع اند در علم ظاهر و باطن و امام توحید
و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامت بوده اند شیخ الاسلام فرموده اند که از زبان هیچکس
در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام فرمایند که واسطی گفته آنکه
گوید نزدیکم دور است و آنکه دور است در هستی او نیست است وفات در مرو بوده بقول
صاحب طبقات سلمی بعد از سه صد و بست هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار سال
سه صد و هشت است و قول ثانی اصح است و قبر نیز در مرو است

حضرت شیخ ابو بکر کتانی قدس سره

نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد و از مریدان سید الطائفه شیخ جنید اند و سالها
مجاور مکه معظمه بودند ایشان را چراغ حرم میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم کرده

حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره

اصل ایشان از واسطہ است و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات وکرامات علیه اند وبا سید الطائفه صحبت داشته اند و ابراہیم خواص را دیده بودند از استادان نوری اند وایشان گفته اند در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصے درمی چند پیش آن جوان نهاد وگفت مرا این حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران ومسکینان قسمت کن چنان کرد شب او را دیدم که در وادی برای خود چیزی میجست گفتم کاش برای خود ازان درمها چیزے نگاه میداشتی گفت نمی دانستم که تا این زمان خواهم زیست وفات ایشان در سال سه صد وشانزده هجری بوده وقبر در مصر است

حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سره

کنیت ایشان ابو عبد الله است واصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان بگناه ایشانرا از بلخ بیرون کردند روی بشهر کرده اہل شهر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفته اند پس ازان شهر بلخ صوفی برنخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا باشد آن نشان ادبار ونگونساری اوست وگفته اند زهد در دنیا ترک است واگر نتوانی اختیار کنی واگر نتوانی خوار دارے وفات ایشان در سال سه صد ونوزده هجری بوده وقبر در سمرقند است

حضرت شیخ ابو الحسین وراق رحمه الله

نام ایشان محمد بن سعد است از کبار مشائخ نیشاپور وقدمای ایشانند ومرید ابو عثمان حیری اند وعالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود را پس از انکه عفو کرده باشی وفات ایشان در سال سه صد ونوزده هجری است

حضرت شیخ ابو الحسین دراج قدس سره

اصل ایشان از شهر بغداد است خادم ابراہیم خواص اند ودر سماع از عالم رفته اند وفات ایشان در سال سه صد وبست هجری بوده

حضرت شیخ ابو عمرو دمشقی قدس سره

از کبار مشائخ شام بوده اند وبا ابو عبد الله جلا واصحاب ذو النون مصری ... داشته اند گفت

حضرت شیخ ابو علی ثقفی رحمہ اللہ تعالی

نام ایشان محمد بن عبد الوہاب است ابو حفص حداد و حمدون قصار را دیدہ بودند وفات ایشان در سال سہ صد و بست و ہشت ہجری بودہ

حضرت شیخ ابو محمد مرتعش قدس سرہ

نام ایشان عبد اللہ بن محمد نیشاپور است متوطن بودہ اند ببغداد مرید شیخ ابو حفص حداد و سید الطائفہ را دیدہ بودند شیخ ابو حفص ایشان را سیاحت فرمودند ہر سال ہزار فرسنگ سفر میکردند پای برہنہ و سر برہنہ و ہیچ شہری زیادہ از دہ روز توقف نمیکردند گاہ بود کہ سہ روزہ می بودند ایشان گفتہ اند ہرگز خویشتن را بباطن خاص ندیدم تا خود را بظاہر عام ندیدم شخصی بایشان گفت فلان بروی آب میرود فرمودند نزد من شخصی کہ مخالفت نفس کند بزرگتر است از آنکہ در ہوا و بروے آب رود وفات ایشان در سال سہ صد و بست و ہشت ہجری بودہ

حضرت شیخ ابو یعقوب نہرجوری رحمہ اللہ

نام ایشان اسحاق است بن محمد از علماء مشائخ بودہ اند با سید الطائفہ و عمرو بن عثمان مکی صحبت داشتہ اند و سالہا در مکہ معظمہ مجاورت کردند مرید ابو یعقوب صوفی اند ایشان گفتہ اند دنیا دریاست و کنارۂ آن آخرت است و کشتی آن تقوی و مردم ہمہ مسافر و گفتہ اند ہر نعمتے را کہ شکر آن نکنی و پائدار نیست آنرا کہ کفران کنی و گفتہ اند ہر کرا سیری بطعام بود ہمیشہ گرسنہ بود و ہر کرا توانگری بمال بود ہمیشہ درویش بود ہر کرا بحاجت خود قصد خلق کند ہمیشہ محروم بود و ہر کرا در کار خود یاری از خدای نخواہد ہمیشہ مخذول بود وفات ایشان در سال سہ صد و سی ہجری بودہ و قبر در مکہ معظمہ است

حضرت شیخ ابو الحسن صائغ دینوری

نام ایشان علی بن محمد بن سہیل است از کبار مشائخ دینور اند و ساکن بودند بمصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی و پیر شیخ ابو الحسن خرقانی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان شب شنبہ پانزدہم رجب سال سہ صد و سی و یک ہجری و بقولی سہ صد و سی بودہ و قبر ایشان در مصر است

سی سال درحرم نشسته بودند و درین سی سال شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و درین مدت خواب نکردند وصحبت دا خضر علیه السلام بودند وحضرت رسول صلعم را اکثر درخواب میدیدند وسوالها میکردند وجوابهای شنیدند چنانچه یک شب پنجاه ویک مرتبه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دیدند وقتی پیغمبر خدا صلعم فرمودند که هر روز چهل ویکبار بگوید یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها بمیرد دل وی نمیرد ایشان گفته اند انس بخلق عقوبت است وقرب اهل دنیا معصیت وبایشان میل کردن مذلت وتصوف همه خلق است هر کرا خلق بیشتر وتصوف وگفته بیشتر وگفته اند محبت ایثار است برای محبوب وگفته اند بتن در دنیا باش وبدل در آخرت وگفته اند شکر کردن در مواضع استغفار گناه است واستغفار در موضع شکر گناه وفات ایشان درسال سه صدوبست ودو هجری بوده وقبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابراهیم بن داؤد رحمه الله

کنیت ایشان ابواسحاق است واز اجله مشائخ شام اند ذوالنون مصری وسید الطائفه وابوعبدالله جلا را دیده اند وعمر بسیار یافته اند ایشان گفته عاجز وضعیف ترین خلق آنست که عاجز بود از دست داشتن شهوات وقوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک آن وگفته اند آنچه کفایت تو میرسد بی رنج اما مشغول ورنج در زیاده طلبی است وگفته اند کفایت درویشان توکل است وکفایت توانگران اعتماد بر املاک واسباب وگفته اند بس است از دنیا ترا دو چیز یکی صحبت درویشان ودوم حرمت ولی وفات ایشان درسال سه صدوبست وشش هجری بوده

حضرت شیخ ابوالحسن بن محمد مزین

نام ایشان علی است واز مشائخ بغداد اند با سید الطائفه وسهیل بن عبدالله تستری صحبت داشته اند ومجاور مکه معظمه بودند مزین دو اند یکی مزین صغیر ودیگری کبیر ایشان مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین بشیری رسید گفت ثم اماته فاقبره شیر بر جای خود بمرد چون برسر کوه رفت گفت ثم اذا شاء انشره شیر برپای خاست وزنده شد وفات ایشان درسال سه صدوبست وهشت هجری ولقول سه صدوبست وهفت هجری بوده وقبر در مکه معظمه است

و در شیخ حرم بودند ایشان را تصانیف بسیار است و با سید الطائفہ صحبت داشتہ اند وفات ایشان در سال سہ صد و چہل یا چہل و یک ہجری بودہ

حضرت شیخ ابراہیم بن احمد مولد الصوفی

کنیت ایشان ابو محمد ست و صحبت داشتہ اند با سید الطائفہ وفات ایشان در سال سہ صد و چہل و یک ہجری بودہ و قبر در شیراز است

حضرت شیخ ابوالقاسم الحکیم السمرقندی

کنیت ایشان ابو اسحاق از کبار مشائخ طریقت اند با ابو عبد اللہ جلاو ابراہیم قصار رقی صحبت داشتہ اند وفات ایشان در سال سہ صد و چہل و دو ہجری بودہ

حضرت شیخ ابوالقاسم بن عیسی البغدادی

نام ایشان اسحاق بن محمد بن اسمٰعیل است و با ابو بکر وراق صحبت داشتہ اند و ایشان را تفسیر بر بعضے آیتہای کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشائخ سلف دران جمع کردہ اند روزے میان خلق نشستہ بودند و حکم میکردند یکی از بزرگان بہ زیارت آمد ایشان را درہمان کار مشغول دید سجادہ بر روی حوض انداخت و نماز کرد چون فارغ گشت مرا ورا گفتند ای برادر این خود کودکان کنند مرد آنست کہ درمیان چندین شغل دل با خدا ے عزوجل نگاہ تواند داشت وفات ایشان در روز عاشورا سال سہ صد و چہل و دو ہجری بودہ قبر در موضع جاکردیز سمرقند است

حضرت شیخ

نام ایشان فارس است از خلفای حسین بن منصور حلاج و معاصر امام ابو منصور ماتریدی بودہ اند وفات ایشان روز عاشورا سال سہ صد و چہل و دو ہجری بودہ و قبر در جاکردیز سمرقند است

حضرت شیخ ابوالعباس سیاری

دختر زادہ احمد بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مہدی است و اصل از مرو و مرید ابو بکر واسطے اند و طریقہ سیارہ منسوب بایشان است و بنای این طریقہ بر جمع و تفریق است

حضرت شیخ ابوبکر بن طاهر دینوری

نام ایشان عبداللہ بن حارث طائی است و از کبار مشائخ جبل و از اقران شبلی اند با ابو بکر بن حسین صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد وسی ہجری بوده

حضرت عبداللہ منازل قدس سره

یگانۂ روزگار و صاحب اسرار بود عالم بعلوم ظاهر و باطن و محدث بوده و مرید حمدون قصار گفته اند ہیچکس فریضه از فرائض ضائع نکند الا که مبتلا گردد بضائع کردن سنتها و ہر که ترک سنت مبتلا گردد زود باشد که در بدعت افتد و گفته اند ما با دب محتاج تریم که به بسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی شدن بخداوند دنیا و آخرت و گفته اند عارف آنست که از ہیچ چیزش عجب نیامد وفات ایشان در سال سه صد وسی و یک ہجری بوده

حضرت شیخ ابراہیم بن شیبان الکرمانشاہی

کنیت ایشان ابو اسحاق و از مشائخ جبل و از اصحاب ابو عبداللہ مغربی و ابراہیم خواص بودند و گفته اند ہر که حرمت مشائخ نگاه ندارد و بدعوی ہای دروغ و گزافهای بیفروغ گرفتار شود و بآن فضیحت گردد وفات ایشان در سال سه صد وسی و ہفت ہجری بوده

حضرت شیخ ابو علی شتولی قدس سره

نام ایشان حسن بن علی بن موسی است و شتول دہی است برده فرسنگی مصر شاگرد ابو علی کاتب و ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سه صد و چہل ہجری بوده و قبر در شتول است

حضرت شیخ ابو سعید اعرابی قدس سره

اصل ایشان از فارس بوده در نیشاپور سکونت داشتند از بزرگان مشائخ و مقتدای این طائفه بودند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند و شیخ ایشان را بزرگ میداشتند وفات ایشان بنیشاپور در سال سه صد و چہل [illegible] ی بوده

حضرت شیخ جعفر الخلد ار رحمه اللہ

نام ایشان احمد بن محمد است و اصل ایشان از بصره و ساکن بودند بمکہ معظمہ در وقت خو در

بسم اللہ الرحمن الرحیم ہذہ براءۃ فلان بن فلان من النار یعنی این ست نجات نامۂ فلان پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال سہ صد وچہل ہجرے بودہ

حضرت شیخ ابو عمرو زجاجی قدس سرہ

کنیت ایشان ابومحمد است و اصل از بغداد و محلہ الیست از بغداد شاگرد سید الطائفہ و ابراہیم خواص و پیر شیخ ابو العباس نہاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون و حریری صحبت داشتہ اند و ایشان بوریا باف بودہ اند و گفتہ اند دو ہزار پیر رامی شناسم ازین طائفہ پنجاہ و شش حج گذاردہ بودند و گفتہ اند کہ روزے نزد جنید رفتم و ایشان را بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دہد گفتند دوش میگفتم بسرم ندا آمد کہ تن ملک ماست خواہیم درست داریم و خواہیم بیمار تو کیستی کہ میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف دور کن تا بندہ باشی وفات ایشان در سال سہ صد وچہل وہشت ہجری بودہ و قبر ایشان در شونیزیہ بغداد است نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت عمر نود و پنج سال

حضرت شیخ جعفر بن نصیر الخدی الخواص قدس سرہ

نام ایشان علی بن احمد بن سہیل ست و اصل ایشان از پوشنگ کہ در نواحی ہرات از جوانمردان مشائخ خراسان اند ابوعثمان حریری را دیدہ بودند و با ابو العباس عطا حریری و طاہر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشتہ اند ایشان گفتہ اند مردم سہ گروہ اند اولیا کہ باطن ایشان بہتر است از ظاہر ایشان و علما کہ ظاہر و باطن ایشان یکسان است و جہال کہ ظاہر ایشان بہتر است از باطن ایشان خود انصاف نمی دہند و از دیگران انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی ترا از رفتہ تو نگاہ دارد وفات ایشان در سال سہ صد وچہل وہشت ہجری بودہ گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان میرفت و از حق دنیا میخواست شبی بخواب دید کہ میگفتند ای درویش چون بسر خاک ما آئی دنیا مخواہ اگر دنیا خواہے بسر خاک دنیاداران رو چون بسر خاک ما آئی ہمت از دو کون بریدن خواہ

حضرت شیخ ابو الحسین الصوفی القوشنجی قدس سرہ

متوطن بودند بشام و با عبد اللہ بن جلا صحبت داشتہ اند وفات ایشان در سال سہ صد و پنجاہ ہجری بودہ

وصاحب علوم ظاهر وباطن بودند وفات ایشان در سال سنه صد و چهل و دو هجری واقع شد و قبر در مرو است

حضرت شیخ ابو ... تنیاتی الاقطع

نام ایشان حماد است و باصل از ده تنیات بوده اند که از توابع مصر است گویند تنیات از مصصه است از ولایت مغرب و شیخ زنبیل بیافتند و ایشان را بد و دست نیز دیده اند باخیر موانست و صاحب کرامات و مقامات بودند با سید الطائفه شیخ جنید و ابو عبد الله جلا صحبت داشته اند در طریق توکل یگانه بودند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود و گفتند آنچه بدعت است در خشکی بیا و راه برو دیگر را دیدند که بر هوا میرود گفتند آنچه بدعت است کجا میروی گفت بحج فرمودند فرود آی راه برو کیفیت دست بریدن ایشان در نفحات الانس مذکور است وفات ایشان در سال سنه صد و چهل و سه هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر مصری قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم و استاد ابو بکر وقی و فتر انی اند و شاگرد زقاق کبیر با سید الطائفه و نوری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سنه صد و چهل و پنج هجری بوده

حضرت شیخ ابو مزاحم شیرازی قدس سره

نام ایشان ابراهیم و بقولی بن ابراهیم است و اصل از نیشاپور با سید الطائفه و رویم و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال مجاور مکه معظمه بودند درین مدت در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت حج گذارده بودند پیوسته میفرمودند که من سی سال خلاے جنید بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشائخ وقت حلقه میزدند صدر رحمه ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من بده که حج گذارده ام به دوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا بتو اشارت داده اند که برات بستانم شیخ سادگی او را دیده دانستند که یاران با و مطایبه کرده اند بلازم که محل استجابت دعاست اشارت کردند و گفتند آنجا رفته بگوی یارب اعطنی البراة یعنی ای پروردگار من عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که بازگشت و بدست او کاغذی بخط سبز بران نوشته بودند

حضرت شیخ ابو بکر الداقی رحمه الله

نام ایشان محمد بن داؤد دمشقی است وگفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بودند به شام مرید دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتے در بادیه بنالیدند وگفتند الٰهی ازان خود که مرا دادی بهره من چیزی بر دل من آشکار اکن تا جان بیاسایه چیزی بر ایشان بکشادند و رازی بر ایشان افتاد نزدیک بود که تباه شوند گفتند الٰهی بپوش که طاقت ندارم آنرا بپوشیدند وفات ایشان در شام سال سنه صد وپنجاه ونه هجری و مدت عمر شریف صد وبست سال

حضرت شیخ ابو الحسن بن سالم بصری

استاد ابو طالب مکی و مرید سهل بن عبد الله تستری اند وآخر کسی که از مریدان سهل بن عبد الله فوت کردند ایشان اند وفات ایشان در سال سنه صد وشصت هجرے بودند

حضرت شیخ ابو بکر مفید قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است واصل از جرجرایا داز بزرگان مشائخ بودند سید الطائفه ویوسف بن حسین را دیده اند وبا عثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سنه صد وشصت وپنج هجری بوده

حضرت شیخ اسمعیل نیشاپوری قدس سره

نام ایشان اسمعیل بن محمد بن احمد السلمی است جد شیخ عبد الرحمن سلمی اند از جانب مادر از اصحاب ابو عثمان حیری اند وسید الطائفه را دیده بودند و در حدیث ثقه اند وفات ایشان در سال سنه صد وشصت وپنج هجری یا شش است

حضرت شیخ ابو عمرو بن بخند

نام ایشان محمد بن احمد المقرا است با یوسف بن حسین وعبد الله خراز رازی ومظفر کرمانشاهی ورویم وحریری وابن عطا صحبت داشته اند گویند پنجاه هزار دینار میراث با ایشان رسید وهمه را بر فقرا انفقه کرده بوحدت وتجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال سنه صد وشصت وشش هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر بن داؤد دینوری

کنیت ایشان ابومحمد و نام پدر بن عبداللہ است اصل ایشان از ری مولد و منشا نیشاپور بوده از مشائخ کبار و عالم بعلوم ظاہر بودند با سید الطائفہ و محمد بن فضیل بلخی و رویم و سمنون و ابوعلی جرجانی و محمد حامد و غیرہم صحبت داشتہ اند و از کبار اصحاب ابوعثمان حیری بوده اند وفات ایشان در سال سہ صد و پنجاہ و ستہ ہجری رو داده

حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مہلب شیرازی

کنیت ایشان ابوالحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و استاد ابوعبداللہ خفیف اند و با جعفر حدا صحبت داشتہ اند از ایشان پرسیدند کہ تصوف چیست گفتند و فالبعد شیخ الاسلام گفتہ اند و فالبعد آنست کہ ہرچہ بر دل گذشت کہ برای او بکنی آنرا بکنی وفات ایشان در ارجان سال سہ صد و پنجاہ و ستہ ہجری و شیخ ابوزرعہ طبری ایشان را غسل داده

شیخ عبدالملک بن علی بن عبداللہ بن عمر الگازرونی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوعمر و اصل ایشان از گازرون فارس است مستجاب الدعوات بودند و از جملہ ابدالان و صاحب کشف و کرامات وفات ایشان روز سہ شنبہ بست و ششم ذیحجہ سال سہ صد و پنجاہ و ہشت ہجری بوده

شیخ بندار بن حسین الصوفی الصیرفی

کنیت ایشان ابوالحسین است و از بزرگان مشائخ بغداد است با سید الطائفہ و رویم و سمنون و ابن عطا و جریری صحبت داشتہ اند و بسیاری از مشائخ را دریافتہ و در حدیث ثقہ بودند ایشان گفتند دور باشید از مشغولی بخلق کہ امروز در مشغولی خلق سودی نماندہ است روزی با شیخ عبداللہ خفیف بہ تنگی بلی رسیدند شیخ ابوعبداللہ ایشان را گفت پیش رو اے ابوالحسن بچہ سبب پیش روم شیخ ابوعبداللہ گفتند تو شیخ جنید را دیدہ و من ندیدہ ام و این را از انجہت گفتند کہ دیدار مشائخ نسبتی است بزرگ این طائفہ را و مرتبہ ایست بلند این قوم را کہ گویند این مرد کیست فلان پیر را دیدہ و با فلان شیخ صحبت داشتہ وفات ایشان در سال سہ صد و پنجاہ و سہ ہجری بوده

و با احمد خضرویہ صحبت داشتہ بودند صاحب تصانیف اند توریت و انجیل و زبور و دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند وگفته اند اگر طمع را بپرسند کہ پدر تو کیست گویند شک در مقدور و اگر گویند پیشہ تو چیست گوید کسب کردن ذل و خواری و اگر گویند نہایت تو چیست گویند نومیدی وفات ایشان در سال سہ صد و ہفتاد ہجری بوده و قبر در ترمذ است

شیخ ابوبکر فراز رحمہ اللہ

نام ایشان محمد بن حمدون الفراست از اجلہ مشائخ نیشاپور بودند و با ابوعلی ثقفی و عبداللہ منازل و ابوبکر شبلی و ابوبکر طاہر ابہری و مرتعش صحبت داشتہ اند شیخ عمو گفته اند اگر من ابوبکر فراز را ندیدمے صوفی نمی بودم وفات ایشان در سال سہ صد و ہفتاد ہجرے واقع شده

حضرت شیخ ابوالحسین حصرے

نام ایشان علی ابن ابراہیم است و اصل از بصره و ساکن بودند ببغداد حنبلی مذہب اند و مرید شیخ شبلی بوده اند کہ ہرگز شمس بی اذن من طلوع نکرده و گفته اند سحرگاہی مناجات کردم کہ الٰہی از من راضی ہستی کہ من از تو راضی ام ندا آمد کہ ای کذاب اگر تو از من راضی بودے رضاے ما طلب نمی کردی وفات ایشان بروز جمعہ ماه ذی حجہ سال سہ صد و ہفتاد و یک ہجرے بوده

حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی

نام ایشان ابراہیم بن محمد بن حمویہ است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ شبلی اند و جامع بودند میان علوم ظاہر و باطن در حدیث و فقہ ثقہ اند و اسطے را دیده بودند و با ابوعلی رودباری و مرتعش و ابوبکر طاہر ابہری صحبت داشتہ اند و در آخر مجاور مکہ معظمہ گشتند وفات ایشان در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبدالرحمٰن جامی قدس سره کہ در سال سہ صد و ہفتاد و دو ہجرے نوشتہ اند و بقول امام یافعی و کتاب محاسن الاخبار و رسالہ امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سہ صد و شصت و ہفت است و قول اصح ہمین است

حضرت شیخ ابوبکر طرسوسی الحرمی

نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین سال مجاور مکہ معظمہ بودند ایشان را

حضرت شیخ ابو عبد اللہ مقری رحمہ اللہ

حافظ و امام بغداد بودند و در حدیث شاگرد عبد اللہ بن احمد بن حنبل اند رضی اللہ عنہم سید الطائفہ شیخ جنید را دیدہ بودند وفات ایشان در ذی حجہ سال سہ صد و شصت ہجری بودہ و قبر در بغداد است

حضرت شیخ ابو بکر قطبی رحمہ اللہ

نام پدر ایشان محمد بن عیسی نیشاپوری است جامع بودند میان ظاہری و باطنی حاکم ابو عبد اللہ گفتہ اند بست و چند سال با ایشان صحبت داشتہ ام گمان میبرم کہ فرشتہ بر و گناہی ننوشتہ باشد وفات ایشان در سال سہ صد و شصت و ہشت ہجری بودہ

حضرت شیخ ابو احمد قدس اللہ تعالی سرہ

نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشائخ شام اند و ساکن بودند در صور ایشان گفتہ اند کہ ہمہ نوشتن جبل از مردہ بردو درویشی گیر دو وفات ایشان در سال سہ صد و شصت و نہ ہجری است و قبر در صور بود کہ الحال آن زمین را آب گرفتہ

شیخ ابو عبد اللہ رودباری رحمہ اللہ

نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیر و اصل از نیشاپور است در شریعت و طریقت امام وقت بودہ اند با شبلی و مرتعش و ابو علی ثقفی صحبت داشتہ اند و صاحب ابن عباد گفتہ کہ ابوسہیل مثل خود ندیدہ و مانیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دو صد و نود ہجری وفات در سال سہ صد و شصت و نہ ہجری بودہ و مدت عمر ہفتاد و نہ سال

شیخ ابو سہیل صعلوکی

کنیت ایشان ابو اسحاق است با سید الطائفہ صحبت داشتہ اند شیخ ابو عبد الرحمن سلمی گفتہ اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتند کاری بکن کہ از آن پشیمان شوی وفات ایشان در سال سہ صد و شصت و نہ ہجری بودہ

حضرت شیخ ابراہیم بن ثابت

نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است و اصل از ترمذ آمادر بلخ می بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند

کہ کسی را نبود جمال و مال و زہد و سخاوت بکمال وفات ایشان درسال سنہ صد ہفتاد و ہشت ہجری بودہ

حضرت شیخ ابوالقاسم المقری

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد المقری است برادر ابو عبد اللہ مقری اند از مشائخ خراسان بودند و با ابن عطا و حریری و ابوبکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابوبکر ممشاد دینوری صحبت داشتہ اند وفات ایشان بہ نیشاپور در سال سنہ صد و ہفتاد و ہشت ہجری واقع شدہ است

حضرت شیخ ابوبکر کلابادی قدس سرہ

نام ایشان محمد بن ابراہیم بن یعقوب الکلابادی البخاری است کتاب تعرف از تصانیف ایشانست و بعضے از بزرگان گفتہ اند اگر تعرف نبودی تصوف دانستہ نشدی وفات ایشان در بخارا روز جمعہ نوزدہم جمادی الاولی سال سنہ صد و ہشتاد و بقولی ہشتاد و چہار ہجری روی دادہ

حضرت شیخ ابوالخیر حبشی قدس سرہ

نام ایشان اقبال بودہ و لقب ایشان طاؤس الحرمین گویند ہرگاہ بہ روضۂ مقدسہ حضرت رسالت پناہ صلعم درآمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی و علیک السلام یا طاؤس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانہ و تعالی اشتغال تمام داشتند و ہمیشہ خواجہ ایشان میگفت از من چیزی بخواہ ہیچ نمی خواستند روزی الحاج بسیار کرد گفتند اگر میخواہی برائے خدا مرا آزاد کن خواجہ گفت کہ من چندین سال است کہ ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجہ بودے و من بندہ پس خواجہ خود را وداع کردہ روی ببغداد آوردند شصت سال مجاور حرمین شریفین بودند و ہرگز از ہیچکس چیزی طلب نکردند ہرگاہ میخواستند از کسے سوال کنند ہاتفی آواز میداد کہ شرم نمی دارے روئیکہ بآن پیش ما سجدہ میکنی آنرا پیش غیر ما خوار گردانی شیخ عمود شیخ ابوالعباس بدیدار ایشان فخر می کردند وفات ایشان بمکۂ معظمہ است درسال سنہ صد و ہشتاد و سہ ہجری

حضرت شیخ احمد بن ابراہیم المسبوحی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو علی است و از اجلۂ متقدان مشائخ بغداد بودند با شیخ سری سقطی صحبت

طاؤس الحرمین میخواندند شاگرد ابوالحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمان شاهی صحبت داشته اند و با ایشان نسبت درست میکردند وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد و چهار هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عبدالواحد بن علی السیاری

ایشان شاگرد و خواهرزاده ابوالعباس سیاری اند روزی صوفیان را دعوت کردند و آنها بسماع مشغول بودند یکی ازان میان بهوا برشد و ناپدید گشت و هرگز پیدا نیامد سرای خود را بر صوفیان وقف کردند و درین کار در آمدند وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد و پنج هجری واقع شده

حضرت شیخ عبدالله برقی رح

اصل ایشان از برق مضافات خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و شعر و لغت و نحو و علم معرفت امام بودند وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد و شش هجری روی داد

حضرت شیخ ابونصر سراج رح

نام ایشان عبدالله بن علی الطوسی است ولقب طاؤس الفقرا و تصانیف بسیار دارند ازانجمله کتاب لمع است در علم تصوف مرید ابو محمد مرتعش اند و سری سقطی و سهیل تستری را دیده بودند در شب زمستانی آتش میسوخت و در معارف سخن میرفت ایشان را حالتی پدید آمد درمیان آتش خدای را سجده کردند و روی ایشان را از آتش آسیبی نرسید ازان سوال کردند گفتند کسیکه بدرگاه او آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند هر جنازه که از پیش خاک من بگذارند مغفور بود بحکم این بشارت اهل طوس جنازه ها را از پیش مرقد ایشان میگذرانند

حضرت شیخ ابوقاسم رازی قدس سره

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است متوطن نیشاپور بودند و با ابن عطا و محمد بن الحواری و ابوعلی رودباری صحبت داشته اند مشائخ ری گفته اند چهار چیز در ابوالقاسم جمع است

حضرت خواجہ یحیی ابن عمار الشیبانی قدس سرہ

اصل ایشان از سجستانست شیخ عبداللہ خفیف را دیدہ بودند و شیخ الاسلام حضرت خواجہ عبداللہ انصاری در ایام طفولیت ایشان را دیدہ اند و خواجہ یحیی فرمودہ اند کہ بعد از ما ہی ماعبداللہ بہ نشستند و ملحدان و مبتدعان را براہ آوردہم شیخ الاسلام گفتہ اند کہ رسوم علم را بہرات خواجہ یحیی آورد وفات ایشان در سال چہارصد و دہجرے بودہ

حضرت شیخ عثمان بن ابی عمر دباقلانی

از بزرگان این قوم بودہ اند گویند کہ ہیچگاہ از خانۂ خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعہ و درختی چند از خرما در خانہ داشتند کہ قوت ایشان از آن بود وفات ایشان در رجب سال چہارصد و دو روی دادہ مدت عمر ہشتاد و چہار سال

حضرت شیخ ابو علی دقاق

نام ایشان حسن بن محمد بن دقاق است مرید شیخ ابوالقاسم نصرآبادی بودند و بسیاری از مشائخ را دریافتہ بودند استاد ابوقاسم قشیری داماد و شاگرد ایشان بودند روزی پیرے بہ مجلس ایشان در آمدہ بہ نیست آنکہ از توکل چیزی بپرسد و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن بہ پیران میل کرد گفت ایہا الاستاد توکل چہ باشد گفت آنکہ طمع از دستار مردم کوتاہ کنی و دستار را باو دادند وفات ایشان بہ نیشاپور بودہ در ماہ ذیقعدہ سال چہارصد و پنج و بقولی چہارصد و شش ہجری

حضرت شیخ ابوعبدالرحمن سلمی

نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی السلمی است صاحب تفسیر حقائق و طبقات مشائخ اند تصانیف ایشان بصد رسیدہ مرید شیخ ابوالقاسم نصرابادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس اللہ سرہ بعد از وفات پیر ابوالفضل از دست شیخ ابوعبدالرحمن خرقہ پوشیدہ اند وحضرت مولانا عبدالرحمن جامی کہ در نفحات الانس در ذکر بعضے از مشائخ آوردہ اند کہ فلان از طبقۂ اولی است فلان از طبقۂ ثانی از کتاب طبقات ایشان است وفات ایشان در ماہ شعبان چہارصد و دوازدہ ہجری واقع شدہ

داشته اند گفته اند ایشان با یک پیرهن و ردای و نعلینی بی آبه زکوه و کوزه بر دار ندحج میکرد و در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بهوی سیلبه میگذرانیدند وفات ایشان در شعبان در سال سه صد و هفتاد و شش هجری بوده و مدت عمر هشتاد و سه سال

حضرت شیخ ابوالحسین بن سمعون

نام ایشان محمد است ولقب ناطق بالحکمة و مشهور اند با بن سمعون از مشائخ بغداد و معاصر شیخ شبلی بوده اند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی است لغو است و هر خاموشی که از فکر خالی است سهو است و هر نظر که از عبرت خالی ست لهو ست و شیخ الاسلام گفته اند با ابن سمعون نیک نیم چرا که حصری استاد مرا میر نجانید و هر که استاد مرا رنجاند و تو از تو رنجی سگ به از تو بود ولادت ایشان در سال سه صد هجری بوده وفات روز جمعه پانزدهم ذیقعده یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری ست و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و نه سال خواستند که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه بوده

حضرت شیخ ابوطالب مکی

نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی ست و منشاء مکه معظمه است مرید شیخ ابوالحسن محمد بن ابی عبدالله احمد بن سالم البصری اند وفات ایشان در جمادی الاخری سال سه صد و هشتاد و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو ... السوسی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان بدمشق در ماه ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابوالقاسم دینوری واعظ

نام ایشان عبدالصمد بن عمرو بن اسحاق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق امام وقت خود بودند قوت ایشان از اجرت کوفتن ادویه عطاران بود وفات ایشان روز سه شنبه بست و چهارم ذی حجه سال سه صد و نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است قدس الله سره

وخوارق وکرامات بسیار بعد از وفات از ایشان ظاهر گشته و میگردد ذات ... اجودهنی معتقد ایشانند
شهادت ایشان در سال چهارصد ونوزده هجری بوده وقبر در قصبهٔ بهرائچ است وجمع کثیری هر سال
در روز عرس زیارت روضهٔ ایشان علمهای بسیار از اطراف واکناف هندوستان جمع می شوند و
نذر ونیاز بسیار می برند

حضرت شیخ ابو احمد سیاه قدس سره

از اکابر مشایخ مرو اند وبا شیخ ابو العباس قصاب واحمد نصر معاصر بودند وبه استاد ابو علی دقاق
صحبت داشته اند در ابتدای دهقانی میکردند سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع نه شد
شخصے با ایشان گفت هیچکس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی ساتر العیوب
نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوش فی الحال آن مرد الماس گردید ماده پاره شد و برهنه
گشت تضرع وزاری نمودند تا دعا کردند آنمرد بحال خود باز آمد وفات ایشان به مرو در شعبان
سال چهارصد وبست وچهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو اسحاق بن شهریار گازرونی

نام ایشان ابراهیم واصل ایشان از فارس است وانتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی حسین یا
بن محمد الفیروز آبادی الاکار است وابو حسین جهضم را دیده اند ودر حدیث ثقه بودند معاصر بودند
با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت هر چند جهد
کرد شیخ از وی چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمی کنی از برای تو چند بنده را
آزاد کردم وثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که پیغام بمن رسیده وشکر نیکوئی تو ادا کردم
لیکن آزاد کردن بندگان مذهب من نیست مذهب من بنده گردانیدن آزادانست بمهربانی
واحسان وفات ایشان در ذیقعده سال چهارصد وبست وشش هجری بوده

حضرت شیخ ابو منصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری اند ومرید شریف حمزه عقیل وخدمت ابو المظفر ترمذی
کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی مرا گفت که در همه عالم بگشتی چون پدر خود
ندیدی وهم گفته اند که هشتاد وچند سال علم آموختم ونوشتم ورنج بردم در اعتقاد وآنچه

حضرت شیخ ابو سعید مالینی

نام ایشان احمد بن محمد بن اسمٰعیل بن حفص است و اصل از مالین و آن موضعی است از توابع هرات از بزرگان این قوم اند و در حدیث ثقہ بودند و اکناف عالم را سیر نمودہ اند و صحبت بسیاری از مشائخ رسیدہ اند و وفات ایشان در مصر در شوال سال چہار صد و دوازدہ ہجری روی دادہ است

حضرت شیخ ابو الحسین بن جہضم ہمدانی

نام ایشان علی است شاگرد کوتی و جعفر خلدی اند از مشائخ حرم بودند و ایشان را کتابی است معتبر بہجۃ الاسرار نام کہ دران خوارق و احوال حضرت غوث اعظم شیخ عبد القادر جیلی نوشتہ اند وفات ایشان در سال چہار صد و چہار ہجری بودہ

حضرت شیخ عبد اللہ طاقی

نام ایشان محمد بن فضیل بن الطاقی سجستانی الہروی است مرید موسی بن عمران جیرفتی و از استادان و پیران شیخ الاسلام اند و وفات ایشان در غرہ ماہ سال چہار صد و شانزدہ ہجری است و قبر در ہرات واقع است

حضرت شیخ ابو عبد اللہ داستانی

نام ایشان محمد بن علی داستانی و لقب شیخ المشائخ نسبت ارادت ایشان بتوسط شیخ عمر بسطامی کہ برادر زادہ و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران شیخ ابو الحسن خرقانی اند و وفات ایشان در ماہ رجب سال چہار صد و ہفدہ ہجری است و مدت عمر پنجاہ و نہ سال

حضرت شیخ ابو منصور اصفہانی قدس سرہٗ

از کبار مشائخ زمان و بزرگان صوفیہ بودند وفات ایشان در ماہ رمضان سال چہار صد و ہژدہ ہجری بودہ

شیخ سالار مسعود غازی قدس سرہٗ

شیخ عبد الحق دہلوی نوشتہ اند کہ از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی اند در اوائل اسلام در ہندوستان فتوحات بسیار نمودہ بدرجۂ شہادت رسیدہ اند

خدمت درگاه ز تو بنه علت تو ستانی و شفا هم تو دهی ٭ یارب تو بفضل خویش بستان و بده داز
حضرت شیخ پرسیدند که تصوف چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی
و از آنچه بر تو آید نجهی و با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهل است
بزغی و صعوه بزیر آب هابرود گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی و مگسی نیز در هوای پرد
گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان در یک نفس از مشرق بمغرب
میرود این چنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آنست که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند
و زن خواهد و با مردم درآمیزد و یک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز
یکشنبه غره محرم سال سه صد و پنجاه و هفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم شعبان سال
چهار صد و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه است حضرت شیخ وصیت کرده بودند
که این ابیات را پیش جنازهٔ ما بخوانید ابیات خوب تر اندر جهان از ینجه بود کار ٭
دوست بر دوست رفت یار بیار ٭ آن همه اندوه بود این همه شادی ٭ و آن همه گفتار
بود این همه کردار ٭ و قبر در مهنه است

حضرت شیخ عمو قدس سرہٗ

کنیت ایشان ابو اسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس نهاوندی
لقب ایشان عمو کردند مشائخ بسیاری را خدمت کرده بودند و با شیخ الاسلام صحبت داشته اند
و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات ایشان در رجب سال چهار صد و چهل و یک هجری
است و مدت عمر نود و دو سال و قبر در گازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع

حضرت شیخ ابو عبد الله باکو رحمه الله

نام ایشان علی محمد بن عبد الله است و معروف بابن باکویه در جوانی شیخ ابو عبد الله خفیف را
دیده اند و باستاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو سعید و شیخ ابو العباس نهاوندی ملاقات کرده بودند
وفات ایشان در شیراز سال چهار صد و چهل و دو هجری است

حضرت شیخ ابو الحسن بروری رحمه الله

نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است از کبار مشائخ وقت بودند مرید شیخ ابو الحسن حصری اند

از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان در ماه شعبان سال چهار صد و سی هجری بوده و قبر ایشان
در بلخ نزدیک قبر شریف حمزه عقیلی است

حضرت شیخ ابوسعید بن ابوالخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از مهنه خراسان سلطان وقت و سرور اهل طریقت و پیشوای
زمرهٔ حقیقت بوده‌اند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف القلوب و همه اهل آن زمان مسخر ایشان بودند
نسبت ارادت ایشان بشیخ ابوالفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابونصر سراج
و ایشان مرید ابومحمد مرتعش و ایشان مرید سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت
پیر ابوالفضل خرقه از شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده‌اند و بجهت حل بعضی مشکلات یکسال با شیخ
ابوالعباس قصاب آملی بودند گویند شبی شیخ ابوالعباس از صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده
بودند رگ کشاده شده بود شیخ ابوسعید از ان حال خبردار شدند از زاویهٔ خود پیش شیخ
رفتند و دست ایشان را شسته به بستند و جامه را فرود آورده جامهٔ خود پیش ایشان داشتند
شیخ گرفته پوشیدند و شیخ ابوسعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ آوردند شیخ
اشارت کردند که بپوش شیخ ابوسعید پوشیده بزاویهٔ خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر
شدند جامهٔ شیخ ابوالعباس را در بر شیخ ابوسعید و جامهٔ شیخ ابوسعید را در بر شیخ ابوالعباس
دیده متعجب شدند شیخ ابوالعباس فرمودند دوش نثارها رفت و همه نصیب این جوان بهنگی
گشت مبارکش باد و حضرت شیخ ابوسعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و این از انجمله
است رباعی جسمم همه اشک گشت و چشمم بگریست ٭ در عشق تو بی چشم همه باید زیست ٭
از من اثری نماند این عشق از چیست ٭ چون من همه معشوق شدم عاشق کیست ٭ در راه یگانگی
نه کفر است و نه دین ٭ یک گام ز خود برون نه و راه ببین ٭ ای جان جهان تو راه اسلام
گزین ٭ با مار سیه نشین و با خود منشین ٭ تا روی ترا دیدم ای شمع طراز ٭
نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز ٭ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ٭ چون بی تو بوم
نماز من جمله مجاز ٭ و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تپ مجرب است
که بر کاغذ نوشته به بندد رباعی ای در صفت ذات تو حیران که و مه ٭ و ز جمله جهان

سعظم و متبرک نفائس ربع مسکون و درین شہر بہم میرسد و امروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلا است و مزارات متبرکہ بسیار دارد و از مردم صحیح القول شنیدہ شد در یک محلہ طلا کہ از محلات این شہر است قریب بہ سی ہزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر پیش از وبائی کہ درین شہر شدہ بودہ اند و اکنون نیز در آن محلہ حافظ بسیار اند وفات ایشان در سال چہار صد و پنجاہ و ہشت و بقولی شصت و چہار ہجری بودہ و قبر درمیان شہر لاہور مغربی قلعہ واقع شدہ و خلقی انبوہ ہر شب جمعہ بہ زیارت آن روضۂ منورہ مشرف میگردند و مشہور است کہ ہر کہ چہل شب جمعہ یا چہل روز پیہم طواف روضۂ شریفۂ ایشان بکند ہر حاجتی کہ داشتہ باشد بحصول می انجامد فقیر نیز بہ زیارت روضۂ منورۂ ایشان و والدین و خال ایشان مشرف گشتہ

حضرت شیخ ابو القاسم قشیری قدس سرہ

نام ایشان عبد الکریم بن ہوازن القشیری است از مشائخ خراسان اند و رسالہ قشیریہ و تفسیر لطائف الاشارات از تصانیف ایشان است مرید و داماد شیخ ابو علی دقاق و استاد شیخ ابو علی فارمدی اند و صاحب کشف المحجوب گفتہ است کہ امام قشیری را از ابتدای حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی می بایست از بہر روزن خانہ ہر سنگ کہ میگرفتم موم میشد می انداختم وفات ایشان در ربیع الآخر سال چہار صد و شصت و پنج ہجری بودہ

شیخ الاسلام حضرت خواجہ عبد اللہ انصاری قدس سرہ

کنیت ایشان ابو اسمعیل است و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری و لقب شیخ الاسلام و ہر جا کہ در نفحات الانس و این کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شدہ مراد ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان از ہرات است و از فرزندان ابو منصور مست انصاری ابن ابو ایوب انصاری کہ صاحب رحل رسول صلعم بودہ اند و مست انصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ با احنف ابن قیس بخراسان آمدہ در ہرات ساکن شدند شیخ الاسلام از بزرگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در زمانہ خود یگانہ بودہ اند فرمودند کہ اول مرا در دبیرستان نزنی کردند چون چہار سالہ شدم مرا در دبیرستان بالینی کردند چون نہ سالہ شدم املا نوشتم از قاضی ابو منصور و از

باشیخ عبدالرحمن سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که با هزار شیخ صحبت داشته ام واز هر یکے حکایتی یاد دارم رباط روزی بایشان منسوب است که برای پیر خود ابوالحسن حصری بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان سال چهارصد و پنجاه و یک هجری روی داده و مدت عمر هشتاد و پنج سال است

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سرہٗ

کنیت ایشان ابوالحسن است و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلالی الغزنوی و ایشان صاحب صحو بودند چنانچه درین باب میفرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بودند و میگفت که سکر بازیگاه کودکان است و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلالی ام بر موافقت شیخ خودم که کمال حال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه اندر صحو از رویت باز ماند که بشریت بود و پس صحوی که آفت نماید بهتر از سکری که عین آن آنست بود مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الختلی اند و ایشان مرید حصری و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری و بسیاری از مشائخ را دیده اند و حنفی مذهب بوده و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و هجویر دو محله است از محلات شهر از غزنین است که انتقال کرده اند از یکی بدیگری و قبر والده بزرگوار ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن نسبت بمساجد دیگر اہل بسمت جنوب است گویند علمای آن وقت بر شیخ درین باب اعتراض کردند روزی همه را جمع نموده خود امام شده دران مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام سمت است حجابها از میان برخاست و کعبه مجازی نمودار گشت و قبر ایشان موافق مسجد ایشان است و قبر والده ماجده نیز در غزنین است متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند و خاندان ایشان خانوادهٔ زهد و تقوی بوده و حضرت پیر علی هجویری را تصانیف بسیار است آما کشف المحجوب مشهور و معروف است و هیچکس را بران سخن نیست و مرشدی است کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی کتابی تصنیف نه شده و خوارق و کرامات زیاده از حد و نهایت و بارها بقدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار در دار السلطنت لاهور رسیده و اقامت در زیدند اہل آن دیار همه مرید و معتقد او گشتند و لاهور شهریست

مثل تفسیر یاقوت التاویل کہ چہل مجلد است و احیاء العلوم و جواہر القرآن و کیمیای سعادت و غیرہم و برادر امام احمد غزالی اندگویند چون کتاب منحول تصنیف کرد و پیش حضرت امام الحرمین کہ اُستاد ایشان بود بردند امام الحرمین گفتند تو زندہ درگور کردی یعنی این کتاب تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چہارصد و پنجاہ و وفات در چہارد ہم جمادی الاخری سال پانصد و پنج ہجری و مدت عمر شریف پنجاہ و چہار سال و قبر در بغداد است ؛

حضرت شیخ ابوالعباس خرری

نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیاری از مشائخ صحبت داشتہ اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بودہ اند گویند. درسالی کہ ایشان بحج نمی رفتند نیز ایشان را مردم در عرفات می دیدند وفات ایشان در سال پانصد و ہفت ہجری روی دادہ است ؛

حضرت حکیم سنائی غزنوی رحمۃ اللہ

کنیت ایشان و نام ابوالمجد محدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیہ و مرید خواجہ یوسف ہمدانی اند و با پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقہ حکیم بعضے ابیات نامعقول و الحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکاری بہم رسیدہ بود روزیکہ بغزنین داخل میشد بخود قرار دادہ بود کہ بزیارت جمیع اکابر آنجا مشرف گردد الا حکیم ہمان شب پیش از انکہ داخل شود بخواب دید کہ در زیارت مزارات مشائخ غزنین است و شخصے میگوید کہ این قبر حکیم سنائی است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید کہ بر آن نوشتہ اند ہذا قبر حکیم سنائی و درین شبہہ دارد کہ سنی نیز نوشتہ بود یا نہ چون چنین مشاہدہ شد فہمیدہ کہ اشارت بآنست کہ حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت کرد ہمان قبر بہ سنگ سفید بروشی کہ در خواب دیدہ بود مشاہدہ نمود و یقین شد کہ آن ابیات الحاقی بدہندیان مبتدع است وفات ایشان در سال بست و پنج ہجری است و ہمین تاریخ بر قبر ایشان نوشتہ اند

حضرت شیخ ابوعبداللہ حجری قدس سرہ

نام ایشان محمد بن حمویہ است از جملہ مشائخ خراسانند و از اصحاب شیخ ابوالحسن بستی و بعلوم

چار روزی وچهار ده ساله بودم مرا به مجلس بنشاندند و من در دبیرستان ادب خرد بودم که شعر عربی میگفتم چنانچه دیگران حسد می بردند و اشعار ایشان از شش هزار بیت عرب بیش است وگفته اند یک لک بیت اشعار عرب یاد دارم وگفته اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد وگفته اند که هیچکس بروزگار من آن نکرده که من اگر دست بر اندام خود بنهادم می گفتند این چیست آن را حدیثی داشتم وگفته اند من از سه صد تن حدیث نوشته ام همه سنی بوده اند وصاحب حدیث فرموده اند که قاضی ابراهیم باخرزی مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوندا بنده کی بتو رسد گفت انگاه که او را هیچ مانع نماند که او را از من باز دارد ولادت ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال سه صد و نود و شش هجری وفات ایشان در نهم ربیع الآخر سال چهار صد و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنج سال و قبر در گازر گاه هرات است

حضرت شیخ ابوالحسن بخار رحمه الله

از بزرگان مشائخ بوده اند و در رودگری میکردند و در قهندزی بودند بروشی که ایشان را کسی نمی شناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهار صد و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال

حضرت شیخ ابونصر الهروی الخانجه بادی رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن ابی جعفر است و اصل از کرمانست گویند که سه صد پیر را خدمت کرده و صحبت دار خضر بودند علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس وغیره ریاضتها کشیده اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانجه باد است و مدت عمر یکصد و بست وچهار سال

حجة الاسلام حضرت امام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رح

کنیت ایشان ابو حامد است ولقب زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت خود اعلم العلما و مجتهد بودند در مذهب امام شافعی رحمة الله وصاحب تصانیف بسیار

که از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بایشان رسیده بود و دران طاعت میکردند و مامور گشتند
که آن خرقه را بحضرت شیخ جام رسانند فرزند خود شیخ ابو طاهر را وصیت کردند که بعد از وفات
بچند سال جوانی نوخط بلند بالای و ازرق چشم احمد نام بخانقاه تو درآید تو در میان یاران
نشسته باشی البته آن خرقه را باو بده بعد از وفات حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر بشیخ ابو طاهر
بخواب دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران به تعجیل می روند و پرسیدند یا شیخ چه تعجیل است
فرمودند تو نیز بروکه قطب اولیا میرسد چون روز دیگر شیخ ابو طاهر در خانقاه خود نشسته بودند
جوانی به آن صفت که شیخ فرموده بودند درآمد شیخ ابو طاهر در حال دریافته اعزاز و اکرام
تمام نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که خرقهٔ پدر را چون از دست بدهم
حضرت شیخ جام گفتند ای خواجه در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابو طاهر را وقت خوش شد
برخاسته آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را بیست و دو تن
از مشائخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شده بعد از ان کس ندانست که آن
خرقه چه شد ایشان با شیخ ابو طاهر کرد صحبت داشته اند خواجه مودود چشتی را نسبت
ارادت بخدمت حضرت شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشائخ شنیده ایم و کتب
ایشان دیده از هیچکس مثل این حالات که از شما ظاهر میشود نه شده فرمودند که ما در وقت ریاضت
هر ریاضتی که دانستیم که اولیای خدا کرده اند بجا آوردیم و بر ان مزید نیز کردیم حق
سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود هرچه بهمه ایشان داده بود یکبار به احمد داد و ولادت ایشان
در سال چهار صد و چهل و یک هجری و وفات در سال پانصد و سی و شش هجری بوده
و مدت عمر شریف نود و پنجسال و قبر شیخ در موضع خرجرد جام است

حضرت شیخ ابو العباس بن عریف

نام ایشان احمد بن محمد الصهاجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری و باطنی چون
مریدان و معتقدان ایشان بسیار شدند سلطان وقت را هراسی در دل پدید
آمد ایشان را بحضور طلب داشت در مراکش رحلت نمودند سال پانصد و سی و ششم
هجری

ظاہر و باطن آراستہ بودند وفات ایشان در سال پانصد و سی ہجری بودہ و مدت عمر شریف نود سال

حضرت عین القضاۃ ہمدانی قدس سرہ

نام و کنیت ایشان ابوالفضائل عبداللہ بن محمد المیانجی است و لقب عین القضاۃ و اصل ایشان از ہمدان است و با شیخ محمد بن حمویہ و امام احمد غزالی صحبت داشتہ و خوارق و کرامات عجیبہ مثل احیاء و اماتت بسیار از ایشان بظہور رسیدہ و فضائل و کمالات از تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاہر است وفات ایشان در سال پانصد و سی و سہ ہجری بودہ

حضرت حجۃ الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ احمد جام قدس اللہ سرہ

کنیت ایشان قدوۃ انام ابونصر است و نام پدر ایشان ابوالحسن و اصل ایشان از قریہ نامق کہ از توابع جام است قطب و غوث وقت مقتدای اہل طریقت و راہنمای سالکان حقیقت و یگانۂ زمانہ خود بودند و از فرزندان جریر بن عبداللہ البجلی اند کہ ایشان را حضرت امیرالمومنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ یوسف این امت نام کردہ بودند و حضرت شیخ امی بودند و در بست و دو سالگی توفیق یافتہ بکوہ رفتند و بعد از ہیجدہ سال ریاضت در چہل سالگی ایشان را میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر ایشان کشادہ گشت زیادہ از سہ صد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم سر و حکمت تصنیف کردہ اند کہ ہیچ عالم و حکیم بران اعتراض نکردہ است و این تصانیف ہمہ بآیات و احادیث موید و موافق است و اشعار عالی در تصوف نیز دارند و چہل و دو فرزند حق سبحانہ و تعالی بحضرت شیخ کرامات فرمودہ بود سی و نہ پسر و سہ دختر والدہ اکبر بادشاہ کہ جدۂ والا ماجد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات چہاردہ پسر و سہ دختر ماندند و این چہاردہ پسر ہمہ عالم و کامل و صاحب تصانیف و کرامات بودہ اند و در شصت و دو سالگی می فرمودند کہ تا حال صد و ہشتاد ہزار مرد بر دست من توبہ کردہ اند و شیخ ظہیرالدین عیسی کہ از فرزندان ایشانند در کتاب رموز الحقائق آوردہ کہ تا آخر عمر بر دست پدرم ششصد ہزار کس توبہ کردہ اند و شیخ ابوسعید ابوالخیر خرقہ داشتند

عبدالقادر باز ور آمدند باز تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر نمودند باز آنحضرت در آمدند
مرتبهٔ سوم تاج العارفین از منبر فرود آمده اند شیخ عبدالقادر را درکنار گرفتند میان دو چشم
ایشان بوسه دادند و حاضران مجلس را گفتند برخیزید و تعظیم کنید که این ولی خدای است
و گفتند ای اهل بغداد امر اخراج او نه از بهر اهانت او کردم بلکه از برای آنکه شما او را بشناسید
بعزت معبود که بر سر او نوری می بینم که شعاع از مشرق و مغرب گذشته است بعد ازان فرمودند
ای شیخ عبدالقادر امروز وقت ماست و درین نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس هر یکی بانگ
کند و خاموش گردد مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ خواهد بود دست آنحضرت را گرفته
گفتند ای شیخ عبدالقادر مرا وقتی خواهد بود چون آن وقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن
و تسبیح و کاسه و عصای خود بشیخ عبدالقادر دادند شیخ عمر بزاز گفته تسبیحی که شیخ تاج العارفین
بغوث الثقلین داده بودند چون آنرا بر زمین می نهادند یگان یگان دانه خود می گشت و آن کاسه
را چون کسی میخواست که بدست گیرد خود می جست و بر دست آن شخص می آمد وفات ایشان
بعد از پانصد هجری بوده و قبر در موضع قلمینا که از مضافات بغداد است واقع شده
و مدت عمر هشتاد سال متجاوز است

حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری قدس سره

با حضرت غوث الثقلین سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنه و شیخ حماد دباس که پیر حضرت
غوث الثقلین و با شیخ عقیل منجی صحبت داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان بظهور
آمده و چون در شام خلق بر ایشان جمع شدند از انجا بجبل هکاری که از توابع موصل است
زاویه بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند حضرت غوث الثقلین
شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد عزیمت حج کردم
جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد و نیز جوان بود پرسید
کجا میروی گفتم بمکه گفت میل صحبت داری گفتم من بر قدم تجریدم گفت من
نیز بر قدم تجریدم باهم روانه شدیم روزی دیدم که جاریهٔ حبشیه رحمها اللہ پیدا شد
برقعی بر سر پیش من بایستاده و تیز تیز در روی من نگریست پس گفت ای جوان از کجائی

شیخ عبدالسلام بن عبدالرحمن بن ابی الرجال اللخمی الاشبیلی

کنیت ایشان ابو الحکیم است کسب علوم صوری و معنوی نمودہ بودند و کتاب شرح اسماء الحسنی از مؤلفات ایشان است وفات ایشان در سال پانصد و سی و شش ہجری بودہ و قبر در مراکش برابر قبر شیخ ابو العباس بن عریف است

حضرت شیخ ابو البیان بن محفوظ القرشی

معروف اند بابن الحوارنی صاحب مقامات و حالات علیہ و در علم ظاہر و باطن کامل بودند و مرید بسیار داشتند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاہ و یک ہجرے بودہ

حضرت شیخ الشیوخ عبدالاول بن شعیب السنجری الہروی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو الوقت است مقبول خواص و عام و جامع ظاہر و باطن بودہ اند و در حدیث شاگرد جمال الاسلام داؤدی اند و بصحبت حضرت شیخ الاسلام خواجہ عبداللہ انصاری رسیدہ اند و از خراسان بہ بغداد رفتند و عمر بسیار یافتند ولادت ایشان در ماہ ذیقعدہ سال چہارصد و پنجاہ و ہشت وفات در رباط فقیر روز ببغداد در ذیقعد سال پانصد و پنجاہ و سہ ہجری بودہ و قبر ایشان در شونیزیہ متصل بغداد متصل قبر شیخ رویم است و حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ امامت نماز جنازہ ایشان کردند

حضرت تاج العارفین ابو الوفا قدس سرہ

نام ایشان کاکیش است از کبار مشائخ و بزرگان این قوم و قدوۂ اولیاء الملل و مرید شیخ شنبکی اند و در ارشاد طالبان آیتے بودند شیخ علی ہیتی و شیخ بقای بن بطو و شیخ عبدالرحمن طفسونجی و شیخ مطر بادرانی و شیخ ماجد کردی و شیخ جاکیر و شیخ احمد بن نقلے از مریدان ایشان اند نقل است از شیخ علی ہیتی و شیخ ماجد کردی رحمہما اللہ کہ روزی شیخ تاج العارفین بالائے منبر در وعظ بودند کہ حضرت شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ در مجلس ایشان حاضر شدند و در ہمان ایام ببغداد آمدہ بودند و آوردن جوانی ایشان بودہ شیخ تاج العارفین قطع کلام کردند و گفتند این جوان را از مجلس بیرون بر یہ ہمچنان کردند باز در وعظ شدند شیخ

حضرت شیخ سیدی احمد بن ابوالحسن الرفاعی قدس سره

از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند و نسبت خرقۂ ایشان به پنج واسطه بحضرت شیخ شبلی میرسد حضرت غوث الثقلین را دیده اند و در ایام عبیده بطائح سکونت داشتند صاحب کشف و کرامات و مقامات علیه و بسیار بزرگ و شافعی مذهب بودند ابوالحسن علی که خواهرزادهٔ ایشانند گفتند روزے بر در خلوت ایشان نشسته بودم که آواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش خال من شخصے نشسته بود که آن را هرگز نه دیده بودم ساعتے باهم سخن گفتند پس آن شخص از روزنے که در دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد و چون برق در هوا بگذشت پیش سیدی در آمدم و پرسیدم که این مرد که بود فرمودند او را دیدی گفتم دیدم گفتند او کسی است که خدای تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند و یکی از رجال اربعه است سه روز است که مهجور شده است اما خبر نه دارد گفتم یا سیدی سبب مهجوری او چیست گفتند در یکے از جزائر محیط مقیم است آنجا سه شبان روز متصل باران بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران در آبادانی می بارید بعد از ان استغفار کرد بسبب این اعتراض مهجور شد من گفتم یا سیدی او را بمهجوری خبردار ساختی گفتند نه شرم داشتم گفتم اگر فرمای من او را خبردار کنم گفتند میکنی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فروکش چنان کردم آوازی بگوشم رسید که یا علی سر برآر سر برآوردم خود را در یکے از جزائر بحر محیط دیدم حیران شدم برخاستم و اندوهگین برفتم و آن مرد را دیدم و برو سلام کردم و آن قصه را بگفتم سوگند بمن داد که هرچه ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خرقه مرا در گردن من و مرا بر روی در زمین میکش و منادی میکن که این ست سزای کسیکه بر خدا ے تعالے اعتراض کند خرقه در گردن او کردم خواستم که بکشم هاتفی آواز داد که ای علی گذار که ملائکه آسمان براے او بزاری در آمده اند و گریان شده اند خداے تعالی ازو خوشنود گشت بعد از شنیدن آن آواز بیخود شدم و چون بخود باز آمدم خود را پیش خال خود دیدم والله ندانستم که چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب حضرت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه مذکور می شد شخصے بطریق انکار گفت بس کن سیدی بجانب او

گفتم از عجم گفت امروز مرا در ریخ انگندی گفتم چه انگنت همین لحظه در بلاد حبشه بودم مراشاهده افتاد که خدای تعالےٰ بردل تو تجلے کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نه فرمود مثل آن غیر ترا از انها که من دانم خواستم که ترا به بینم و بشناسم و گفت امروز در صحبت شما ام و امشب با شما افطار خواهم کرد و روان شد او در یک طرف وادی بیرفت و ما یک طرف و چون شب شد طبقے از هوا فرود آمد بر آن شش نان بارسرکه و به نیسری آن جاریه گفت شکر خدای را که اکرام کرد مرا و مهمانان مرا هر شب دونان فرود می آمد امشب برای هر یک دونان بعد از ان سه ابریق آب فرود آمد بیاشامیدیم در لذت و حلاوت به آبهای زمین مانند نبود پس همان شب آن جاریه از ما جدا شد و برفت چون بمکه رسیدیم شیخ عدی را در طواف تجلی واقع شد بخود بیفتاد چنانکه بعضے می گفتند که بمرد ناگاه دیدم که آن جاریه پیش سر او ایستاده است و میگوید زنده گرداند ترا آنکس که میراینده بعد از ان در طواف مرا تجلے واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم و در آخر آن با من گفتند که ای عبدالقادر تجرید ظاہر را بگذار و تفرید توحید را لازم دارد و برائے نفع مردم بنشین که ما را بندہائے خدا هستند که میخواهیم ایشان را بر تو به دست تو بشرف قرب خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان نمی دانم امروز چه نشان است ترا که برسر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمانها گرد تو در آمده اند و چشم همه اولیا از مقامهای خود در تو خیره مانده است و همه مثل انچه ترا داده اند میدارد بعد از ان جاریه برفت دیگر او را نه دیدم وفات شیخ عدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در جبل هنکاریه است

حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله

مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیرے از ایشان بهره مند شدند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بودند روزے شخصے بخدمت شیخ ماجد آمد گفت اراده مکه معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ کوزه خود را با و عطا نموده فرمودند هر گاه تشنه شوی آب شیرین و هر گاه گرسنه گردی تلقان با شکر آمیخته ازین کوزه پدید آید وفات ایشان در سال پانصد و شصت و یک هجری بوده و قبر در جبل حمرین است

وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و هفت هجری و مدت عمر شریف سی و هفت و یا سی و شش سال بود

حضرت شیخ جاگیر قدس سرہ

اصل ایشان از کردستان است و متوطن نواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابو الوفا طاقیہ خود را بدست شیخ علی هیتی بجهت ایشان فرستاده بودند و تکلیف حضور نه کردند و گفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جاگیر را از جمله مریدان من گرداند خدای عز و جل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری و قبر در نواحی سامره است

شیخ عبد الرحیم مغربی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو محمد و اصل از مغرب زمین است از سادات حسنی و اعیان مشائخ مصر و صاحب کرامات و مقامات علیه بودند روزی شیخ طهارت میکردند شخصے بخدمت ایشان آمده التماس نمود که شیخ به آبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و از ان آب بخور و حالیکه از و سبب شده بود باز یافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر را از اعیان دنیا و اوتاد وجود است وفات ایشان در سال پانصد و نود و دو هجری بوده است و مدت عمر هفتاد سال و قبر در موضع قنی واقع شده که از نواح مصر است

حضرت شیخ ابو علی بن مسلم قدس سرہ

از کبار مشائخ عراق اند و صاحب تاریخ یافعی نوشته که ایشان از جمله ابدالان بودند و تجرید بکمال داشتند و همیشه مراقب و گریان می بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و چهار هجری بوده و مدت عمر نود سال

حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سرہ

مولد ایشان گنجه است و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخی فرخ ریحانی اند و عمر گرانمایه از اول تا آخر به قناعت و تقوی و عزلت گذرانیده اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب داشته اند اگر سلاطین را بخدمت ایشان

به غضب نگاه کردند فی الحال آن شخص بمرد سیدی فرمودند که کرا قدرت است که مناقب شیخ عبد القادر تواند بیان کرد که بمرتبهٔ او تواند رسید او شخصے است که دریک جانب او دریای شریعت و دریک جانب او دریای حقیقت است هرجا که میخواهد غوطه میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند که چون به بغداد روید پیش از شیخ عبد القادر کسی را نه بیند چه در ایام حیات و چه بعد از وفات که او از حق تعالے عهد گرفته است هر که به بغداد درآید و مرا زیارت نه کند احوال او مسلوب گردد میفرمود که حسرت بر کسیکه حضرت شیخ عبد القادر را ندیده وفات ایشان روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاولی سال پانصد و نهصاد و هشت هجری بوده و بعضے گفته اند که در سماع از دنیا رفته اند و مدت عمر هشتاد و سال متجاوز بود و قبر در قریه ام عبیده بطائح است

حضرت شیخ حیوة بن قیس الحرانی قدس سرہ

صاحب اوصاف جمیله و مقامات جلیله و از اجله اکابر و مرجع مشائخ کبار بودند و حضرت غوث اعظم را دریافته شیخ ابو الحسن قریشی فرموده اند چهار کس میدانم از کبار مشائخ که در قبور خود تصرف میکنند چنانچه احیا شیخ معروف کرخی و سید محی الدین عبد القادر جیلی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرانی قدس الله تعالے اسرارهم وفات ایشان در سلخ جمادی الآخرے سال پانصد و هشتاد و یک هجری بوده و قبر در موضع حران است

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی المقتول رحمه الله

نام ایشان یحیی بن حبش است در حکمت مشائیان و اشراقیان متجر بودند بعضے از مشائخ ایشان را منسوب بعلم سیمیا و بعضے بخلل در عقیده و اعتقاد فلاسفه متهم میداشتند چون به حلب رسیدند علما به قتل ایشان فتوی دادند و بعضے گویند در حبس خفه کردند و بعضے گویند قتل و صلب کردند و بعضے گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بزیارت عادت داشتند اختیار کردند که بگرسنگی بکشند و اهل حلب در شان ایشان مختلف بودند بعضے بالحاد و زندقه نسبت میکردند و بعضے به کرامات و مقامات می ستودند و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرمودند علم بر عقل غالب بود و باید که عقل بر علم غالب باشد

حضرت شیخ ابو اسحاق اعزب قدس سرہ

نام ایشان ابراهیم بن علی است واز [illegible] مشایخ کبار است وصاحب کرامات و مقامات عالیہ جامع میان علوم ظاہری وباطنی وشافعی مذہب بودند بجہت غلبہ استغراق اکثر مراقب می نشستند گویند سال رو بجانب آسمان نہ کردند اگر شیری آمد و سر بر پای شیخ می مالید و ایشان میفرمودند کہ شیخ عبد القادر سید ماست امام صدیقان ومحب عارفان و قدوۂ سالکان است وفات ایشان در سال شش صد و نہ ہجری بودہ وقبر در بطائح است

حضرت شیخ ابو الحسن کردویہ قدس سرہ

کنیت ایشان ابو الحسن ونام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار وکرامات بیشمار از ایشان ظاہر شدہ پدر ایشان رنگریز بودہ ومیخواست کہ پسر نیز رنگریزی کند و ایشان را گران آمد وبخدمت صوفیہ رفت و آمد داشتند روزی پدر ایشان آمدہ دید کہ جامہاے مردم را رنگ نہ کردہ اند در غضب شد و در دکان تغارہای بسیار بود و رہر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند ہمہ جامہا را اگر در یک تغار نہادند غضب پدر زیادہ شد گفت جامہای مردم را ضائع کردی ہر یکے رنگی خواستہ بودند تو ہمہ را در یک رنگ کردی شیخ ابو الحسن دست دران تغار کردہ ہمہ را بیکبار بیرون آوردند ہر یکی را آن رنگ شدہ بود کہ صاحبش خواستہ بود چون پدر آن بدید بہ سلوک راہ صوفیہ باز گذاشت واز رنگریزی معذور داشت وفات ایشان در پانزدہم شعبان سال شش صد و دو از ہجری بودہ و قبر در رہی است از توابع مصر

حضرت شیخ ابن صباغ رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو محمد است صاحب اسرار ومعارف وکرامات وخوارق در زمان خود از مشاہیرہ بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رسیدہ اند وفائدہا گرفتہ اند مرید شیخ علی ہیتی بودند و ایشان مرید تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابو بکر بطائحی قدس اللہ اسرارہم وخرقہ کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ در واقع بشیخ ابو بکر بطائحی دادہ بودند و از شیخ علی بن ہیتی با ایشان رسیدہ از ایشان غائب شد

رجوع بود و حق تعالیٰ شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و اشعار ایشان تمام حقیقت کشف و بیان معارف است و این از جملہ اشعار شیخ است ابیات چون بعہد جوانی از بر تو ؛ بہ در کس نہ رفتم از در تو ؛ ہمہ را بر درم فرستادی ؛ من نمی خواستم تو میدادی ؛ چونکہ بر درگہ تو گشتم پیر ؛ زانچہ ترسید میست دستم گیر ؛ وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش ہجری بودہ و قبر در گنجہ است

حضرت شیخ عبداللہ القرشی الہاشمی قدس سرہ

نام ایشان محمد بن ابراہیم است صاحب کرامات و مقامات بلند عالم بعلوم ظاہری و باطنی بودہ اند و در زمان خود تصرف تمام داشتند و بہ صحبت شیخ صباغ رسیدہ بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و نہ ہجری روی دادہ

حضرت شیخ

کنیت ایشان ابو محمد بن ابی النصر است مرید سراج الدین محمود بن خلیفہ اند با شیخ ابو النجیب سہروردی در سماع صحیح بخاری شریک بودند و تصانیف بسیار دارند از انجملہ تفسیر عرائس است کہ دران بس نکتہای دقیق و اشارتہای لطیف مندرج است و در وجد و ذوق و استغراق حالت تامی داشتند و پنجاہ سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند و مجلس نہادند گویند در اواخر عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابو الحسن کردویہ گفتہ در دعوت بعضے صوفیہ با شیخ روزبہان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم در خاطرم آمد کہ در علم و حال از و زیادہ ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابو الحسن این خطرہ را از خود دور کن کہ امروز ہیچکس با روزبہان برابر نیست و او یگانہ زمان خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شش ہجری روے دادہ

حضرت شیخ روزبہان بقلی

صحبت داخضر علیہ السلام بودند و شصت سال از خانہ کہ در شیراز داشتند جز بہ ادای نماز جمعہ و کفایت مہمات بیرون نیامدند و در علم و تقوی کامل بودند وفات در آخر محرم سال ششصد و شش ہجری

وسکونت ایشان در مصر بود از قبیلهٔ بنی سعد اند وقصیدهٔ تائیه فارضیه از ایشان است چون این
قصیده را تمام کردند شبی پیغمبر علیه السلام را بخواب دیدند که از ایشان می پرسید قصیده که خود را
تمام کرده چه نام کردی گفتند لوائح الجنان در روائح الجنان فرمودند نظم السلوک نام کن همچنان
کردند که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاولی سال ششصد
وسی و دو هجری روی داده

حضرت شیخ اوحد الدین الکرمانی قدس سره

مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ قطب الدین ابهری و ایشان مرید شیخ ابو النجیب
عبد القاهر سهروردی اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند
ایشان را بمشاهدهٔ جمال ظاهری میل تمام بود و شیخ شمس الدین تبریزی از ایشان پرسیدند که
در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می بینم فرمودند اگر بر قفا دمل نه داری چرا بر آسمان نمی بینی
و پیش مولانا جلال الدین رومی گفتند شیخ اوحد الدین شاهد باز بود اما پاکباز بود مولوی فرمودند
کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد و سی و پنج هجری بوده

حضرت مولانا شمس الدین تبریزی

نام ایشان محمد بن علی بن ملک داد است گفته اند که هنوز در مکتب بودم ... ع اگر چهل روز
برمن میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی طعام نمی شد و اگر سخن طعام می گفتند بدست و
سر منع آن میکردم مرید شیخ ابو بکر سله باف تبریزی اند و بعضی گویند که مرید بابا کمال خجندی
بودند و بعضی گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند
احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی کمال
یگانگی و یک جهتی با ایشان بوده و همیشه باهم صحبت میداشته اند و در اشعار خود همه جا ستایش
ایشان کرده اند و اکثر در خلوت روز و شب بصوم وصال می نشسته اند وفات ایشان
در سال ششصد و چهل و پنج هجری بوده است

شیخ ابو الغیث جمیل یمنی قدس سره

از کبار مشائخ و بزرگان این قوم صاحب کشف و کرامات اند در اوائل از قطاع الطریق بودند

وفات ایشان در سلخ ذیقعده وسال ششصد ونورده هجری بوده وقبر در رباط یعقوبی است

حضرت شیخ یونس بن یوسف سیانی

طائفه یونسیه بایشان منسوب است صاحب کرامات ومقامات عالیه بودند وفات ایشان
در سال ششصد ونورده هجری بوده

حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمه الله

کنیت ایشان ابوالحسن است ونام علی صاحب معارف واسرار واحوال ومقامات عالی
بودند وایشان اند که گفته اند چهار کس را شناسم از اولیاے خدای که در قبور خود تصرف میکنند
چنانکه زندها شیخ محی الدین عبدالقادر جیلی وشیخ معروف کرخی وشیخ عقیل منبجی وشیخ حیواة بن قیس
خراسانی این مقدمه در ذکر شیخ حیواة نیز مذکور شده وفات ایشان در سال ششصد
و[illegible] ویک هجری بوده

حضرت شیخ فرید الدین عطار

اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشاپور وهشتاد وپنج سال در نیشاپور بوده
مرید شیخ مجد الدین بغدادی اند ودر ابتدا توبه بر دست شیخ رکن الدین آکاف کرده اند وصحبت
بسیاری از اکابر مشائخ را دریافته اند وبعضے گفته اند که اویسی بودند صاحب وجد وسماع واز
بزرگان صوفیه اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد وپنجاه سال
بر روح فرید الدین عطار تجلی کرد ومربی او شد وحضرت مولانا عبدالرحمن جامی گفته اند آن قدر
اسرار توحید وحقائق وذوق که در مثنویات وغزلیات عطار است در سخنان هیچ یک
ازین طائفه یافته نمی شود کتاب تذکرة الاولیا والٰہی نامه وبیسر نامه ومنطق الطیر از تصانیف
ایشان است ولادت ایشان در شعبان سال پانصد وسیزده ووفات در سال
ششصد وهفت هجری بوده در دست کفار در سن یکصد وبست ویک
سالگی بدرجهٔ شهادت رسیده اند

حضرت شیخ ابن فارض المصری

کنیت ایشان ابوحفص است ولقب شرف الدین ونام عمر بن فارض الحموی ولادت

ابن احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابوعلی دقاق است قدس الله ارواحهم و شیخ عبدالله بلیانی
خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان به چهار واسطه از شیخ ابوالنجیب سهروردی و به صحبت زاهد
ابوبکر همدانی پیوسته از ایشان نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان میگفته اند که من آنچه
از خدای خود خواسته بودم بعبدالله دادند و آنچه بر من بمقدار دریچه کشادند برا و بمقدار دروازه
کشادند و شیخ از بزرگان و موحدان این طائفه و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده
فرموده اند که بیک آه که برآرم صد هزار چون منصور حسین پیدا کنم و شیخ فرموده اند که درویشی
نه نماز و روزه و احیای شب است این جمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است
اگر این حاصل کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی ناحق بدو چشم
سر نه بینم مردم ٭ از پای طلب می نشینم مردم ٭ گویند خدا بچشم سر نتوان دید ٭ آن ایشانند من
چنینم مردم ٭ وفات ایشان روز عاشورا سال ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ لیس المغربی السود قدس سره

ایشان کسب حجامی را ستر حال خود ساخته بودند اما از اهل کرامت و ولایت بوده اند امام
محی الدین نوادی از جمله مریدان و معتقدان ایشان بودند و به صحبت و خدمت ایشان تبرک
می جستند وفات ایشان در ربیع الاول سال ششصد و هفتاد و هفت هجری بوده
و مدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی

نام ایشان سلیمان بن علی است بعضی از فقها ایشانرا بزندقه و الحاد منسوب داشتند اما صوفیه
بزرگ داشتند و حضرت مولانای عبدالرحمن جامی فرموده اند که هر که اندک چاشنی از مشرب
این طائفه چشیده باشد که سخن او در شرح منازل السائرین که تصنیف شیخ الاسلام است چه
قدر مبنی بر فوائد علم و عرفان است گویند که بمجلس سماع حاضر می شدند و رغبت تمام بآن داشتند
و وجود نمودند وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده است

حضرت شیخ سعدی شیرازی رحمة الله

لقب ایشان شرف الدین و نام مصلح الدین بن عبدالله است و تخلص سعدی در علوم

روزی در کمین قافله نشسته انتظار می کشیدند شنیدند که هاتفی میگوید ای آنکه چشم بر قافله دارے و دیگری را چشم بر تست درویشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند از ان عمل باز ایستادند و به صحبت شیخ ابن الاقلع یمنی رسیده به مرتبه ولایت فائز گردیدند بعد از ان شیخ کبیر علی اهدل رسیده التماس صحبت کردند به آنجا و شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند و دراز گوشی با خود بردند چون جمع کردند هیزم مشغول شدند شیری دراز گوش را بدرید چون هیزم آوردند که بار کنند دیدند که شیر دراز گوش را کشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را بر چه بار کنم سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت شیر نهادند و او را راندند تا نزدیک شهر آوردند بعد از ان گفتند هر جا خواهی برو وفات ایشان در سال شش صد و پنجاه و یک هجری روی داده

حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی

نام ایشان علی بن عبد الله و اصل از مغرب از سادات حسینی اند و ساکن بودند در اسکندریه جمع کثیری آنجا به صحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیای و عظمای مشائخ بودند گفته اند یکبار هشتاد روز گرسنه بودم در خاطرم گذشت که مرا ازین کار نصیبی نشد ناگاه زنی دیدم که از غار بیرون آمد بغایت خوبروی گوئیا روی او نور آفتاب بود و میگفت نحسی هشتاد روز گرسنه بود ایستاده ناز بر خدای تعالےٰ میکند بعمل خود و شش ماه برمن گذشته که طعامی نچشیده ام گویند اول کسیکه قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال شش صد و پنجاه و چهار یا شش هجری بوده در راه مکہ معظمه در صحرای که آب شور داشت چون ایشان را آنجا دفن کردند برکت ایشان آب آن سرزمین شیرین گشت

حضرت شیخ علی الخبار قدس سره

از مشائخ کبار عراق اند و صاحب مقامات جلیه شهادت ایشان در سال شش صد و پنجاه و شش هجری بوده

حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سره

لقب آنقدوة اولیا محی الملل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی

اسبوع طواف میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد وهفت هجری بوده ومدت عمر ایشان نود سال متجاوز بادشاه عصر از سعادت مندی وکمال اخلاص که بخدمت ایشان داشت جنازهٔ شیخ را بر دوش خود گرفت

حضرت شیخ شمس الدین قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد وتامی صوفی است حنبلی مذهب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد ویازده هجری روی داده

حضرت شیخ عماد الدین رحمه الله

نام ایشان احمد بن شیخ الحرامیه ابراهیم بن عبد الرحمن است واصل از واسط در علم تصوف تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در هفتصد ویازده سال هجری بوده ومدت عمر پنجاه وچهار سال

حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس سره

در دمشق بوده اند کم میگفتند وکم از جای برمیخاستند وکم می خفتند وعلمای ظاهر با جلالت وبزرگی نیاز مند سلوک با ایشان میکردند با وجود آنکه در ماه رمضان چیزی بخوردند نماز نمیکردند اما کشف واطلاع بر مغیبات بسیار داشتند وانبساط استر حال خود ساخته بودند وفات ایشان در سال هفتصد وچهارده هجری

حضرت شیخ نجم الدین قدس سره

نام ایشان عبد الله بن احمد بن محمد الاصفهانی است صاحب مقامات ومناقب عالیه شاگرد ابو العباس المرسیی الشاذلی ومدتی مجاور مکه معظمه بودند وفات ایشان بمکه معظمه در جمادی الآخر سال هفت صد وبست ویک هجری بوده ومدت عمر هفتاد وهشت سال

حضرت شیخ اوحدی اصفهانی

گویند ایشان از جمله اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی اند وبر سر پای جام داشتند جام جم از ایشان است واکثر اشعار ایشان در تصوف وحقیقت است این بیت نیز ایشانست بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیک بختی دید وفات ایشان در سال هفتصد وسی وهشت هجری بوده وقبر در مراغهٔ تبریز است

حضرت مولانا محمود زاهد مرغابی قدس سره

لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی اند وبجهت نسبت

ظاهر و باطن و نظم و نثر جامع و کامل و مجاور بقعۂ شریفہ شیخ ابو عبد اللہ خفیف بودہ اند قدس اللہ سرہ
بارہا بزیارت حرمین شریفین پیادہ رفتہ اند و اکثر اقالیم را گشتہ اند و بہندوستان رسیدہ
بت سومنات را شکستہ اند و صحبت شیخ شہاب الدین سہروردی و بسیارے از اکابر دریافتہ
اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی کردہ اند وقتی با یکے از اکابر سادات فی الجملہ گفت
و گوی واقع شد آن شریف حضرت رسالت پناہ صلعم را بخواب دید کہ او را عتاب کردند
چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذر خواست و تصانیف ایشان ہمہ مشہور و مقبول است
و این از جملہ شعر ایشان است غزل من ندانستم از اول کہ تو بیمہر و وفائی ٭ عہد نابستن از آن
بہ کہ ببندی و نپائی ٭ گفتہ بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم ٭ چہ بگویم کہ غم از دل برود چون تو
بیائی ٭ دوستان عیب کنندم کہ چرا دل بتو دادم ٭ باید اول بتو گفتن کہ چنین خوب چرائی
شمع را باید ازین خانہ برون بردن و کشتن ٭ تا کہ ہمسایہ نداند کہ تو در خانۂ مائی ٭ وفات ایشان
شب جمعہ ماہ شوال سال شش صد و نود و یک ہجری بودہ و قبر در بیرون شہر
شیراز است

حضرت شیخ حسن بلغاری قدس سرہ

اصل ایشان از نخوان است و صاحب جذب و مقامات عالیہ بودہ اند و نسبت ارادت
ایشان بدو واسطہ بشیخ ابو النجیب سہروردی میرسد و در سن سی سالگی تائب شدہ در زیکار
در آمدہ اند و اکناف عالم را سیر نمودہ اند وفات ایشان در سال شش صد و نود و ہشت
ہجری بودہ و مدت عمر نود و سہ سال و قبر در سرخاب تبریز است

حضرت شیخ ابو محمد مرجانی

نام ایشان عبد اللہ بن محمد است و اصل از مرجان مغرب زمین ابواب علوم الٰہی و انوار ربانی
بر روی ایشان کشادہ بود و از بزرگان این قوم اند وفات ایشان تونس سال شش صد
و نود و نہ ہجری بودہ

حضرت ابن مطرف اندلسی

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است و مجاور مکہ معظمہ بودہ اند و روا داشتہ اند کہ بشبانروزی پنجاہ

غزل

چرانه در پی عزم و یار خود باشم	چرانه خاک ره کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم	به شهر خود روم و شهر یار خود باشم
ز محرمان سراپردهٔ وصال شوم	ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیدا است باری آن اولی	که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ	وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

و بموجب این فال بی تامل واهمال به سرعت روانه شده بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضارا بعد از شش ماه اکبر بادشاه فوت کردند و ایشان بادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر بادشاه دیده که در حاشیهٔ دیوان حافظ این مقدمه را نوشته اند وفات ایشان در سال هفت صد و نود و دو هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت مولانا ظهیر الدین خلوتی قدس سرهٗ

جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین ابا بکر تا بیادی میفرمودند امروز در زیر فلک مثل ظهیر الدین نیدانم مرید شیخ سیف الدین در سال هفت صد و هشتاد و سه هجری بوده و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل گاذرگاه است وفات ایشان در سال هشت صد هجری و قبر در جوار قبر شیخ سیف الدین است

حضرت شیخ لما (?) خجندی قدس سرهٗ

بسیار بزرگ و صاحب حال بودند و خود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند و ترک و تجرید ایشان بکمال بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که در انجا بسر می بردند چون بعد از فوت ایشان آنجا دیدند بغیر از بوریای که بران می نشستند و سنگی که زیر سر می نهادند چیز دیگر نبود وفات ایشان در هشت صد و سه هجری بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این بیت نقش کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار ؞ هزارت آفرین مردانه رفتی

حضرت مولانا محمد شیرین

تخلص ایشان مغربی است مرید شیخ اسمٰعیل سیسی اند و شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن

سنت و شریعت بمرتبہ کمالی رسیدہ بودند در تقوی و ورع جہد بلیغ مینمود وفات ایشان در ماہ
ذیحجہ سال ہفتصد و ہفتاد و ہشت ہجری بودہ و قبر در مرغاب ہرات است

حضرت مولانا زاہد مرغابی رحمہ اللہ

نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن شیخ احمد بن شیخ محمد شاہ بن شیخ محمود بن شیخ سہیل تایبادی
است و تایباد دہی است از توابع جام در علوم ظاہر شاگرد مولانا نظام الدین ہروی بودہ اند
اما بواسطۂ متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان مفتوح گشت و کرامات
و مقامات عالیہ از ایشان بظہور آمد و اویسی بودند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوستہ زیارت
روضۂ حضرت می نمودند در مدت ہفت سال پیادہ و پای برہنہ از تایباد بہ روضۂ متبرکہ ایشان
قرآن خواندہ میرفتند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطلب اقصی و مرتبۂ اعلی فائز گشتند حضرت
خواجہ بہاؤالدین نقشبند قدس اللہ سرہ چون بہ مجلس ایشان رسیدند مولانا حضرت خواجہ پرسیدہ
کہ چہ نام دارید خواجہ فرمودند کہ بہاؤالدین نقشبند گفتند از برای ما نقشے بہ بندید خواجہ
فرمودہ اند کہ آمدیم کہ نقشے ببریم و دو روز باہم صحبت داشتند و حضرت صاحبقران
انار اللہ برہانہ کمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکہ مولانا مربی صاحبقران
بودند وفات ایشان نیمہ روز پنجشنبہ سلخ محرم الحرام سال ہفتصد و نود و یک ہجری
بودہ و قبر در موضع تایباد است

حضرت خواجہ حافظ شیرازی

نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا عبدالرحمن جامی فرمودند باوجود آنکہ معلوم
نیست کہ بظاہر دست ارادت بہ پیری دادہ باشند اما ایشان را لسان الغیب گفتہ اند
و آثار حقائق و معارف در دیوان ایشان بسیار است و در تذکرہ عبدالقادر بدلہ ونی از
خدمت شیخ نظام الدین انتی نقل کردہ است کہ خواجہ حافظ مرید حضرت خواجہ بہاؤالدین
نقشبند اند و اکثر تفاؤلی کہ از دیوان حقیقت بیان ایشان نمودہ میشود موافق مطلب می آید
چنانچہ جہانگیر بادشاہ کہ در ایام شاہزادگی بسبب آزردگی والد خود جدا شدہ در آلہ آباد می بودند
و تردد داشتند در اینکہ بملازمت بہ رعایت قدر بروند یا نہ دیوان حافظ را طلب نمودہ فال کشادند و این قال بر آمدہ :

شیخ زین الدین خوافی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو [illegible] جامع بودہ از جمیع علوم ظاہری و باطنی و از اول تا آخر توفیق آستقامت بر جادۂ شریعت و متابعت سنت یافتہ بودند و حضرت مولانا عبد الرحمٰن جامی فرمودہ اند کہ متابعت سنت بزرگترین کرامتی است پیش این طائفہ و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبد الرحمٰن قریشی مصری اند و ایشان مرید شیخ سیف کورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن شمشیری و ایشان مرید شیخ محمود اصفہانی و ایشان مرید شیخ عبد الصمد نطنزی و ایشان مرید شیخ علی بزغش و ایشان مرید شیخ شہاب الدین سہروردی گویند در آخر حیات ایشان را واردی رسیدہ کہ شبانہ روز بالکل از خود غائب بودند و چون از ان غیب ایشان را باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود و سخن کم میگفتند وفات ایشان در شب یکشنبہ دوم شوال سال ہشت صد و سی و ہشت ہجری بودہ و بعد از وفات ایشان سہ جا نقل کردہ الحال قبر شیخ در ہرات است نزدیک عیدگاہ و عمارت عالی بران ساختہ اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سرہ

لقب ایشان شاہ مدار است و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن یا جہت دیگر به پنج یا شش واسطہ بحضرت رسالت پناہ صلعم میرسد غرائب احوال و عجائب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشتہ اند و بزرگی حضرت شاہ مدار زیادہ از انست کہ در تحریر و تقریر آید گویند دوازدہ سال طعام نخوردند و لباسیکہ یکباری پوشیدند دیگر احتیاج شستن نمی شد و ہمیشہ سفید و پاکیزہ میماندند و شیخ عبد الحق دہلوی نوشتہ اند کہ ایشان در مقام صمدیت بودند و آن مرتبہ سالکان است و از جہت جمال بکمال کہ حق تعالیٰ بایشان عطا فرمودہ بود ہر کہ انظر بر روے مبارک ایشان افتادی بس بی اختیار سجود کردی ازینجہت ہمیشہ برقع بر روی خود می انداختند وفات ایشان ہفدہم جمادی الاولی سال ہشت صد و چہل ہجری بودہ و قبر ایشان در موضع مکن پور کہ از توابع قنوج است واقع شدہ و ہر سال در ماہ جمادی الاولی کہ عرس ایشان است قریب به پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر و کبیر از اطراف و جوانب ہندوستان دران روز بہ زیارت روضۂ متبرکۂ ایشان

اسفراینی و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در سال هشت صد و نه هجری است و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله اشعار ایشان است غزل

از جنبش بحر قدم بر خاست موج بیعدد
در موج بحر بیکران صحرا و دریا شد عیان
اندر جهان بیعدد واحد احد بود و ولی
لیکن جهان جسم و جان گرچه شد از دریا عیان
اندر سرای لم یزل باشد ابد عین ازل
اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان
من بر مثال ماهیم افتاده از دریا برون
وقت ست کان خورشیدها دان ماه ما ناپیدا
آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی
در موج دریای ازل بر ست صحرای ابد
صحرا یقین دریا شود چون پاید از دریا بد
در خطهٔ ملک صمد احمد بود عین احد
بر روی بحر بیکران باشد چو در دریا رمد
سر در هم آرد دائره از پیش بر خیزد عدد
از صد یکی گفتم بدان صد را ز یک یک را ز صد
باشد که موجی در رسد بازم بدریا در کشد
از برج دل طالع شود از اندرون سر بر زند
گر مغربی را آئینه پنهان نباشد در نمد

حضرت شاه قاسم انوار قدس سرهٗ

اصل آن بسیادت مآب از از ربایجانست مولد و منشاء تبریز در اوائل حال نسبت ارادت بشیخ صدر الدین اردبیلی داشتند بعد از ان بصحبت صدر الدین علی یمنی که از مریدان اوحد الدین کرمانی بودند رسیده اند و در او اخر انوره حضرت خواجه بهاؤ الدین نقشبند را دیدند و با ایشان صحبت داشتند دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقائق و معارف و اسرار است و در باب مریدان ایشان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سرهٗ فرموده که فقیر بعضے از ایشان را دیده و احوال بعضے را شنیده اکثری از ربقه دین اسلام خارج بودند و بدائرۂ اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل فرموده اند که می تواند بود که چون فتوح و نذر و ربسیارے میرسیده همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان می شده و اصحاب نفس و هوا را مقصود در انجا حاصل بوده بدین جهت جماعه بیباک نیز خود را در زمرهٔ مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت این همه پاک بودند و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان این حال دارند اکثری بیباک اند وفات ایشان در سال هشت صد و سی و هفت هجری بوده قبر در خرجرد جام است

از عزیزان که در آن وقت بوده‌اند به مجلس ایشان حاضر می‌شدند معارف و لطائف خواجه را استحسان میکردند در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه را وجدی عظیم میرسید و صیحه‌های بسیار میزدند و مجلسیان را اثر میکرد و اکثر در صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بر وجهی که غیر از کسی نمی‌دانست اظهار مینمود و وفات ایشان در روز شنبه بست و ششم جمادی الاولی سال هشت صد و شصت و سه هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع قریب مزار نقیه ابو یزید مرغزی است

مولانا شمس الدین محمد رومی

اصل ایشان از قریه روج است و آن بر نه فرسنگی هرات واقع شده از کبار مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و هم نبیره حضرت مولانای جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی آن میبود که پیغمبر صلعم را بخواب بینم روزی بخدمت والدهٔ خود رفتم ایشان کتابی در پیش داشتند و میخواندند که هر کس این دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب بیند اتفاقاً آن شب آینده شب جمعه بود رخصت خواندن دعا از والدهٔ خود گرفته بخلوتخانهٔ خود رفتم و مشغول شده با شرایط نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه سه هزار مرتبه درود بر رسول علیه الصلوٰة والسلام بفرستد آنسرور را بخواب بیند این عمل نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه دیدم که در سرای خود در آمدم و والدهٔ من ایستاده مرا گفت من انتظار تو می بردم اینک رسول صلعم بخانهٔ ما آمده اند بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجای که آنحضرت نشسته بودند بردند دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آن سرور نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته بر اطراف عالم میفرستند و گویی املا حضرت رسول میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی که از علماء ربانی بودند مینویسند و مادر مرا برده عرض کرد که یا رسول الله پسری که وعده کرده بودی که دراز عمر و دولتمند خواهد شد این آن پسر است یا نه آنسرور بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند که همان فرزند است چه وقتی که مادر من پسرے داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متالم شد شب حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که می فرمایند غمگین مباش که خدای تعالی بتو پسرے صاحب دولت و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عز و جل بایشان داد پس آنحضرت بمولانا عثمان

با علمای بسیار جمع میشوند و همه نذر و نیاز می آرند و کرامات و خوارق عجیبه و غریبه الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اهل هندوستان از وضیع و شریف دو حصه مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبدالقادر جیلی اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اما اجلاف بیشتر و نیم حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید حضرت مخدوم بهاؤالدین زکریای ملتانی قدس الله اسرارهم

حضرت مولانا جلال الدین پورانی

کنیت ایشان ابویزید است بعد از کسب علوم ظاهر ببرکت متابعت سنت در رعایت شریعت بمرتبهٔ اعلی رسیده اند و اکثر بکفایت مهمات مسلمانان بقدر امکان کوشش می نمودند بهر که رجوع بالیستی کرد خود بآنجا میرفتند اگرچه بظاهر دست ارادت به پیری داده اند اما اویسی بودند چنانچه میفرمودند هرگاه مرا اشکالی می افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بیواسطه رفع آن میکنند گویند روزی از اصحاب خود شانه طلبیده اند و گفتند حضرت رسالت پناه صلعم فرموده اند که بایزید گاهی محاسن خود را شانه میکن و ایشان بصحبت مولانا حضرت ظهیرالدین خلوتی رسیده و معتقد طریقهٔ ایشان بودند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اکثر پیش ایشان میرفتند چنانچه گفته اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت بازگشتن یکی از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر مولانا را کرامتی هست بباید که پاره کشمش ترک بمن بدهد چون روانه شدیم آن شخص را آواز دادند که یکساعت باش بخانه درون رفته یک طبق سویز بیرون آوردند و باو دادند و گفتند معذور دار که در باغهای ما کشمش نمی باشد وفات ایشان در شب دوشنبه دهم ماه ذیقعده سال هشت صد و شصت و دو هجری بوده

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سره

کوسو قصبهٔ ایست از توابع هرات که ولادت ایشان در انجا واقع شده و از اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله سره جامع بودند بعلوم ظاهر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی بسیار میرفتند و بصحبت شیخ بهاءالدین عمر نیز بسیار میرسیده اند مولانا سعدالدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین پورانی وغیرهم

امر نہ کردند و خدمت انہ فرمودند یہ ... پیغمبر صلعم را بخواب دیدم کہ میفرمودند علی دہلی بر درخود میزنی و از احوال خلق خبردار نمی شوی گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر دل است ازان تست و اگر دست ازان تست علی بیچارہ در میان چیست فرمودند برائے خلق خدا دعا کن کہ دعاے تو در حق ایشان مستجاب است وفات ایشان در سال نہ صد و پنجاہ ہجری بودہ و قبر در حوالی جونپور در موضع است کہ تو طن داشتہ اند و آن بسرائے میران مشہور است بزار و تبرک

حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی

ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد جبوشانی کہ از کبار متاخرین و بزرگان دین و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بودہ اند مخدومی اعظم در سلسلہ کبرویہ مرید شاہ علی بیدادری و ایشان مرید شیخ رسید الدین محمد اسفرائنی و ایشان مرید عبد اللہ براشابادی و ایشان مرید شیخ اسحاق ختلانی و ایشان مرید سید علی ہمدانی اند قدس اللہ اسرارہم وفات مخدومی اعظم در سال نہ صد و سی و ہفت ہجری روے دادہ و وفات شیخ حسین بہ شام بودہ در نہ صد و پنجاہ و شش سال ہجری

حضرت شیخ علی متقی قدس سرہ

نام پدر ایشان عبد الملک بن قاضی خان المتقی القادری الشاذلی المدنی الحسینی است از کبار اولیائے وقت و مشائخ ہندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بودند و مولد ایشان در برہان پور است در سن ہفت سالگی والد ایشان در خدمت شاہ باجن چشتی کہ در برہانپور بودند مرید ساختند و بعد ازان از شیخ عبد الحکیم بن شاہ باجن خرقہ مشائخ چشت پوشیدند و بجانب دیار ملتان سفر کردہ بہ صحبت بسیارے از مشائخ آنجا رسیدند و تحصیل علوم نمودہ عزیمت حرمین شریفین کردند و بانجا رسیدہ از شیخ محمد بن السخاوی خرقہ متبرکہ قادریہ و شاذلیہ کہ منسوب است بشیخ نور الدین ابو الحسن علی الحسینی الشاذلی پوشیدہ و بمرتبۂ کمال رسیدند و تصانیف مشہور بسیار دارند وفات ایشان دوم شہر جمادی الاولی سال نہ صد و ہفتاد و پنج ہجری بودہ و مدت عمر نود سال است ولادت شیخ در سال ہشتصد و ہشتاد و پنج ہجری بودہ و قبر در مدینہ مطہر است

فرمودند که --- بی برای این پسر بنویس مولانا کاغذی نوشت مشتمل بر سه سطر و در زیر آن سطور مشتمل گواهی که مردم در قبالہ می نویسند جدا جدا چیزے نوشت و پیچیدہ بدست من داد و من روان شدم با خود گفتم که مضمون مکتوب را ندانستم باز گشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم ندانستم یا رسول اللہ که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را از دست من گرفته بخواندند و من بیک خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم و باز پیچیده بدست من دادم میخواستم که باز چیزی بپرسم ناگاه آواز از دربر آمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می آید و شمعے در دست دارد برخاستم گفت ای محمد چیزے در خواب دیدی گفتم آرے گفت من خوابی دیده ام و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد ولادت ایشان در شب برات سال هشت صد و بست هجری بوده وفات روز شنبه شانزدهم ماه رمضان سال نه صد و چهار هجری بوده و قبر در گازرگاه نزدیک مزار شیخ الاسلام خواجه عبداللہ انصارے است قدس اللہ سره

حضرت شیخ صوفی علی قدس سره

اصل ایشان از ولایت جام است و مرید شیخ زین الدین خوافی اند و سبب در آمدن ایشان باین راه این بود که روزے جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان در صحرای بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد اثرے در دل شیخ بهم رسیده با درویشان همراه شدند و بزیارت آن مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان و زیارت نمودن مزار آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا بر کندند و درین راه در آمده اند وفات ایشان در سال نه صد و هشت هجری

حضرت امیر سید علی قوام رحمه اللہ

[illegible] در نزدیکی سرهند است و از بزرگان ارباب کمال و لشکر وجد و حال و از کبار مشائخ هندوستان بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه می پوشیدند و گاه لباس لشکریان در بر میکردند در اوایل طلب الهی به جونپور رفته بخدمت شیخ بهاءالدین جونپورے رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان کشاده گشت گویند تا چهل سال پیهم نمازی

حضرت شیخ نظام امیٹھی قدس سره

از بزرگان مشائخ هندوستان اند و اصل از قصبه امیٹھی که از توابع لکھنو است مرید شیخ معروف جونپوری اند و شیخ معروف مرید شیخ الداد شارح کافیه و هدایه اند که سلسله ایشان بجنید واسطه بشیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نه صد و هفتاد و نه هجری بوده و قبر در قصبه امیٹھے است

حضرت شیخ داؤد جهنے وال قدس سره

جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور آبای کرام ایشان از عرب بهندوستان آمده اند و تولد ایشان در سیت پور شده والد ایشان پیش از ولادت شیخ فوت کرده اند در اوائل حال پیش مولانا اسمعیل آچه که از شاگردان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره السامی بودند کسب علوم می نمودند در ایام طفولیت اصفهانی را بقدرت تمام میخواند و منسوب اند بسلسله علیه قادریه در اوائل سلوک اویسی بودند از روحانیت حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و باشاره حضرت غوث اعظم بظاهر دست ارادت بشیخ حامد قادرے ولد شیخ عبدالقادر ثانی داده اند و از بزرگان مشائخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق ارجمند گشتند وفات ایشان در سال نه صد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر در شیرگڑھ نواحی جهنی است

حضرت شیخ نظام نارنولی قدس سره

نارنول از شهرهای مشهور هندوستان است مرید شیخ خانو چشتی اند که در گوالیار توطن داشتند و از کبار مشائخ وقت خود بودند و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بودند و جمیع کثیرے به برکت ایشان بمرتبه عالیه رسیدند گویند همیشه پیاده از نارنول حضرت خواجه قطب الدین اویسی قدس روحه بوجد و ذوق و جذبه تمام میرفتند ولادت شیخ خانو در سال نه صد و چهل هجری بوده وفات ایشان در سال نه صد و نود و هفت هجری روی داد

حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی [illegible]

نسب ایشان علویست از کبار مشائخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان بمرتبه بود

حضرت شیخ ادهن جونپوری

نام پدر ایشان شیخ بهاؤالدین است در وقت خود از بزرگان مشائخ هندوستان بودند باوجود آنکه چنان سن و عمر گشته بودند که تا دو کس ایشانرا گرفتند نمی توانستند ایستاد اما چون به سماع می درآمدند ایشانرا ده کس نمی توانستند نگهداشت وفات شیخ در سال نهصد و هفتاد و شش هجری است و عمر ایشان از صد متجاوز بوده و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره

نام پدر ایشان شیخ بهاؤالدین ا[illegible]صل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض و در سلسلهٔ چشت بودند و شیخ از اولاد گنجشکر اند در مدت عمر روزه طی میداشته اند در اوائل حال بطریق سپاهیان می بودند چون درین کار در آمده اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته و مملکت عرب و عجم را سیر کرده و مشائخ آنوقت را دریافته باز بهندوستان آمده و در کوه سیکری که در آنوقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاه از اخلاص و اعتقادے که بشیخ داشتند شهرے در انجا آباد کردند و قلعهٔ متین بران کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون پادشاه را فرزندی نمی ماند و هرگاه که از ارباب کمال و صاحب حال شخصے را می شنیدند رجوع باو نموده التماس فرزند میکردند شخصے بعرض رسانید که عزیزی درین نزدیکی از خانهٔ مبارک آمده در کوه سیکری میگذراند پادشاه خود بزاویهٔ شیخ رفته التماس فرزند نمودند شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر پادشاه رفتند شیخ فرمودند حق تعالی به شما رسته فرزند خواهد عطا فرمود فرزند کلان خود را با خواهید داد که تربیت نمائیم چون مدت حمل جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه بخانهٔ شیخ فرستادند جهانگیر بادشاه بخانهٔ شیخ متولد شدند و شیخ خود را بر ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند و صبیهٔ خود را بشیر خوار داده مقرر نمودند و گفتند وقتے که این پسر بسخن درآید ما رحلت خواهیم نمود و همچنین شد ولادت شیخ در سال هشت صد و نود و هفت هجری بوده و وفات در بست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور است که اکبر بادشاه بجهت حضرت شیخ بنا کرده اند پس عالی ساخته اند

واکثر صائم مے بودہ اند وافطار بشور بامی کردہ وبالای آن صابون آب مخوردند تا رد شود واز حضرت اخوند خود شنیدہ ام کہ میفرمودند چون عبداللہ خان اوزبک ازماورا النہر بہ تسخیر خراسان روانہ شد قودرزندجان بخدمت ایشان رسید خواجہ فرمودند بندہاے خدارا بہ کشتن مدہ وصبر کن کہ قلعۂ ہرات بعد از نہ ماہ ونہ روز ونہ ساعت فتح خواہد شد بعد از گذشتن مدت مذکور ہمچنان شد کہ خواجہ فرمودہ بودند ونیز حضرت اخوند از زبان والد ماجد خود شیخ فصیح الدین نقل میکردند کہ ایشان مے فرمودند شبی بخدمت خواجہ عبد الحق رفتیم ایشان ارادہ زیارت حضرت خواجہ عبد اللہ انصاری کردند وچون شب تاریک بود خواستند کہ چراغے روشن کنند روغن چراغ بہم نرسید چراغدان را بآب تر کردند وفتیلہ تافتہ بآب دہن خود تر نمودہ دران گذاشتہ روشن ساختہ وآنرا بدست مبارک خود گرفتہ متوجہ شدند وراہ قریب بیک فرسنگ بود وباد تندی میوزید وچراغ روشن بود تا بمرقد حضرت خواجہ رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز چراغ را روشن کردہ تا منزل خود ہمان طریق آمدند ونیز اخوند مے فرمودند کہ قریب بموت خواجہ وصیت کردند کہ جنازۂ مرا خواہید نگہداشت تا ابلق سواری رسد وامامت جنازہ من کند چون خواجہ برحمت حق پیوستند چنین کردند وانتظار میکشیدند کہ درہمان وقت والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق سوار رسیدند وامامت جنازۂ ایشان کردند ووفات خواجہ در سال ہزار وپنج ہجری بودہ وقبر در زندجان است ووفات شیخ فصیح الدین روز پنجشنبہ بست ودوم رمضان سال ہزار ونوزدہ ہجری بودہ وقبر در لاہور راست

حضرت شاہ ابو المعالی قدس سرہ

انسان صحیح النسب وصاحب کرامات وخوارق بودہ اند در سلسلۂ علیہ قادریہ مرید شیخ داؤد جہنی وال اند وبعد از سی سال ریاضت ومجاہدت در شہر لاہور سکونت ورزیدند حضرت خواجہ اخوند مے فرمودند کہ روزی ہمراہ اخوند خود ملا نعمت اللہ کہ عالم وعامل بودند وبدیدن ایشان رفتیم در آنجا نشستہ بودیم کہ شخصے تسبیحے بہ شاہ آورد ودر دل من گذشت کہ اگر شاہ را کرامتی باشد باید کہ این تسبیح را بمن بدہند وقت رخصت مرا طلبیدہ وہمان تسبیح را بمن دادند وگفتند ہر وقت کہ تسبیح تو بشما بہم رسد صد مرتبہ صلوات بخوانید

که براکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقی انبوه بخدمت شیخ رسیده مستفیض و مستفید میگشتند حالت باطنی نیز بر کمال داشته اند در احمد آباد سکونت ورزیده بودند و هیچ جاسے رفت و آمد نمی کردند اگرچه ارادت بجای دیگر داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در آداب طریقت تابع ایشان بودند و کار را نزد شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث بگجرات رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعی از علمای ظاهر بسبب بعضی سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف به نوشتن شیخ وجیه الدین داشت چون ایشان بخانهٔ شیخ محمد غوث رفتند در دیدن اول نر لیفتهٔ شیخ گشتند و کاغذ فتوی پاره کردند و شیخ علی متقی گفتند که فهم شما بکمالات شیخ نه رسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی متقی است و در حقیقت آنچنانکه مرشد ماست و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق نموده آنست که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما آنرا بکمال رسانیده بودند وفات شیخ وجیه الدین در غرهٔ صفر سال نه صد و نود و هشت هجری بوده و قبر در میان شهر احمد آباد است وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نه صد و هفتاد هجری در اکبر آباد واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است

حضرت شیخ علاء الدین اودهی قدس سره

صاحب کرامات و مقامات عالیه بودند گاه گاهی حقائق و معارف را بصورت نظم در می آوردند چنانچه این مطلع از ایشانست بیت ندانم آن گل خود رو چه رنگ و بو دارد ٭ که مرغ هر چمنے گفتگو او دارد ٭ و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد شبی دزدان بخانه ایشان در آمدند و با وجود آنکه سن شیخ به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته خود بدرجه شهادت رسیدند و شهادت ایشان در سال نه صد و نود و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره

از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه در موضع زندجان که از توابع هرات است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در ریاضت و مجاهدت یگانه زمانه

وبعد ازان ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول گشتند وجمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری وباطنی شدند وشیخ در زمان خویش یگانه ومرجع مشائخ کبار واز بزرگان متاخرین سلسله چشت بودند وضیع وشریف ولایت خاندیس وآن حوالی را روی ارادت بایشان بود وقبولی عظیم داشتند وشیخ را محبت واخلاص بخدمت حضرت سید انام صلی الله علیه وعلی آله الکرام واصحابه العظام برتبه بود که بگفت وشنید راست نیاید چنانچه هر چند گاه از ذوق واشتیاق واز بی اختیاری متوجه مدینه منوره میگشتند وبعد از رفتن چند منزل بموجب اشاره آنسرور باز مراجعت می نمودند وطریقه ایشان تمام مطابق شرع وسنت بود وانچه فتوح میرسید سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند حصه دیگر صرف خانقاه وفقرا می نمودند ویک حصه دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین میفرستادند خوارق وکرامات ایشان بسیار وبیشمار است وفات ایشان در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکهزار وبست ودو هجری بوده چنانچه خواجه هاشم رحمة الله تاریخ فوت ایشانرا ابن فضل الله یافته اند ومدت عمر هشتاد وشش سال وقبر در شیخ پوره برهانپور است که عمر د آباد کرده بودند مزار وی متبرک

حضرت احمد کابلی والا هندی قدس سره

از اولاد حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه حنفی مذهب بوده اند ودر سرهند سکونت ورزیدند ودر سلسله نقشبندیه مرید خواجه باقی بودند وایشان مرید مولانا خواجگی امکنکی وایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد واز مشائخ قادریه وچشتیه نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین مشائخ وصاحب ریاضت ومجاهدت وخوارق وتصانیف اند در اواخر حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که شیخ میگوید مرتبه من زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض بهتان وافترای مخالفان است بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده و از سیادت ونقابت پناه فضائل وکمالات دستگاه حقائق ومعارف آگاه افضل فضلای عصر علامی فهامی استاذی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند وقتی ما را عبور بسر هند واقع شد وکیف ما اتفق ملاقات شیخ احمد روی داد ودر اثنای ملاقات

وازآخوند ملا نعمت اللہ منقول است کہ روزے در خاطر من گذشت کہ من ارادہ داعتقاد بحضرت غوث الثقلین دارم ایا آنحضرت از من خبردار خواہند بود شب در خواب دیدم کہ بجہت امرے درماندہ ام و سرمن برہنہ است فی الحال غوث الثقلین حاضر شدند و دستاری سفید عنایت کردند و فرمودند کہ ملا نعمت اللہ مادر چنین جاہا از شما خبردار یم خبر داے آن شاہ ابو المعالے مرا طلبیدہ اند و دستاری سفید دادند و گفتند کہ این دستار است ولادت شاہ روز دو شنبہ دہم ذی حجہ سال نہصد و بست ہجری وفات شانزدہم ربیع الاول سال یکہزار و بست وچہار ہجری روداده وقبر در شہر لاہور است تحفۃ القادریہ کہ دران تمام احوال حضرت غوث اعظم است ایشان جمع کردہ اند و کمال ارادت و اخلاص بانحضرت داشتند و آن حضرت را نیز کمال عنایت و شفقت بشیخ بود و امراد از روحانیت آن حضرت بشاہ میر سید

حضرت خواجہ عبد الحق جامی قدس سرہ

نام ایشان شیخ محمد صدر است از فرزندان حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ و اباے ایشان در جونپور ساکن بودند اما مولد شیخ در احمد آباد گجرات است و شیخ صغیر بودند کہ والد ایشان برحمت حق پیوست در ابتداے جوانی بخدمت شیخ صفی گجراتی رسیدہ خرقہ اجازت پوشیدند و شیخ ایشانرا رخصت مکہ معظمہ دادند و بقدم تجرید و تفرید زیارت حرمین شریفین کردہ تا دوازدہ سال در مکہ شریفہ در صحبت شیخ علی متقی گذرانیدہ اند و از آنجا باز معاودت نمودہ باحمد آباد رسیدہ متاہل شدند و تا دوازدہ سال دیگر پیش شیخ وجیہ الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاہر مشغول بودند و در ہمین ایام بصحبت شیخ ماہ جونپوری ہم کہ در گجرات بودند میرسیدند شیخ ماہ چون از زبان والد ماجد ایشان شنیدہ بودند کہ پسر خرد ما قطب وقت خواہد شد ایشان را محترم میداشتند و شیخ ابو محمد حضرمی کہ مرید والد ایشان بودند از قلعہ اسیر کتابی بشیخ وجیہ الدین و شیخ ماہ نوشتند کہ شاہباز را چرا پرواز نمے آرید ایشان در جواب نوشتند کہ بدست شماست و شیخ را رخصت اسیر کردند شیخ بملازمت شیخ ابو محمد رسیدہ و نعمتے را کہ والد بزرگوار ایشان بشیخ ابو محمد امانت سپردہ بودند گرفتند و در برہانپور توطن گرفتہ بدرس اشتغال داشتند

بالا گذشته و شیخ بلاول صائم الدهر و قائم اللیل می بودند و در زهد و ورع امتیاز داشتند این فقیر یکمرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از بشرهٔ شیخ ظاهر میشد هر روز جمع کثیرے بخدمت ایشان آمد و رفت می نمودند هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته براے او باحضری میکشیدند و مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزهٔ آبی بخدمت شیخ می بردند و ایشان دعا خوانده بران آب میدمیدند و اکثری شفامی یافتند وفات ایشان در وقت عشای شب دوشنبه بست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل و شش هجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور است بموضعی که سکونت داشتند الحمد لله والمنة که با تمام رسید ذکر مشائخ متصوفه که تاریخ وفات و ولادت و محل قبور اکثری در کتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی و طبقات سلکی نبود و این خادم فقراء بعد از تفحص و تجسس بسیار از کتابهاے معتبر متقدمین و متاخرین بهم پیدا نموده بقید ضبط در آورد امید که ارواح طیبهٔ ایشان قدس الله اسرارهم ازین فقیر خشنود گردند

ذکر نساء العارفات الصالحات الکاملات الواصلات رضی الله عنهن

بدانکه افضل نساء العالمین پیش از عهد حضرت رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران است و بعد ازان سرور ازواج مطهره خدیجهٔ کبریٰ و عائشهٔ صدیقه و از بنات فاطمه زهرا رضی الله عنهن اند

ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم

مرویست که آنحضرت فرموده اند من زنی نخواستم و هیچ یک از دختران خود بزنی بکسے ندادم مگر آنکه جبرئیل آمد از پروردگار و مرا بآن امر نمود ازواج مطهرات دوازده بودند که آنحضرت با ایشان زفاف فرموده اند از انجملہ یازده متفق علیه اند و یکے مختلف فیه که زوجه بود یا سریه بود

حضرت خدیجهٔ کبریٰ رضی الله عنها

کنیت ایشان ام هند است و نام پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزیٰ بن قصی بن کلاب و نسب ایشان در قصی به نسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والدهٔ ایشان فاطمه بنت زائده بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند حضرت خدیجه اند پیش از خواستگاری آن سرور خوابی دیده بودند که آفتابے از آسمان در خانهٔ ایشان فرود آمد

بخاطر گذشت کہ اگر شیخ را کرامتے است باید کہ مردم انچہ از ایشان بیان میکنند خاطر نشان من سازند
و دیگر آنکہ شنیدہ بودم کہ خواجہ باقی کہ پیر ایشان است بی اجازت مولانا خواجگی امکنگی مرید
میکر فتند و دیگر آنکہ بخواجہ خاوند محمود چہ اعتقاد دارند چون ساعتے پیش شیخ نشستم جزویکہ از زیر
مسند خود بمن دادند کہ مطالعہ نمائید چون آنرا تمام بدیدم بمن گفتند ازین چیزے ظاہر میشود گفتم
ازین ہیچ ظاہر نمی شود دانچہ درینجا است درست است گفتند پس بدانید کہ انچہ از ما واقع
شدہ ہمین است و باقی افترا است و باز بعد از ساعتے گفتند کہ روزے خواجہ خاوند محمود باینجا
آمدہ بودند گفتند کہ خواجہ باقی اجازت صریح از پیر خود ندارد بجہت آنکہ روزے مولانا خواجگی
امکنگی خربزہ مے خوردند و قاچ قاچ را خود بریدہ بدست حاضران و مریدان میدادند
و بخواجہ باقی ندادند اصحاب گفتند خواجہ نیز حاضر اند مولانا خواجگی امکنگی فرمودند ما خربزہ
با و درست دادیم خواجہ باقی ازین استنباط کردند کہ مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این
چنین نیست چرا کہ ما ہرگز این چنین سخنی از پیر خود و از دیگر مردم نہ شنیدہ ایم بلکہ خواجہ باقی
ابا میکردند کہ این کار از دست من نمے آید و این بار را من نمی توانم برداشت و مولانا خواجگی
میفرمودند کہ ما اجازت دادیم و ترا این کار را باید کرد درین اثنا سے چندے از ریش
سفیدان نیز گفتہ اند کہ ما دران مجلس حاضر بودیم کہ مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجہ
باقی دادند خواجہ خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیدہ بودیم و بعد از ان شیخ احمد فرمودند
کہ انچہ از مریدان خواجہ خاوند محمود با ایشان اعتقاد دارد خواجہ آنچنان نیستند من آن اعتقاد
بخواجہ ندارم ہر سہ سوالی کہ در خاطر حضرت اخوند گذشتہ بود شیخ جواب دادند وفات ایشان
در سال یک ہزار و سی و چہار ہجری بودہ و مدت عمر شصت و سہ سال
و قبر در سرہند است

حضرت شاہ بلاول قدس سرہ

ولادت ایشان در قصبہ شیخو داہن کہ از مضافات پنجاب است واقع شدہ در لاہور سکونت
داشتند و علم ظاہری و باطنی کسب نمودہ بودند و در سلسلۂ علیہ قادریہ مرید شیخ
شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو اسحاق و ایشان مرید شیخ داؤد جہنی وال کہ ذکر ایشان

در حالی کہ روح مطہر آنسرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت میان سینہ و شش من بود شم آنکہ آنحضرت صلعم روز نوبت من رحلت نمودند و ہشتم آنکہ آنحضرت در خانہ من مدفون گشتند و بصحت پیوستہ کہ از رسول صلعم پرسیدند کہ دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عائشہؓ گفتند از مردان فرمودند پدر او و از انس بن مالک رضی اللہ عنہ مرویست کہ اول دوستی کہ در اسلام پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عائشہ صدیقہؓ و مردم ہدایای خود را در روز نوبت عائشہؓ صدیقہ بخدمت آنحضرت میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضامے آنسرور بود و آنحضرت بہ فاطمہ زہرا میفرمودند کہ دختر کہ من دوست میدارم تو آنچہ من دوست میدارم حضرت فاطمہ گفتند آری دوست میدارم فرمودند پس دوست دار عائشہ را از حضرت عائشہ منقول است کہ گفتند پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بمن فرمودند کہ میدانم کہ تو از من کی خوشنودی و کے بر غضب گفتم یا رسول اللہ از کجا میدانی فرمودند چون خوشنودی قسم میخوری کہ لا ورب محمد ہر گاہ خشمناکی میگوئی لا ورب ابراہیم گفتم آری چنین است گویند عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا شش سالہ بودند کہ سید انام بعقد خویش در آوردند و مہر ایشان متاعی کہ بود پنجاہ درہم می ارزید و بروایتے پانصد درہم بود آنحضرت آنرا قرض نمود و تسلیم ایشان کردند وفات حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا شب سہ شنبہ ہفدہم ماہ رمضان سال پنجاہ و ہشت ہجری بودہ و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر اہالی مدینہ مشرفہ حاضر شدند و ابوہریرہ رضی اللہ عنہ بر جنازۂ ایشان نماز گذارادند۔

حضرت زینب رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان خزیمہ بن حارث بن عبد اللہ بن عمر بن عبد مناف بن ہلال بن عامر بن صعصعہ است در رمضان سال سوم از ہجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح خویش در آوردند و ہشت ماہ در خانہ و مبارک آنحضرت بودند و بعضی بر آنند کہ سہ ماہ و ایشان را ام المساکین میگفتند بجہت رحم و شفقت و کثرت طعام و احسانی کہ بر مساکین داشتند و وفات ایشان در غرہ ربیع الآخر سال چہارم از ہجرت بودہ و قبر در بقیع

حضرت زینب بنت جحش رضی اللہ عنہا

کنیت ایشان ام الحکم و نام پدر ایشان امیہ بنت عبد المطلب کہ عمۂ رسول صلعم بودند و نام اول

و نور آن از خانه ایشان منتشر شد چنانکه در مکه معظمه هیچ خانه نمانده الا که بآن نور منور گشت و در
آنزمان که در عقد آن سرور در آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بست و
پنج سال و مهر ایشان بست شتر مایه بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان بود و سید عالم
صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند هیچ زن نخواستند و اول کسیکه
از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام
به سید عالم صلعم گفت یا رسول اللہ صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و طعام
می آرد چون تبو رسد او را از پروردگار او و از من سلام رسان و بشارت ده او را بخانه در بهشت
از یک مروارید مجوف که دران خانه هیچ خصومت و رنجی نبود گویند چون حضرت بشیر
حضرت پروردگار خود و از جبرئیل علیه السلام سلام رسانید حضرت جواب سلام فرمودند
وفات ایشان اصح آنست که در دهم ماه رمضان سال دهم از بعث آن سرور
واقع شده مدت عمر شریف شصت و پنج سال و قبر ایشان در مقبره حجون است پیغمبر صلعم خود
بمقبره ایشان رفته دعاے خیر کردند و بعد از رحلت آن سرور صلعم بسیار یاد میکردند

حضرت عائشه صدیقه رضی اللہ عنها

کنیت ایشان ام عبد اللہ است ایشان از متقیات و فقهاء و علماء و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه
حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذو ثلثی دینکم عن هذه الحمیرا یعنی بگیرید دو
حصه از سه حصه دین خود را ازین سرخ پوش و از حضرت عائشه صدیقه مرویست که گفتند
ما فضیلت و فوقیت داده اند بر سائر ازواج پیغمبر صلعم به ده چیز اول بکری غیر از من نخواستند
سید انام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر را و هجرت کرده باشند در راه خدا
غیر از من سوم آنکه در بارهٔ من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم آنکه پیش از انکه مرا
رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریری بآنسرور نمود و گفت این را
زن کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یکظرف غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر بجا نمی آوردند ششم
آنکه آنحضرت نماز میگذاردند و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من
بود هفتم آنکه در جامهٔ خواب هیچ زن وحی بآن حضرت نازل نمی شد مگر در جامهٔ خواب من هشتم آنکه

حضرت صفیہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان حی بن اخطب بن ثعلبہ بن ثعینہ است و نام مادر ایشان بنت سموال و صفیہ رضی اللہ عنہا از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشانرا مخیر ساختند کہ آزاد کنند و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکہ اسلام آورند و حضرت رسول خواستگاری نمودند و گفتند یا رسول اللہ بتحقیق کہ آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کردہ ام پیش از آنکہ دعوت کنی و اکنون کہ بمنزل تو آمدم مرا در یہودیہ ہیچ حاجت نیست نہ پدری و نہ برادری در میان یہود دارم یا رسول اللہ مرا در میان کفر و اسلام مخیر میگردانی و اللہ کہ خدا و رسول وی احب اند نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را خوش آمد و ایشان را برای خود نگاہ داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشان را مہر ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاہ و بقولی پنجاہ و دو از ہجرت و بقولی در ایام خلافت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بودہ و ایشان نماز گذاردہ اند و قبر در بقیع است۔

حضرت ام حبیبہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان ابوسفیان است و نام مادر ایشان صفیہ بنت ابی العاص بن امیہ بن عبد شمس است کہ عمہ حضرت امیر المومنین عثمانؓ بود و ام حبیبہ فرمودند کہ در واقعہ دیدم کہ شخصے یا بن حطاب میکند کہ یا ام المومنین بیدار شدم و تعبیر واقعۂ خویش بآن نمودم کہ پیغمبر صلعم مرا خواہد ساخت حضرت عثمان ایشان را در مدینہ سال ہفتم از ہجرت بسر در عالم داد نکاح در آنوقت ایشان سی و پنج سالہ بودند و مہر ایشان چہار صد دینار زر سرخ و بروایتے چہار ہزار درم نقرہ بود وفات ایشان در سال چہل و دوم یا چہل و چہارم از ہجرت واقع شدہ و قبر در بقیع است

حضرت حفصہ رضی اللہ عنہا

ایشان دختر حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب اند رضی اللہ عنہ و مادر ایشان زینب بنت مظعون بن حبیب بن وہب است و در سال سوم یا دوم از ہجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش در آوردند ولادت ایشان پنجسال پیش از بعثت بودہ وفات

ایشان برہ بود حضرت سید انام ایشان را تغیر داده زینب گزاشتند و در ماه ذیقعده سال
پنجم ۵ از ہجرت ایشان را در عقد خود در آوردند و در باب خواستگاری ایشان بر آنحضرت
آیات کریمه نیز وارد شد مرویست که رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بی اذن بخانه زینب رفتند
در حالیکه ایشان سر برہنه بودند گفتند یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بی خطبه وبی گواه
فرمودند اللہ المزوج وجبرئیل الشاہد از زینب رضی اللہ عنہا مرویست که روزے بحضرت
سید المرسلین گفتم که مرا چند فضیلت ہست که ہیچ کدام از ازواج ترا نیست یکے آنکه نکاح من
در آسمان واقع شده و دیگر در ان قضیه جبرئیل علیه السلام میانجی بود و گواه اول زنی که
از ازواج مطهرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات ایشان در سال بستم
از ہجرت وبقولے بست ویکم بود مدت عمر پنجاه وسه سال حضرت فاروق اعظم رضی اللہ
عنه اہل مدینه منوره را حاضر ساخته بر ایشان نماز گزاردند و قبر در بقیع است *

حضرت سوده رضی اللہ عنہا

ایشان ام الاسود ونام پدر ایشان زمعه بن قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نصر مالک بن حنبل
بن لوے بن غالب قرشیه العامریه است ونسب ایشان بانسب سرور کائنات
در لوے متصل میشود ونام مادر ایشان بنت قیس بن عمرو بوده در مکه معظمه اوائل
بعثت مسلمان شدند در سال دہم از نبوت بعد از وفات حضرت خدیجه
کبریٰ رضی اللہ عنہا و پیش از تزوج حضرت عائشه صدیقه رضی اللہ عنہا حضرت
سید انام ایشان را در نکاح خود آوردند و مہر ایشان چہار صد درہم بود وچون کبرسن
ایشان را دریافت وآنحضرت اراده طلاق ایشان کردند شبے بر سر راه آنسرور
نشستند که بخانه عائشه صدیقه میرفتند گفتند یا رسول اللہ مرا طلاق مده ومن ہیچ طمعے
[illegible] که فردائے قیامت با زنان تو محشور شوم ومن نوبت خود را بعائشه
بخشیدم حضرت رسالت پناه صلعم از ان اراده درگذشتند وفات ایشان در اواخر
خلافت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی اللہ عنه بوده وبقولے در زمان حکومت معاویه
[illegible] نموده اند وقول اول اشهر است وقبر در بقیع است -

و دران وقت حضرت فاطمۂ پانزده یا هیزده ساله بودند و سه پسر که حضرت امیر المومنین حسنؑ و حسینؑ و محسنؑ و سه دختر که زینبؓ وام کلثومؓ و رقیہ باشند از ایشان متولد شده اند و محسنؑ و رقیہؓ در طفولیت برحمت حق پیوستند و از زینبؓ که بعبید اللہ جعفر وام کلثومؓ که بحضرت امیر المومنین عمر فاروق تزوج کرده بودند فرزند نماند از حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا پرسیدند که از آدمیان که دوست تر بود رسول صلعم فرمودند فاطمۂ گفتند از مردان فرمودند شوہر وے روزی پیغمبر صلعم با حضرت علیؑ و فاطمۂ زہرا مباسطت میفرمودند و بهره و تلطف می نمودند حضرت علیؑ گفتند یا رسول اللہ او دوست تر است تبو از من یا من آنسرور فرمودند که ہی احب الی منک وانت اعز علی منہا یعنے فاطمہ دوست تر است بسوی من از تو و تو عزیز تری بر من از وے روزی حضرت سید انام صلعم بحضرت فاطمہ فرمودند این شخصے که در راه پیش آمد دیدے گفتند یا رسول اللہ آری فرمودند ملکے بود که ہرگز پیش ازین بر زمین نیامده امروز از پروردگار خود دستوری خواست که من سلام کند و بشارت دہد مرا که فاطمۂ سیدۂ زنان اہل بہشت و حسنؑ و حسینؑ جوانان اہل بہشت خواہند بود ولادت با سعادت حضرت فاطمۂ زہرا در سال پنجم ۵ و بقولے چهل و یکم از واقعہ فیل پنجسال پیشتر از نبوت حضرت سید انبیا صلعم واقع شده و وفات در شب سہ شنبہ سوم ماه رمضان بعد از وفات آن سرور صلعم و بقول اصح بشش ماه روی نموده مدت عمر شریف بست و ہشت سال بوده و قبر در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علی علیہ السلام گزارده اند و بقولے عباس رضی اللہ عنہما

حضرت زینب رضی اللہ عنہا

ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشان را با پسر خالۂ ایشان ابو العاص بن الربیع عقد کرده بودند و بعد از ایمان آوردن ابو العاص آنسرور زینب را تجدید نکاح کردند و بقولی بهمان نکاح باز گردانیدند و از ایشان یک پسر علی نام و یک دختر امامہ نام متولد شد پسر چون بسر حد بلوغ رسید از دنیا برفت و امامہ را حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ بعد از وفات حضرت فاطمۂ زہرا بموجب وصیت ایشان بعقد خویش در آوردند

ایشان در سال چہل و پنج یا چہل و یک [illegible] بعد ہجرے واقع شدہ و قبر در بقیع است

حضرت جویریہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن مالک است و آں سرور صلعم ایشان را در ماہ شعبان سال پنجم یا ششم از ہجرت در عقدہ خویش در آوردند وفات ایشان در مدینہ سال پنجاہ و پنج یا پنجاہ و شش ہجری واقع شدہ و مدت عمر شصت و پنج سال بودہ و قبر در بقیع است

حضرت میمونہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بحیر بن الزم است و نام مادر ہند بنت عوف بن زہیر بن الحرب است در سال ہفتم از ہجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشان را در عقد خویش در آوردند از ایشان مرویست کہ فرمودہ اند شبی کہ نوبت من بود رسول صلعم از پیش من بیرون رفتند برخاستم و در را بستم بعد از لحظہ آمدہ در را بزدند نکشودم سوگند دادند کہ در را بکشائی گفتم یا رسول اللہ در شب نوبت من در خانۂ زنان دیگر میروی فرمودند نکردم لیکن بتقضاے حاجت رفتہ بودم وفات ایشان در سال پنجاہ و یک ہجری و بقولی شصت و یک یا ستہ یا شش بودہ و قبر در بقیع است +

حضرت ام سلمہ رضی اللہ عنہا

نام ایشان ہند بنت ابی امیہ است در رسول صلعم در ماہ شوال سال چہارم از ہجرت ایشان را در عقد خود در آوردند و مہر ایشان متاعی بود کہ قیمت آں دہ درم بود و آخر زنی کہ از ازواج مطہرات برحمت حق پیوست ایشان بوند وفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاہ و نہ ہجری بودہ و ابوہریرہ رضی اللہ عنہ بر ایشان نماز گذاردہ اند و مدت عمر ہشتاد و چہار سال و قبر در بقیع است

ذکر بنات طاہرات زاکیات حضرت صلعم حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا

کنیت ایشان ام محمد و القاب مبارک ایشان طاہرہ و زاکیہ و راضیہ و مرضیہ و بتول است اگرچہ فاطمہ زہرا ایں خورد ترین بنات آں سرور صلعم اند اما در محبت و شفقتے کہ آں سرور را با ایشان بود بزرگ ترین ہمہ اند و جمیع اولاد امجاد سید انام صلعم از ایشان ست حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ در رمضان سال دوم از ہجرت بعد از مراجعت از غزوۂ بدر با ایشان خواستگاری نمود

مرا بآمرزش است من بشارت نه داد و خدا سے تعالی زنی را از است من بدرجه مریم رسانید

حضرت شعوانه رحمها اللہ تعالیٰ

از عجم بوده اند و در آید می نشستند و بنغمات خوش وعظ میفرمودند و از خوش بآشتند عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشان را گفتند می ترسم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار مرا دوست تر است از کور شدن عذاب دوزخ در آخرت و گفتند بیمی که از بقاے محبوب باز مانند و بدیدار او مشتاق باشند ولی گریه نیک نماید گویند چون پیر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند گفتند اے فضیل میان تو و خدای تعالے چیزے هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل عیاض نعره بزدند و بیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و پنج هجری بوده

حضرت عفیرة العابده رحمها اللہ تعالے

از اهل بصره بودند معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا گشت کسے گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدای تعالے از آن دشوار تر است وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری بوده

حضرت رابعه بصری رحمها اللہ تعالے

اصل ایشان از بصره است بزرگی و حالت فقر زیاده بران داشتند که در تحریر گنجد سفیان ثورے رضی اللہ عنه بجهت پرسیدن مسائل بصحبت ایشان میرفتند و بموعظت و دعای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند و تا سحر بر پای می ایستادند و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگزاردند وقتے ایشانرا عزم حج پدید آمد روی بباديه نهادند و خری داشتند که رخت بران بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که ما رخت شما بر میداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب عاجزے مرا بخانه خود خواندی و در راه خرم را بمیراندی و در بیابان تنها گذاشتی هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار برو نهادند و بمکه معظمه رفتند راوی گفته که بعد از مدتے

ولادت ایشان پیش از نبوت در سال سوم از واقعۂ فیل بودہ وفات در سال ہشتم از ہجرت واقع شدہ

حضرت رقیہ رضی اللہ عنہا

ایشان بعد از حضرت زینب متولد شدہ اند و سید انام علیہ الصلوٰۃ والسلام ایشان را با امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ عقد نمودہ اند و از ایشان پسری شد و آن پسر در سن دو سالگی وفات یافت و بعد از ان دیگر فرزند نہ شد و ولادت حضرت رقیہ پیش از نبوت در سال سی و سوم از واقعۂ فیل بودہ وفات در سال دوم از ہجرت کہ آنسرور بغزوۂ بدر رفتہ بودند واقع شد و قبر در بقیع ست

حضرت ام کلثوم رضی اللہ عنہا

بعد از رقیہ و پیش از فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا متولد شدہ اند نام ایشان آمنہ بود آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت رقیہ در سال سوم از ہجرت ایشان را بعقد نکاح امیر المومنین عثمانؓ دادند و مدتی با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نہم از ہجرت بودہ است

ذکر نساء العارفات الصالحات رحمۃ اللہ تعالےٰ علیھن

حضرت زائدہ رحمہا اللہ تعالےٰ

ایشان کنیزی حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند رضی اللہ عنہا گویند روزے بملازمت حضرت رسالت پناہ صلعم آمدہ سلام کردند آنسرور صلعم فرمودند ای زائدہ چرا پیش من دیر می آئی تو موفقہ و من ترا دوست میدارم زائدہ گفت یا رسول اللہ صلعم امروز عجبی آمدہ ام فرمودند آن چیست گفتند با مداد بطلب ہیزم میرفتم چون پشتارۂ ہیزم بہ بستم و بر سنگی نہادم تا برگیرم سواری دیدم کہ از آسمان بر زمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوئی و بگوئی رضوان خازن بہشت گفت بشارت مر ترا کہ بہشت بر امتان تو بہ سہ وجہ قسمت کردہ اند گروہی بحساب بہ بہشت روند و گروہی حساب آسان کنند و گروہی را بشفاعت تو بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان و زمین بمن التفات کرد مرا دید کہ آن پشتارہ را بر نمیتوانم برداشت گفت یا زائدہ این پشتارہ و بر سنگ بگزار و در سنگ را گفت آن پشتارہ را باز آمدہ بخانہ عمر بر آن سنگ روان شد و پشتارۂ ہیزم ہمی آورد تا بدر خانۂ حضرت عمرؓ رسول صلعم بر خاستند و باز آمدہ بدر خانۂ حضرت عمرؓ رفتند و اثر آمد شد سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد للہ کہ خدای تعالےٰ مرا از دنیا بیرون نبرد تا مرا رضوان

رہشتاد و پنج ہجری بودہ و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت ایشان را بخواب دیدند پرسیدند کہ خدا تعالیٰ با
تو چہ کرد فرمودند چون آنجوان مردان در آمدند گفتند من یک گفتم باز گردید و حق تعالیٰ را بگوئید کہ
چندین ہزار خلق تو پیرہ زنی را فراموش نکردی و من کہ از ہمہ جہان ترا دارم چون فراموشت کنم

حضرت نفیسہ رحمہا اللہ تعالیٰ

نام پدر ایشان حسن بن زید است از قدمائے نساء محدثہ و مقیم مصر بودند منقول است کہ چون امام
شافعی رحمۃ اللہ بمصر رسیدند پیش ایشان حدیث سند نمودند و چون امام برحمت حق پیوستند
جنازہ امام را بخانہ ایشان بردہ نماز گزاردند وفات ایشان در ماہ رمضان سال دو صد و
ہشتم ہجری بودہ و چون برحمت حق پیوستند زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند کہ بمدینہ برند
اہل مصر درخواست نمودند کہ مرقد ایشان ہمین جا باشد قبول نمودند بموضعی کہ مابین قاہرہ و مصر است
و آنرا درب سباع گویند دفن کردند ۔

حضرت فاطمہ نیشاپوریہ رحمہا اللہ تعالیٰ

از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بودہ اند مجاور مکہ معظمہ گشتند و گاہے بہ زیارت بیت المقدس
میرفتند حضرت شیخ بایزید بسطامی قدس اللہ سرہ ایشان ثنا گفتہ اند و فرمودہ اند در عمر
خود یک مرد و یک زن دیدہ ام آن زن فاطمہ نیشاپوریہ است از ہیچ مقام او را خبر نکردم کہ آن
خبر او را عیان نبودہ یکے از مشائخ ذو النون مصری را دیدند و پرسید کہ کرا بزرگ تر دیدی از این
گروہ فرمودند زنی بود در مکہ او را فاطمہ نیشاپوریہ میگفتند و در فہم معانی قرآن مجید سخنان
میگفت کہ مرا عجب مے آید گویند روزے برای حضرت شیخ ذو النون چیزے فرستادند شیخ
قبول نکردند و گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند ہیچ صوفی
در دنیا بزرگتر از آن نیست کہ سبب در میان نہ بیند وفات ایشان در سال دو صد و بیست
و سہ ہجری بودہ است

حضرت تحفہ رحمہا اللہ تعالیٰ

از کبار نساء عارفات کاملات و اصلات بودند از شیخ سری سقطی قدس سرہ منقول است
کہ فرمودہ شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آید چنانچہ تہجد فوت شد چون نماز بامداد بگذاردم

همان خر را دیدم که پیغمبر فرمودند شیخ زین الدین عطار در باب ایشان می نویسند که چون زن در راه خدا مرد بود او را زن نتوان گفت والد ایشان را چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند بااین جهت رابعه میگفتند و در شبی که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم را بخواب دیدند که پیغمبر بایند که دختر سیده است که هفتاد کس از است بشفاعت او آمرزیده خواهند شد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم وچون سلطان ابراهیم گفتند که دیگران راه کعبه رابقدم رفتند و من بدیده در هر قدمی دو رکعت نماز میگذارند تا چهارده سال بکه رسیدند و خانه را ندیدند وگفتند سبحان الله مگر چشم مرا خللی رسیده هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نرسیده اما کعبه باستقبال ضعیفه رفته است که روی باین خانه دارد درین اثنا سلطان دیدند که حضرت رابعه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای رابعه این چه شوریست که درجهان افگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان افگنده که چهارده سال درنگ کرده تا بخانه رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم رابعه گفتند تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه وتعالی را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری فرمودند از دوستی رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم گویند فصل بهاری در خانه رفتند وبیرون نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفتند باری تو درون آی تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت ولباس ایشان را بسیار کهنه دید گفت کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم میدارم که دنیا خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی است و پیغمبر فرمودند که الهی مارا از دنیا هر چه قسمت کرده بدشمنان خود ده که مارا تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بربالین ایشان حاضر بودند گفتند برخیزید وجای خالی کنید برای رسولان خدای تعالی خاستند و بیرون رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در زحمت و صبر نمودی در محنت باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود در ان جای که پسند کننده آنچه تبو داده اند پسندیده نزد خدای پس در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من و در آی در بهشت همراه مقربان چون اکابر به درون در آمدند دیدند که برحمت حق پیوستند وفات ایشان در سال یکصد

نقل است ... (حاشیه)

وبه تمام مال عود که بیست هزار درم باشد خریده ام و امید داشتم که مثل آن سود کنم از جهت کمالی
که در بهتر عود از و گفتم صفت او چیست گفت مطربه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلا است
گفت یکسال گفتم ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین ابیات مترنم بود میسرود
که حاصل این است سوگند بحق تو که نشکنم عهدی که با تو دارم و مکدر نگردانم دوستی را بعد ازانکه صفا
یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن سازم آن دل را پس ای آنکسی مرا
نیست بغیر از تو و تو گذاشته مرا در مردم به بندگی بعد ازان برخاست و عود بشکست و گریه در آمد
تصور کردم که بمحبت کسی مبتلا است و ظاهر شد که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است
بادل بریان و دیده گریان بیتی چند بر خواند که معنی این است خطاب کرد مرا حق از دل من و وعظ
من بزبان من بود نزدیک شدم با و بعد از دیری و مخصوص گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و جاب
کردم وقتی خوانده شدم لبیک گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خوانده بعد ازان صاحب
تحفه را گفتم که بهای او بر ذمه نیست و زیادت میدهم فریاد برآورد و گفت تو مرد درویشی و بهای او را
از کجا دهی گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم بعد ازان گریان برفتم
بخدای سوگند مالک یک دینار نبودم و تمام شب متحیر بودم و تضرع میکردم و خواب نمی آمد و
میگفتم ای پروردگار بر نهان و آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی در
بزد گفتم کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم و مردی دیدم با چهار غلام و شمعی با خود دارد گفت
ای استاد اذن درآمدن میدهی گفتم درآی چون درآمد گفتم کیستی و چرا آمدی گفت احمد بن مثنی
امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز داد که پنج بدره زر بردار و پیش سری برو و نفس او خوش گردان
که تحفه را بخرد مارا با تحفه عنایتی است چون این بشنیدم سجده شکر بجا آوردم و نشستم تا صبح شد
نماز فجر ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتم صاحب بیمارستان در انتظار بود چون مرا دید
گفت مرحبا درآی که تحفه را نزد حق تعالی قرب و منزلتی است و دوش هاتفی بمن آواز داد
و گفت بدرستی که او از ماست با دلی که خالی نیست از عطا پس بلند شد و باز بلند شد در همه حال
چون تحفه مارا بدید چشم پر آب کرد و با خدای در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی
درین وقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم گریه چه انچه تو گفتی آوردم بر پنج هزار سود گفت نخواهم

دو دلیل از نقصان وزن [illegible]
ایشان [illegible] بیان [illegible]
چند روز [illegible]
[illegible]
عنایات [illegible]
بفضیلت [illegible]
بیست [illegible] صفت
[illegible]

پنج زن دعوا [illegible]
[illegible] کرده این حرکت
[illegible] ادبی از مردان سر
زده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
دوری [illegible] ایشان بزرگی
[illegible]

وبیرون آمدم بجهت حصول سکون آن اضطراب بهرجا که رفتم هیچ فائده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و اهل ابتلا را ببینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به بیمارستان در آمدم دلمن تسکین یافت
و سینه من منشرح گشت ناگاه کنیزکی دیدم جمالی نیکو داشت و جامهای پوشیده بوی خوش
از و بمشامم رسید هر دو دست و هر دو پاے در بند بود چون مرا بدید بگریست و شعری چند بخواند
صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده خواجه او را بند
کرده باینجا فرستاده تا بحال آید چون این سخن بشنید بسیار بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن
این است که ای گروه مردم گناهی ندارم ولیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا در بند کرده
اید و بغیر از محبت او گناهی در خود نمی یابم و من شیفته محبت دوستی ام که از درگاه او بی فرمانی
نمی توانم کرد پس انچه صلاح من انگاشته آید فساد من است وانچه فساد من میدانند صلاح من است
و شخصے که خداوند خود را دوست دارد و از و راضی باشد برو گناهی نیست این سخنان او مرا
بغایت اثر کرد و باندوه و گریه آورد کنیزک گفت اے سری این گریه بر صفت او چون
باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن است بعد از آن بیخود شد و بهوش آمد
گفتم ای جاریه گفت لبیک ای سری گفتم مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم جاهل نشدم گفتم
شنیدم که دعوی محبت میکنی کرا دوست میداری گفت آنکس را که آشنا ساگرداند ما را بنعمتهاے
خود و منت نهاد بر ما بعطای خود و بدلهای ما قریب است و سائلان را مجیب گفتم ترا اینجا که بند
کرده گفت ای سری حاسدان باهم یاری کردند بعد آن نعره برد و بیفتاد گمان بردم که مرد چون
بخود آمد بیتی چند مناسب حال خود بخواند صاحب بیمارستان را گفتم او را رها کن چنین کرد گفتم
برو هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم آنکه مملوک حقیقی نیست مرا مملوک دیگری گرداند
اگر او راضی شود بروم والا صبر کنم گفتم والله این از من عاقل تر است درین اثنا خواجه
تحفه بیامد و صاحب بیمارستان را پرسید تحفه کجاست گفت اندرون است و حضرت
حضرت سری سقطی نیز داخل حرم شد در آمد و بر من سلام کرد و تعظیم بسیار نمود گفتم این کنیزک
از من به تعظیم اولے تر است بچه گناه او را محبوس کرده گفت سبب بسیار است دیوانه شده
نمی خورد و نمی خوابد و نمی گذارد که را خواب کنیم و فکر و گریه بسیار میکند و تمام بضاعت من این است

وفات ایشان درماه رجب سال سه صد و بست و هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والا بشان است

حضرت ام محمد رحمها اللہ تعالے

والدۂ ماجدۂ شیخ ابی عبداللہ حفیف قدس اللہ سره از ابی عابدات تائبات بوده اند و ایشان را مشاهدات و مکاشفات بسیار است همراه پسر خود از راه بحر بحجاز رفتند گویند که شیخ عبداللہ در عشرۂ اخیرۂ رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر دریابند بر بام برآمده نماز میکردند والدۂ ایشان ام محمد در درون متوجه نشسته بودند ناگاه انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت آواز دادند که ای محمد ای فرزند انچه تو آنجا می طلبی اینجا است شیخ فرود آمدند و آن انوار را دیدند و بر قدم والدۂ خود افتادند شیخ مے فرمودند از ان وقت قدر والدۂ خود بدانستم ✝

حضرت امۃ الواحد رحمها اللہ تعالے

نام ایشان ستینه و نام پدر حسین بن اسمعیل حاملی است هم علم قرات و حدیث و فقه و فرائض و هم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقه بسیار میدادند وفات ایشان درماه رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجری است و مدت عمر از نود سال تجاوز بود

حضرت امۃ السلام

نام پدر ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف است شاگرد محمد بن اسمعیل بصلانی اند و تنوخی و زاهدی و ابو علی از شاگردان ایشا اند و فضائل کمالات بسیار داشته اند ولادت ایشا در رجب سال سه صد و هیژده هجری بوده و وفات در رجب سال سه صد و نود و واقع شده

حضرت [illegible]

نام پدر ایشان شناقوله است حافظ قران مجید و فرقان حمید بوده اند روزی در وعظ گفتند جامه که از وجه حلال باشد و دران کسے گناه نه کند زود پاره نمی شود چنانچه پیراهنی که در بر دارم یافته مادر من است و چهل و هفت سال است که پوشم و پاره نه شد نقل است از عبدالصمد پسر ایشان که در خانۂ ما دیواری بود مشرف بر افتادن بوالده گفتم که این دیوار را از سر نو باید ساخت ایشان بر پارۂ کاغذ چیزے نوشتند و گفتند این کاغذ را باین دیوار محکم سازید چنان کردم بست سال آن دیوار بحال ماند و نیفتاد و بعد از فوت ایشان بخاطر من رسید که ببینم

گفتم بمثل قیمت سود گفت سری علیہ الرحمہ دینار ابن دہی قبول . تحفہ آزاد است در راہ خدا
گفتم قصہ چیست گفت ای استاد دوش مرا سرزنش کردند تراگواہ می گیرم کہ از ہمہ مال خود بیرون
امدم و در خدای تعالی اگر بختم روی باین تنی کردم او غیر میگریست گفتم چرا میگری و گفت گوئیا خدای تعالی
بانچہ مراخواند بان از من راضی نیست تراگواہ میگیرم ہمہ مال خود را در راہ خدای تعالی صدقہ
کردم گفتم سبحان اللہ چہ بزرگ است برکت تحفہ بر ہمہ بعد ازان تحفہ برخاست و جامہای
کہ در بر بود است بیرون کرد و بلاسی پوشیدہ بیرون رفت و میگریست گفتم خدای تعالی
ترا رہائی داد گریہ از بہر چیست بیتی چند خواند کہ معنی آن اینست میگریم آنرو بسوی او گریہ
میکنم از تر دا و سوگند بحق او کہ اوست خواست من ہمیشہ ام پیش او تا برساندم او محفوظ گرداند
بحیزی کہ امید دارم از و بعد ازان بیرون آمدیم و چندانکہ تحفہ را جستیم نیافتیم ہر سہ عزیمت کعبہ
کردیم احمد مثنی در راہ بمرد و من و صاحب تحفہ بمکہ معظمہ رسیدیم و در وقت آواز مجروحی شنیدیم
کہ این ابیات میخواند کہ معنی آن این آن دوست خدا در دنیا بیمار است و دراز است بیماری
او ہم دوای او در دوست نوشانیدہ دوست خود را جام محبت خود بس سیراب گردانید
خدای و قتی کہ نوشانیدہ آن جام محبت را پس بیہوش شدہ از محبت و خواہش بسوی دوست خواہد
دوستی بغیر از و چنین است کسی کہ دعوی شوق بسوی او کند بخود می باشد تا آنکہ ببیند او را پیش
رفتم چون مرا دید گفت ای سری گفتم لبیک تو کیستی کہ خدا ترا رحمت کند گفت لا الہ الا اللہ بعد
از شناختن ناشناختن چرا من تحفہ ام و او ضعیف شدہ بود گفتم ای تحفہ چہ فائدہ دیدی بعد ازانکہ
تنہائی گزید گفت خدای تعالی مرا بقرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت داد گفتم این مثنی بمرد
گفت رحمہ اللہ خدای تعالی او را از کرامتہا چندان بخشید کہ ہیچ چشم نہ دیدہ است و ہمسایہ من است
در بہشت گفتم خواجہ تو کہ ترا آزاد کرد با من آمدہ است دعائی نہانی کرد و در برابر کعبہ بفتاد و
جان برد چون خواجہ او بیاید و دیرا مردہ دیدہ بر وی افتاد رفتم کہ دیرا بر دارم مردہ بود تجہیز و تکفین
ایشان کردہ و بخاک سپردم رحمہم اللہ تعالی۔

حضرت ام عیسی رحمہا اللہ تعالی

نام پدر ایشان ابراہیم حربی است از نساء عارفات کاملات بودند و در فقہ فتوی می نوشتند

در تاریخ خود یکے از مشائخ روایت میکنند کہ زنی مصریہ در نواحی مصر سی سال بر یکجا اقامت کرد
کہ در سرما و گرما از آنجا نرفت و درین سی سال ہیچ نخوردہ و ہیچ نیاشامیدہ و ہم امام یافعی در روض الریاحین
آوردہ اند کہ یکے ازین طائفہ گفت کہ در نواحی مغرب زنی دیدم و الحیران سی سال بر دو پا ایستادہ
ماندہ در زمستان و تابستان نہ نشست و در روز از آفتاب و باران او را پناہی نبودہ و مارہا
و تعبانہا گرد او درمے آمدند و ہم امام عبد اللہ یافعی گویند کہ یکے از علما نقل کرد کہ در خوارزم زنی
دیدم کہ زیادہ از بست سال ہیچ نخوردہ و ہیچ نیاشامیدہ و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس اللہ
سرہ در نفحات الانس نوشتہ اند کہ حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس اللہ تعالے روحہ فرمودند کہ در مرو
پیرہ زنی بود کہ او را بیبک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابو سعید تبظلم آمدہ ام گفتم بگوئی گفت مردم
دعا میکنند کہ بار ایک نفس بما باز نگذار سی سال است کہ میگویم کہ مرا یک طرفۃ العین بمن باز گذار
تا بہ بینم کہ من کیم یا من خود ہستم ہنوز اتفاق نیفتادہ است

حضرت بی بی جمال خاتون

نام پدر ایشان قاضی سائیدہ است خواہر حضرت میان میر اند کہ ذکر ایشان در ذکر سلسلۂ علیۂ قادریہ
مذکور شدہ بی بی جمال خاتون از کبار نساء عارفات قانتات اند و در ترک و تجرید رابعۂ
وقت طریقۂ شغل از والدۂ ماجدۂ خود و از برادر بزرگوار دارند و خوارق و کرامات بسیار از
ایشان بظہور رسیدہ و میرسد چنانچہ وقتے قریب بدو من گندم در ظرفے بدست مبارک خود
انداختہ بودند ہر روز از ان گندم بیرون مے آوردند صرف وابستگان و فقرا مے نمودند و
گندم بحال خود بود و تا یکسال کفایت کرد گویند روزے ماہی بخانہ ایشان آوردند و وقت
ایشان خوش بود چون نظر بران ماہی انداختند نوری در ظاہر او پدید آمد سر مودہ اند این ماہی را
نگاہ دارید کہ بمن دارد تا حال آن ماہی خشک شدہ خویشان ایشان دارند و برکات آن
ظاہر و نظر یا نشاعیکہ نگاہ می دارند برکت عجیبی دران پیدا مے شود و گویند ہر کس را
مہمے و حاجتے روی میدہد بخدمت ایشان رسیدہ التماس فاتحہ مے نمایند و از برکت توجہ
ایشان آن مہم بکفایت میرسد و طعامی کہ بروح بزرگان مے پزند اول بدست مبارک خود
طعام را اندکے میکشند بعد از ان دیگر برا امر میکنند ہر قدر مردم کہ حاضر شدہ باشند ہمہ میرسد

ودرآن کاغذ چہ نوشتہ اند بیجد و وجد ساختن بلوا ہفتاد ودران نوشتہ بود کہ ان اللہ یمسک السموات والارض ان تزولا یامسک السموات والارض امسکہ وفات ایشان در سال سنہ صد و نود و شش ہجری بودہ

حضرت خدیجہ واعظہ

از کبار نساء عارفات صالحات اند عمہ حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی اللہ عنہا گویند یکبار در جیلان خشک سال شد مردم بجہت طلب باران بیرون رفتند باران نبارید ہمہ بخدمت حضرت خدیجہ آمدند و درخواست دعائے نزول باران نمودند ایشان صحن خانۂ خود را رفتند و گفتند خدا وندا من جاروب کردم و تو آب بپاش در ہمان رودی باران درگرفت چندان بارید کہ گوئی سر مشکہا کشادند

حضرت ام محمد رحمہا اللہ تعالیٰ

نام پدر ایشان محمد بن علی بن عبد اللہ است با ابن سمعون صحبت داشتہ اند و در صدق وصلاح وزہد وورع بی نظیر بودہ اند ولادت ایشان در سال سنہ صد و ہفتاد و چہار ہجری وفات در سال چہار صد و شصت بود و مدت عمر ہشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است

حضرت کریمہ مروزیہ

نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم ست علم ظاہری و باطنی را جمع کردہ بودند در حدیث درس میگفتند وفات ایشان در سال چہار صد و شصت و سہ ہجری بودہ

حضرت فاطمہ واعظہ رحمہا اللہ تعالیٰ

نام پدر ایشان حسین بن حسن بن فضلویہ است در مجلس وعظ ایشان ہمہ نساء صالحات شہر حاضر میشدند و بہ فیض میرسیدند وفات ایشان در سال پانصد و بست و یک ہجری

حضرت فاطمہ

نام پدر ایشان نصر بن عطار است از سادات نساء و در ریاضت و مجاہدت و زہد و تقویٰ یگانۂ زمانہ بودند در مدت عمر از خانۂ خود جز سہ مرتبہ بیرون نیامدہ بودند وفات ایشان در سال پانصد و ہفتاد و سہ ہجری واقع شدہ بعضے از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاہدت را بمرتبہ رسانیدہ اند کہ بالاتر ازان متصور نیست چنانچہ امام عبد اللہ یافعی رحمۃ اللہ

[illegible] القرآن - ترجمہ [illegible]
[illegible] القرآن - [illegible] مترجمہ
[illegible] محمد [illegible] الدین [illegible] -

زبدۃ تحفۃ القاری - جسمین [illegible] عمدۃ القاری
خلاصۃ القاری - سو رسالہ بیان [illegible]
مجموعہ خطب - مشہور خطبوں ہی یہ مولانا محمد اسمعیل صاحب
دہلوی کے -

زاد المعاد - معروف بہ زاد المعاد مصنفہ مولوی نور الدین [illegible]

شواہد النبوۃ - اسمین سیرۃ اخلاق حضرت خیر البشر
و ذکر آل اطہار اور اصحاب کبار اور ازواج مطہرات
کے مذکور ہیں از ملا عبد الرحمن -

معارج النبوۃ - بیان شریف احوال حضرت خاتم الرسل
بڑی مستند کتاب ہی از ملا معین الدین کاشی -

مدارج النبوۃ - حالات فضیلت حضرت خاتم الرسالت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مصنفہ شاہ عبد الحق صاحب
دہلوی دو جلدین

شرح سفر السعادت - یعنی اوپر احوال شرعیہ کے
مدوی احادیث کہ جسکے چند باب ہیں -
۱ - در طہارت پیغمبر ۲ - در نماز حضرت صلعم [illegible]
[illegible] حج النبی ۵ - اذکار النبی ۶ - در عموم احوال [illegible]
حضرت - مصنفہ مولانا عبد الحق دہلوی -

جامع [illegible] - احوال سرور عالم صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم میں از شاہ [illegible] -

ترجمہ تفسیر حسینی [illegible]
[illegible] اردو [illegible] کے [illegible]
تحفہ [illegible] ترجمہ کیمیائے سعادت [illegible]
عالم ہی نہایت خوبی سے تحریر فرمایا ہے بصحت و صفائی سے
خوشخط واضح طبع ہوا دو جلدین -

زاد الآخرت - [illegible] قرآن مجید کی تفسیر منظوم ہی بہت معتبر ہیں
چار جلدین [illegible] سات پارہ کی مصنفہ مولوی عبد السلام

تفسیر سورۂ فاتحہ مسمی بہ تحفۃ السلام منظوم مصنفہ اکرام الدین

تفسیر سورۂ یوسف - [illegible] -

تفسیر [illegible] منظوم چار [illegible] ہفت سورۂ مترجم
پنج سورۂ مترجم [illegible] لائق وظائف و تلاوت -

تحفۃ الاخیار - ترجمہ مشارق الانوار ترجمہ مولوی خرم علی

مظاہر حق - ترجمہ اردو مشکوۃ شریف ترجمہ جناب نواب
قطب الدین خان دہلوی چار جلدین -

بہار خلد - شرح منظوم شمائل ترمذی مصنفہ مولوی محمد [illegible]

راہ نجات - مسائل صوم و صلوۃ مع طریقہ نکاح مصنفہ
حافظ محمد علی -

مفتاح الجنۃ مولوی کرامت علی -

حقیقۃ الصلوۃ - مع رسالہ [illegible]

در مختار - ترجمہ اردو فتاوی فقہ ترجمۂ مولوی محمد خرم علی
[illegible] مولوی محمد احسن بریلوی مراد آبادی -

کشف الحاجات - یعنی [illegible] اردو ترجمہ مؤلفہ

ولی نمیکند سن شریف ایشان از شصت سال متجاوز است و در ہندوستان بوطن خود اقامت ورزیده و ہرگز از آنجا بجاے دیگر نرفته اند و بدیدن حضرت میان میر نیز نیامدند تا امروز که سال ہزار و چہل و نه ہجری است در قید حیات اند

خاتمة الکتاب

الحمد لله والمنة که این کتاب مسمے بسفینة الاولیا از یمن روح مطہر حضرت سید انبیا صلے الله علیه وعلی وآله واصحابه وسلم وتوجه اولیای معظم قدس الله ارواحہم در شب بست و ہفتم ماه رمضان المبارک سال یکہزار و چہل و نه ہجری که سال بست و پنجم از سن این فقیر است باتمام رسید اگرچه عبارت این کتاب راست براست است و در عبارت آرائی مقید نه شده و فارسے ساده عام فہم نوشته لیکن بسبب بعضے جا اقتدا بعبارت نفحات الانس قطب الاولیا قدوة الاتقیا نیر آسمان عرفان خورشید فلک ایقان حضرت مولانا نور الملة والدین عبد الرحمن جامی قدس سره السامی که کمال فصاحت و متانت دارد و ایشانرا استاد خود میداند کرده و زبان روزمره خود را نیز ترک ساخته اگر میخواست که بعضے از سخنان خوش و احوال و خوارق مشائخے که الحال در قید حیات اند و این فقیر خود ایشانرا ملازمت نموده و کرامات از ایشان مشاہده کرده داخل این کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا نمیکرد ننوشت و ہمین سبب سخنان عالی و نکتہاے دقیق اکابر سلف را که عام فہم نبود نیز داخل نساخته شیخ ابو سعید خراز چون بمصر رسیدند ایشانرا گفتند ای سید قوم چرا بر منبر سخن نگوئی فرمودند این مردم از حق عنایت غائب اند ذکر حق با غائبان غیبت است و چنانچه گفته اند الولی یعرف الولی ہمچنین سخنان ولی را ہم جز ولی نفہمد پس بغیر ایشان نباید گفت امید که سفینه سکینه از برکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد و خوانندگان را بہره تمام از ان حاصل آید اگر بمقتضای بشریت سہوی و خطای شده باشد ارباب دانش آنرا بذیل اصلاح بپوشند الحمد لله حمداً کثیراً دائماً ابداً

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که کتاب فیض انتساب مسمے بسفینة الاولیا در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور بسر پرستی عالیجناب معلی القاب منشی پراگ نراین صاحب بہارگو مالک مطبع دام اقباله ماه نومبر سنه ۱۹۰۰ع بار دوم طبع شد

مولوی محمد نورالدین

ہزار مسئلہ۔ مجموعہ ہفت رسالہ ذیل مولفہ عبدالسلام
۱۔ ہزار مسئلہ ۲۔ مسائل ثمانیہ ۳۔ صد و سی مسئلہ
۴۔ مناجات باری تعالیٰ ۵۔ حلیہ شریف ۶۔ نور نامہ
چہل مسائل۔

شرح محمدی۔ منظوم عقائد اہل سنت و مسائل نماز و
روزہ مولفہ محمد خان قندھاری۔

تنبیہ الغافلین۔ مسائل دین مصنفہ مولوی سید محمد
و محمد طیب و ابن محمد تقی۔

جواب السائلین مولفہ مولوی لعل محمد۔

حیرۃ الفقہ مسائل مشکلہ کے سوال جواب امتحانی مولفہ
سید ابراہیم حسینی۔

اظہار الحقیقت یعنی مسائل فقہ کو حل کیا ہے

نور الہدایہ۔ ترجمہ شرح وقایہ درسی فقہ حنفیہ کی کتاب
جلدین اولین عبادات مین مترجمہ مولوی وحید الزمان

ایضاً۔ جلدین آخرین معاملات مین۔

کنز الدقائق۔ اردو مسمی بہ تحفہ انجم مصنفہ مولوی محمد سجان خان

احسن المسائل۔ ترجمہ کنز الدقائق مترجمہ مولوی محمد
احسن۔ رسالہ چار باب کا ترجمہ مسائل فقہیہ مصنفہ و
مترجمہ مولوی کفایت اللہ صاحب۔

چہل مسائل فقہ۔ مصنفہ مولوی محمد ابراہیم حسینی بنگلوری

جواہر اشرف۔ " مولفہ مولوی اشرف علی خان۔

صراط الاسلام۔ و صراط النجاۃ۔ مسائل فقہ حنفیہ۔

شبیہ احمدی۔ سراپائے خاتم المرسلین کا بیان مولفہ

جمال الدین حسن خان

مثنوی زائر۔ دعوت قبائل قریش مصنفہ نواب شیر علی خان

دوازدہ مجلس۔ مسمی بہ ریاض الابرار فی احوال سید الابرار مولفہ
مولوی وحید الدین محمد رضوی۔

اسرار کربلا۔ حالات معرکہ کربلائے معلی مولفہ منشی محمد ظہیر الدین بلگرامی

مہر نبوت۔ نعت پیغمبرین تصنیف نواب محمد مردان علی خان صاحب۔

نظام۔ رموز القرآن + اوقات قرآن کا بیان مولفہ مولوی
محمد حسین علی ہاتفی شاہجہان پوری۔

صبح کا ستارہ۔ حالات بہشت دوزخ و قیامت
مولفہ مولوی عباس علی۔

تنقیح الشہادتین۔ معروف بہ تذکرۃ الحسنین مصنفہ مولوی
عبد الغنی شاہ قادری حنفی۔

ذکر الشہادتین۔ مصنفہ احمد خان صوفی اکبرآبادی لائق
پڑھنے مجالس محرم کے۔

تذکرۃ الصلوٰۃ۔ یہ انتخاب ہے تذکرۃ الصعاد کا مترجمہ سید
رافع الدین حسین دہلوی۔

ناصر المشتاقین۔ اردو نظم مین معراج مبارک کا احوال
مصنفہ مولوی ناصر علی غیاث پوری۔

ناصر الحسنین۔ فی اخلاق سید المرسلین مصنفہ ایضاً

منہج النجات۔ ادعیہ عاشورا وغیرہ مصنفہ منشی غلام حیدر

ناصر العشاق۔ ذخیرہ درود شریف باترجمہ اردو مصنفہ
مولوی ناصر علی غیاث پوری۔

تحفۃ المومنین۔ تصنیف مولوی قربان علی۔